

این حقایق با نهایت وضوح گواه بر آنچیزیست که هزاران نکته دیگر نیز مؤید آنست و آن عبارتست از رشد آگاهی و تشدید تأیید به شکل در بین توده‌های پرولتر و «قشرهای پایینی» و عقب مانده‌ها. میانیها کارگر در انگلستان، فرانسه و آلمان برای نخستین بار از حالت عدم شکل کامل خارج شده و به آن مرحله مقدماتی و ابتدائی و ساده شکل که پیش از همه قابل فهم است (برای کسانی که سراپا در خرافات بورژوا دموکراتیک غرق شده‌اند) یعنی به اتحادیه‌ها گام می‌گذارند و حال آنکه کمونیستهای چپ انقلابی ولی نابخرد در کنار آنان ایستاده و فریاد می‌زنند «توده» «توده‌ها» و از کارکردن در داخل اتحادیه‌ها امتناع می‌ورزند!! و بهانه‌شان اینست که این اتحادیه‌ها «ارتجاعی» هستند!! و «اتحادیه کارگری» تر و تازه و شسته و رفته ایرا از خود اختراع می‌کنند که از خرافات بورژوا دموکراتیک و خطایای صنفی و سندیکالیسم منحود مبرا باشد و مدعیند که گویا چنین اتحادیه‌های دامنه دار خواهد بود (خواهد بود!) و شرکت در آن فقط (فقط!) مستلزم «قبول سیستم شوروی و دیکتاتوری» است (رجوع شود به نقل قول بالا)!!

نابخردی بیش از این و زبانی بالاتر از آنچه که انقلابیون «چپ» بانقلاب وارد می‌سازند تصور ناپذیر است! حتی اگر ما اکنون هم در روسیه، پس از دو سال و نیم پیروزیهای بی نظیر بر بورژوازی روسیه و آنتانت، شرطا ورود در اتحادیه‌ها را «قبول دیکتاتوری» قرار دهیم عمل سفیهانه‌ای مرتکب شده‌ایم و به نفوذ خود در بین توده‌ها لطمه وارد ساخته‌ایم و به منشویکها کمک نموده‌ایم. زیرا تمام وظیفه کمونیستها اینست که بتوانند عقب مانده‌ها را اقناع نمایند، بتوانند بین آنها کار کنند، نه اینکه با شعارهای من در آوردی «چپ» کودکانه بین خود و آنها حصار بکشند.

بی شک آقایان هومبرسها، هنبرسونها، ژونوها و لژین‌ها از این انقلابیون «چپ»، که نظیر اپوزیسیون «اصول» آلمان (خدا چنین «اصولیتی» را نصیب ما نکند!) و یا برخی از انقلابیون عضو سازمان آمریکائی «کارگران صنعتی جهان» (۳۱۳) خروج از اتحادیه‌های ارتجاعی و امتناع از کار در آنها را موعظه می‌کنند، پس سیاستگذارند، بی شک حضرات «پیشوایان» ایورتونیسم بهر گونه نیرنگ دیپلوماسی بورژوازی و به کمک دولتهای بورژوازی و کشیشان و پلیس و دادگاهها متوسل خواهند شد تا کمونیستها را به اتحادیه‌ها راه ندهند و بهر وسیله‌ای شده آنها را از آنجا برانند و کار در داخل اتحادیه‌ها را برای آنان حتی الامکان تا معلوم تر سازند و به آنها اهانت نمایند و برضشان تحریک کنند و مورد تعقیبشان قرار دهند. باید توانست در مقابل این اعمال مقاومت ورزید و بهمه و هرگونه فداکاری تن در داد و حتی - در صورت لزوم - بهرگونه حیل و نیرنگ و شیوه‌های غیر عائی و سکوت و کتمان حقیقت متوسل شد تا هر طور شده به اتحادیه‌ها راه یافت و در آنها باقی ماند و بهر قیمتی شده فعالیت کمونیستی خود را در آنها انجام داد. در دوران تزارسیم تا سال ۱۹۰۵ در روسیه هیچگونه نامکان فعالیت عائی وجود نداشت ولی وقتی زوباتف عامل اداره آگاهان مجامع و انجمن‌های کارگری سیاه را برای بدام انداختن انقلابیون و مبارزه با آنها تشکیل میداد، ما اعضاء حزب خود را باین مجامع و انجمنها میفرستادیم (من شخصا

ولی مبارزه ما با «قشر» اشراف منشی کارگری، بنام توده کارگر و بخاطر جلب وی بسوی ما انجام می‌کردید؛ مبارزه ما با پیشوایان ایورتونیست و سوسیال شوینیست بخاطر جلب طبقه کارگر بسوی ما انجام می‌گیرد. فراموش نمودن این حقیقت کاملاً مقدماتی و کاملاً مبرهن سفاقت است و کمونیستهای «چپ» آلمان، که از خصالت مرتجعانه و ضد انقلابی سران اتحادیه‌ها... خروج از اتحادیه‌ها!! امتناع از کار در آنها!! و ایجاد شکلهای جدید و من در آوردی سازمانهای کارگری!! را نتیجه می‌گیرند، مرتکب همین سفاقت میشوند. این چنان سفاقت بخشایش ناپذیر است که با حد اعلای خدمتگذاری کمونیستها به بورژوازی همبایه است، زیرا منشویکهای ما هم مانند همه سران ایورتونیست و سوسیال-شوینیست و کائوتسکیست اتحادیه‌ها، چیزی نیستند جز «عمال بورژوازی در جنبش کارگری» (همانچیزی که ما همواره برضد منشویکها می‌گفتیم) و یا بنابگفته بسیار عالی و بسیار صائب پیروان «دانیل دولثون در امریکا» «کار پردازان کارگری طبقه سرمایه‌داران» (Labor lieutenants of the capitalist class). امتناع از کار کردن در درون اتحادیه‌های ارتجاعی معنایش اینست که توده‌های کارگران کاملاً رشد نیافته یا عقب مانده را تحت نفوذ سران مرتجع، عمال بورژوازی و کارگران اشراف منشی یا «کارگران بورژوا شده» باقی گذاریم (رجوع شود به نامه سال ۱۸۵۸ انگلس به مارکس در باره کارگران انگلیسی).

اتفاق «شوروی» نابخردانه عدم شرکت کمونیستها در اتحادیه‌های ارتجاعی، با نهایت وضوح نشان میدهد که این کمونیستهای «چپ» تا چه اندازه سبکفزانه بموضوع نفوذ در میان «توده‌ها» می‌نگرند و چقدر از داد و فریادهای خود راجع به «توده» سوء استفاده میکنند، برای اینکه بتوان به «توده» کمک کرد و هواخواهی و همردی و پشتیبانی «توده» را بسوی خود جلب نمود، باید از دشواریها نهراسید و از ایراد گیرها و یاپوشدوزها و اهانتها و تعقیبات ناشیه از طرف «پیشوایان» (که چون ایورتونیست و سوسیال شوینیست هستند، اکثر «بطور مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند) پالک نداشت و حتماً در جایی کار کرد که توده هست، باید بهرگونه فداکاری تن در داد و بزرگترین موانع را بر طرف ساخت تا اینکه بتوان بطور سیستماتیک و با سرسختی و مصرانه و صبورانه درست در آن مؤسسات و در بین آن جمعیتها و اتحادیه‌ها، ولو ارتجاعی ترین آنها، که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در آنها هست به تبلیغ و ترویج پرداخت. اتحادیه‌ها و کئوپراتیوهای کارگری نیز (سازمانهای لخبیر لافل در برخی از موارد) همان سازمانهایی هستند که در آنها توده هست. در انگلستان، طبق اطلاع روزنامه سوئدی (Folkets Dagblad Politiken) (مورخه ۱۰ مارس سال ۱۹۲۰) عدد اعضاء تردیونیون‌ها از پایان سال ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۱۸ از ۵۰۵ میلیون به ۶۰۶ میلیون رسیده بود یعنی ۱۹ درصد افزایش یافته بود. در پایان سال ۱۹۱۹ این رقم به ۷۰۵ میلیون میرسد. من آمارهای مربوط به فرانسه و آلمان را موجود ندارم ولی این حقیقت کاملاً مسلم و بر همه عیانست که در این کشورها نیز عدد اعضاء اتحادیه‌ها افزایش فراوانی یافته است.

از میان آنها رفیق بابوشکین کارگر برجسته پتربورگ را که در سال ۱۹۰۶ بدست ژنرال های تزاری تیرباران شد. بخاطر دارم) و این اعضاء حزب با توده ارتباط برقرار میساختند و ماهرانه راه برای تبلیغات می یافتند و کارگرانرا از زیر نفوذ زوباتویها خارج مینمودند). البته در اروپای باختری، که خرافات بسیار ریشه داری در باره فعالیت در شرایط علنی و مشروطیت و بورژوا دموکراتیک در آنجا بویژه رسوخ کرده است انجام چنین کاری دشوارتر است ولی این کار را میتوان و باید انجام داد و بطور سیستماتیک هم انجام داد.

کمیته اجرائیه انترناسیونال سوم بعقیده من باید هم بطور کلی سیاست عدم شرکت در اتحادیه های ارتجاعی را آشکارا تقبیح کند و بکناره آید. انترناسیونال کمونیستی نیز این امر را پیشنهاد نماید (و نابخردانه بودن این عدم شرکت و زیان بخشی فوق العاده آنرا برای امر انقلاب پرولتری با استدلال مفصل به ثبوت رساند) و هم بطور اخص خط مشی برخی از اعضاء حزب کمونیست هلند را که مستقیم یا غیر مستقیم، آشکارا یا پنهانی، تماماً یا جزئاً، از این سیاست نادرست پشتیبانی نموده اند تقبیح کند. انترناسیونال سوم باید با تاکتیک انترناسیونال دوم پیوند بکشد. مسائل دردناک را نادیده نگیرد و پرده پوشی نکند و آنها را پی برده و صریح مطرح سازد. ما تمام حقیقت را توی روی مستقلها (حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان) گفتیم. باید تمام حقیقت را توی روی کمونیستهای «چپ» نیز بگوئیم.

۷

آیا باید در پارلمانهای بورژوازی شرکت جست؟

کمونیستهای «چپ» آلمان با نهایت تحقیر... و با نهایت سبکفروزی... به این پرسش پاسخ منفی میدهند. دلائل آنان چیست؟ در نقل قول فوق الذکر گفته میشود:

«... باید هرگونه بازگشتی را بسوی شکل های مبارزه پارلمانی، که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است با قطعیت تمام رد کرد...»

این گفته با یرمدعائی خنده آوری بیان شده و نادرستی آن عیان است. «بازگشته» به پارلمانتاریسم! شاید در آلمان اکنون دیگر جمهوری شوروی وجود دارد؟ مثل اینکه نه! پس در اینصورت چگونه میتوان از «بازگشت» سخن گفت؟ مگر این يك عبارت پوچ نیست؟ پارلمانتاریسم «از لحاظ تاریخی کهنه شده است». این مطلب از نقطه نظر تبلیغات صحیح است. ولی همه کس میدانند که از این امر

(*) هومبرسها، هنرسونها، ژوتوها و لژین ها همان زوباتفها هستند که فرقتان با زوباتف ما در جامه و رنگ و روغن اروپائی آنها و در اینستکه سیاست پلید خود را با شیوه های متدبانه و نازک کاری شده و دموکراتیک مآبانه عملی میسازند.

تا غلبه عملی بر آن هنوز خیلی راه است. سرمایه داری را از دهها سال پیش از این ممکن بود و با حق کاملی هم ممکن بود «از لحاظ تاریخی کهنه شده» اعلام نمود، ولی این امر بهیچوجه لزوم مبارزه بسیار طولانی و بسیار سر سخت را بر زمین سرمایه داری منتفی نمیسازد. اینکه پارلمانتاریسم «از لحاظ تاریخی کهنه شده است» ب مفهوم جهانی-تاریخی است یعنی عصر پارلمانتاریسم بورژوازی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا، آغاز گردیده است. در این امر تردیدی نیست. ولی مقیاس جهانی-تاریخی دهها سال را در نظر میگیرد. ده-بیست سال زودتر یا دیرتر از نقطه نظر مقیاس جهانی-تاریخی تفاوتی ندارد، و از نظر تاریخ جهانی موضوع ناچیزیست که حتی بطور تقریب هم نمیتوان آنرا بحساب آورد. و بهمین جهت استناد به مقیاس جهانی-تاریخی در مورد مسئله سیاست عملی فاحشترین خطای ثوریک است.

آیا پارلمانتاریسم «از لحاظ سیاسی کهنه شده است»؟ این مطلب دیگرست. اگر این امر صحیح بود خط مشی «چپ»ها خط مشی پایداری میشد. ولی این امر را باید از طریق يك تجزیه و تحلیل بسیار جدی ثابت نمود، در صورتیکه «چپ»ها قادر نیستند حتی گامی بسوی چنین تجزیه و تحلیلی بردارند. در «تزه های مربوط به پارلمانتاریسم» که در شماره اول «بولتن بوروی موقت انترناسیونال کمونیستی در آمستردام» (Bulletin of the provisional Bureau in Amsterdam of the Communist International), February 1920) بچاپ رسیده و تمایلات هلندی (چپ یا تمایلات چپ هلندیها را آشکارا بیان مینماید نیز، چنانکه خواهیم دید، تجزیه و تحلیل فوق العاده بدی شده است.

اولاً، بطوریکه میدانیم، «چپ»های آلمان از ژانویه سال ۱۹۱۹ پارلمانتاریسم را، علی رغم عقیده رهبران سیاسی مبرزی نظیر روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، «از لحاظ سیاسی کهنه» میشردند و میدانیم که «چپ»ها اشتباه کردند. تنها همین موضوع این تزه را که گویا پارلمانتاریسم «از لحاظ سیاسی کهنه شده است» فوراً و از بیخ و بن فرومی باشد. «چپ»ها مکلفند ثابت کنند که چرا اشتباه بلاتردید آلمان آنها اکنون دیگر اشتباه نیست. آنها کوچکترین برهانی نیاورند و نمیتوانند بیاورند. روش حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهمترین و صحیحترین معیارهای جدی بودن حزب و اجرای عملی وظایف وی نسبت به طبقه خویش و توده های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که موجب این اشتباه شده است، بحث و مذاکره دقیق در اطراف وسائل رفع اشتباه-اینست علامت يك حزب جدی، اینست اجرای وظایفی که وی بر عهده دارد، اینست تربیت و تعلیم طبقه و سپس توده ها. «چپ»های آلمان (و هلند) که این وظیفه خود را انجام نمیدهند و در بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و دقت و احتیاط را بکار نمی برند، با این عمل خود اتفاقاً ثابت میکنند که آنها حزب طبقه نبوده بلکه جرگه کوچکی هستند، حزب توده ها نبوده بلکه گروهی از روشنفکران و کارگران کم عده ای هستند که بدترین صفات روشنفکرانه را از خود منعکس میسازند. ثانیاً، ما در همان رساله گروه «چپ»های فرانکفورت، که در بالا قسمتهای مفصلی از آنرا نقل کردیم، چنین میخوانیم:

شده‌اند در داخل آنها کار کنید، در غیر اینصورت بیم آن می‌رود که شما صرفاً به افرادی یاوسرا مبدل شوید.

ثالثاً، کمونیستهای «چپ» از ما بلشویکها تعریف بسیار زیادی میکنند. گاه می‌خواهم بگویم: کاش کمتر ما را می‌ستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویکها تعمق میکردند و با آن آشنا میشدند! ما در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات پارلمان بورژوازی روسیه، یعنی در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود پس باید بطور واضح آنرا گفت و ثابت کرد، زیرا این امر برای تنظیم یک تاکتیک صحیح از طرف کمونیسم بین‌المللی ضروریست. و اگر صحیح بود پس باید از آن نتیجه‌گیریهای معینی کرد. بدیهیست که شرایط روسیه را بهیچوجه نمیتوان با شرایط اروپای باختری برابر دانست. ولی در مورد این مسئله خاص که مفهوم «پارلمانتاریسم» از لحاظ سیاسی کهنه شده چیست، حتماً باید تجربیات ما را دقیقاً در نظر گرفت، زیرا بدون در نظر گرفتن تجربه مشخص، چنین مفاهیمی خیلی زود به عبارت زوج بدل میشود.

آیا ما بلشویکهای روس در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷ پیش از هر کمونیستی در اروپای باختری حق نداشتیم بر این عقیده باشیم که پارلمانتاریسم در روسیه از لحاظ سیاسی کهنه شده است؟ البته که حق داشتیم، زیرا سخن بر سر این نیست که آیا پارلمانهای بورژوازی مدت مدیدیست وجود دارند یا مدت کوتاهی، بلکه سخن بر سر اینست که توده‌های وسیع زحمتکش تا چه حدی آمادگی آنها دارند (از لحاظ مسلکی، سیاسی و عملی) که نظام شوروی را بپذیرند و بساط پارلمان بورژوازی-دموکراتیک را برچینند (یا برچین آنرا مجاز بدانند). اینکه در روسیه در سپتامبر-نوامبر سال ۱۹۱۷ طبقه کارگر شهرها و سربازان و دهقانان، به‌کم یکسلسله شرایط خاص، آمادگی کم نظیری برای پذیرفتن نظام شوروی و برانداختن دموکراتیکترین پارلمان بورژوازی داشتند، یک واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و کاملاً مسجل است. باوجود این بلشویکها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند و خواه پیش و خواه پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بتصرف در آورد در انتخابات شرکت جستند. اینکه انتخابات مزبور نتایج سیاسی فوق‌العاده گرانبهائی (و برای پرولتاریا بینهایت مفیدی) ببار آورد موضوعیست که من بخود اجازه میدهم امینوار باشم که در مقاله نامبرده فوق، که در آن ارقام و مدارک مربوط به انتخابات مجلس مؤسسان روسیه مفصلاً مورد تحلیل قرار گرفته است، ثابت کرده‌ام.

نتیجه‌ایکه از اینجا حاصل می‌آید بلاتردید است: ثابت شده است که حتی چند هفته قبل از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در پارلمان بورژوازی-دموکراتیک نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیانی نمی‌رساند، بلکه تسهیلاتی هم برای وی فراهم می‌سازد که بتواند بتوده‌های عقب مانده ثابت نماید که چرا چنین پارلمان‌هایی مستحق برانداختنند، چنین شرکتی موفقیت در برانداختن این پارلمانها و «کهنه‌گی» سیاسی پارلمانتاریسم بورژوازی را تسهیل میکند. بی‌اعتنائی نسبت به این تجربه و در عین حال ادعای تعلق به انترناسیونال کمونیستی، که باید تاکتیک خود را از نقطه نظر انترناسیونالیستی تنظیم نماید (یعنی تاکتیک محدود یا یکجانبه ملی نه،

... ملیونها کارگری که هنوز از سیاست مرکز (حزب کاتولیک «مرکز») پیروی می‌نمایند ضد انقلابی هستند. پرولتارهای روستا لژیونها ارتش ضد انقلابی را تشکیل میدهند. (ص-۳ رساله نامبرده).

می‌بینیم که در این گفته بیش از حد گشادبازی و مبالغه شده است. ولی آن واقعیت اساسی که در اینجا ذکر شده بلاتردید است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌ها» گواه بسیار بارزست بر اشتباه آنان. تا زمانیکه «میلیونها» و «لژیونها» پرولتار هنوز نه تنها بطور کلی طرفدار پارلمانتاریسم بلکه مستقیماً «ضد انقلابی» هستند آنوقت چگونه میتوان مدعی شد که «پارلمانتاریسم» از لحاظ سیاسی کهنه شده است؟! واضح است که پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده است. واضح است که «چپ‌های» آلمان آرزوی خود و روش مسلکی و سیاسی خود را واقعیت عینی شمرده‌اند. این برای انقلابیون خطرناکترین اشتباهست. در روسیه، که ستکری بسیار وحشیانه و ددمنشانه تزاریسم طی مدتی بسیار طولانی و با شکلهائی بسیار متنوع انقلابیونی با خط مشی‌های گوناگون، انقلابیونی با صداقت و شور و هیجان و قهرمانی و نیروی اراده شگرف پدید می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم و با دقت خاصی آنرا بررسی می‌کردیم و خیلی خوب با آن آشنا هستیم و باین جهت این اشتباه را در دیگران نیز با وضوح خاصی تشخیص میدهم. برای کمونیستهای آلمان پارلمانتاریسم البته از لحاظ سیاسی کهنه شده، ولی اتفاقاً مطلب بر سر آنست که تصور نشود آنچه برای ما کهنه شده است، برای طبقه، برای توده‌ها هم کهنه شده است. در اینجا نیز ما مجدداً می‌بینیم که «چپ‌ها» قدرت قضاوت ندارند و نمیتوانند بعنوان حزب طبقه، حزب توده‌ها رفتار نمایند. وظیفه شما اینست که خود را تا سطح توده‌ها، تا سطح قشرهای عقب مانده طبقه تنزل ندهید. در این امر تردیدی نیست. شما موظفید حقیقت تلخ را به آنها بگوئید. شما موظفید خرافات بورژوازی-دموکراتیک و پارلمان‌طلبانه آنانرا خرافات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید هشیارانه مراقب وضع واقعی آگاهی و آمادگی تمام طبقه (نه اینکه تنها پیشاهنگ کمونیستی آن) و تمام توده زحمتکش (نه اینکه تنها افراد پیشرو آن) باشید.

اگر به‌بینیم که نه تنها «میلیونها» و «لژیونها»، بلکه حتی صرفاً یک اقلیت نسبتاً قابل توجهی هم از کارگران صنعتی بدنبال کشیشان کاتولیک و از کارگران روستا بدنبال ملاکین و کولاکها (Grossbauern) می‌روند آنوقت از اینجا بدون هیچگونه شکی چنین نتیجه میشود که پارلمانتاریسم در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه از پشت تریبون پارلمان برای حزب پرولتاریای انقلابی همانا بنظور تربیت قشرهای عقب مانده طبقه خود و بیداری و تنویر افکار توده روستائی تکامل نیافته، توسری خورده و نادان یک وظیفه حتمی است. تا زمانیکه شما قدرت برچیدن بساط پارلمان بورژوازی و هرنوع مؤسسه ارتجاعی دیگری را ندارید، موظفید همانا بدانجهت که در آنها هنوز کارگرانی وجود دارند که بوسیله کشیشان و زندگی در محیط تنگ و منزوی روستائی تعمیق

بلکه همانا تاکتیک انترناسیونالیستی) معنایش ارتکاب فاحشترین اشتباهات و عدول از انترناسیونالیسم در کردار در عین قبول آن در گفتار است. حال براهین هلندی چپ را در اثبات عدم شرکت در پارلمان مورد بررسی قرار دهیم. اینک ترجمه (از انگلیسی) یکی از مهمترین ترزهای «هلندی» نامبرده یعنی تز چهارم:

«هنگامیکه سیستم سرمایه‌داری تولید در هم شکسته شده و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت پارلمانی (سریجا) اهمیت خود را در مقایسه با عملیات خود توده‌ها از دست می‌دهد. هنگامیکه، در چنین شرایطی، پارلمان به مرکز و ارگان ضد انقلاب تبدیل میگردد و از طرف دیگر طبقه کارگر آلت قدرت خود را بصورت شوراها پدید می‌آورد می‌توانست حتی ضروری باشد که از هرگونه و هر نوع شرکتی در فعالیت پارلمانی امتناع شود.»

نادرستی جمله اول عیانست، زیرا عملیات توده‌ها - مثلاً - بک اعتصاب بزرگ - همیشه مهمتر از فعالیت پارلمانی است و این بهیچوجه منحصر به زمان انقلاب یا وجود وضع انقلابی نیست. این برهان که بکلی بی اساس و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است فقط با وضوح خاصی ثابت میکند که تنظیم کنندگان این ترزا نه تجربیات اروپا (تجربه فرانسه در آستان انقلابهای ۱۸۴۸، ۱۸۷۰؛ تجربه آلمان در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۹۰ و غیره) و نه تجربیات روسیه را (رجوع شود به مطالب فوق) در مورد اهمیت در آمیختن کار علنی و غیر علنی مطلقاً در نظر نمی‌گیرد. این مسئله، خواه بطور اعم و خواه بطور اخص حائز نهایت اهمیت است، زیرا در کلیه کشورهای متملین و پیشرو سرعت زمانی نزدیک میگردد که در آن چنین درآمیختنی برای حزب پرولتاریای انقلابی، بحکم نضج یافتن و نزدیک شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی و تعقیب شدید کمونیستها از طرف دولت‌های جمهوری و بطور کلی بورژوازی، که بانواع وسائل آزادیهای قانونی را پایمال می‌سازند (نمونه آمریکا به تنهایی از این لحاظ بر خیلی چیزها گواهی میدهد) پیش از پیش یک وظیفه حسی میشود - و هم اکنون تا اندازه‌ای شده است. هلندیها و بطور کلی چپها این مسئله بسیار مهم را بهیچوجه درک نکرده‌اند.

جمله دوم اولاً از احاط تاریخی نادرست است. ما بلشویکها در ضد انقلابیترین پارلمانها شرکت کرده‌ایم و تجربه نشان داده است که چنین شرکتی نه تنها مفید بلکه برای حزب پرولتاریای انقلابی، اتفاقاً پس از نخستین انقلاب بورژوازی در روسیه (۱۹۰۵) بمنظور تدارک دومین انقلاب بورژوازی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر ۱۹۱۷)، ضروری هم بود. ثانیاً این جمله بطور حیرت آوری عاری از منطق است. از اینموضوع که پارلمان ارگان و مرکز (بر سیبل حاشیه متذکر میشویم که پارلمان عملاً هیچگاه «مرکز» نبوده و نمیتواند باشد) ضد انقلاب میگردد و کارگران آلت قدرت خود را بصورت شوراها بوجود می‌آورند، چنین نتیجه میشود که کارگران باید خود را - از لحاظ مسلکی، سیاسی و فنی - برای مبارزه شوراها علیه پارلمان و برای برانداختن پارلمان توسط شوراها آماده سازند. ولی از اینجا بهیچوجه این نتیجه بدست نمی‌آید

که وجود اپوزیسیون شوروی در داخل پارلمان ضد انقلابی چنین برانداختنی را دشوار می‌سازد یا اینکه آنرا تسهیل نمی‌نماید. ما در دوران مبارزه پیروزمندانه خود علیه دیکتاتور و کلاچاک یکبار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتری در بین آنها برای پیروزیهای ما عنی السویه باشد. ما بخوبی میدانیم که وجود یک اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بلشویکی و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اسرارهای چپ، در داخل مجلس مؤسسان ضد انقلابی، که میبایست برانداخته شود، کار ما را در امر بر انداختن این مجلس در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ دشوار نساخت بلکه آنرا تسهیل نمود. تنظیم کنندگان این تز بکلی سر در گم شده و تجربیات یک سلسله و یا خود، کلیه انقلابها را، حاکی از اینکه بهنگام انقلاب در آمیختن عملیات توده‌ای در خارج پارلمان ارتجاعی با اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و بطریق اولی با اپوزیسیونی که مستقیماً از انقلاب پشتیبانی می‌نماید) در داخل این پارلمان چه فواید خاصی دارد، از یاد برده‌اند. هلندیها و بطور کلی چپ‌ها در این مورد همانند آن آئین پرستان راه انقلاب قضاوت مینمایند که هیچگاه در انقلاب واقعی شرکت نکرده یا در تاریخ انقلابها تعقیب نموده‌اند و یا «دقیق» سوپرکتیف یک مؤسسه ارتجاعی را ساده لوحانه بجای انهدام واقعی آن توسط نیروهای مشترک یک سلسله عوامل ایزکتیف می‌گیرند. مطمئن‌ترین وسیله بی‌اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان اینست که بنام دفاع از آن این اندیشه را بمرحله اراجیف برسانند. زیرا هر حقیقتی را، اگر «از حد فزون» شود (همانگونه که دیکتاتور - پسر میگفت) و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که میتوان آنرا بکار برد فراتر برده شود، میتوان به مرحله اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل میگردد. چپهای هلند و آلمان در مورد حقیقت نوین برتری حکومت شوروی بر پارلمانتاریسم بورژوازی - دموکراتیک عیناً یک چنین دوستی خاله خرسه‌ای را ابراز میدارند. بدیهی است کسیکه بشیوه سابق و بطور اعم بگوید امتناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوازی در هیچ شرایطی ماثون نیست، سخنی بتناحق گفته است. من نمیتوانم در اینجا شرایطی را که در آن تحریم مفید است فرمول بندی کنم، زیرا وظیفه این مقاله بسی محدودتر از این بوده و عبارتست از استفاده از تجربه روسیه بنسبیت چند مسئله مبرم مربوط به تاکتیک بین المللی کمونیستی. تجربه روسیه بما نشان میدهد که بلشویکها تحریم را یکبار بطور توفیق آمیز و صحیح (در سال ۱۹۰۵) و یکبار به غلط (در سال ۱۹۰۶) بکار بردند. ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده میکنیم که در اوضاع و احوالی که عملیات انقلابی توده‌ها در خارج از پارلمان (و از آنجمله اعتصابات) با سرعت فوق العاده‌ای شتاب میگرفت و هیچ قشری از پرولتاریا و دهقانان نمیتوانست هیچگونه پشتیبانی از حکومت ارتجاعی بنماید و پرولتاریای انقلابی از راه مبارزه اعتصابی و جنبش در راه تحصیل زمین نفوذ خود را در توده‌های وسیع و عقب مانده تامین میکرد، ما موفق شدیم از تشکیل پارلمان ارتجاعی توسط حکومت ارتجاعی مانعت نمائیم. کاملاً واضح است که این تجربه را در شرایط کنونی اروپا نمیتوان بکار بست و نیز - بر اساس براهین مذکور در فوق - کاملاً واضحست که دفاع

شرایط ویژه‌ای اکنون در اروپای باختری وجود ندارد و تکرار چنین شرایط یا شرایطی نظیر آن آنقدرها آسان نیست. اینست یکی از عللی که بنا بر آن، آغاز انقلاب سوسیالیستی در اروپای باختری دشوارتر از روسیه است. تلاش برای «نادیده انگاشتن» این دشواری و «جهش» از روی کار دشوار استفاده از پارلمانهای ارتجاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی بنام معناست. شما میخواهید جامعه نوین بنا نمائید؟ و آنوقت از دشواریهای ناشی از ایجاد یک فراکسیون پارلمانی خوب، مرکب از کمونیستهای با ایمان و وفادار و قهرمان در پارلمان ارتجاعی هراسناکید! مگر این کودکی نیست؟ وقتی کارل لیبنکخت در آلمان و ز. هگلوند در سوئد توانستند، حتی بدون پشتیبانی تودمائی از پائین، نمونه‌هایی از استفاده واقعا انقلابی از پارلمانهای ارتجاعی را بنا نشان دهند، آنوقت چگونه این حزب انقلابی تودمائی سریعاً در حال رشد، در شرایط یاس و خشم تودمائی در دوران پس از جنگ قادر به ایجاد یک فراکسیون کمونیستی در بدترین پارلمانها نیست؟! همانا بدینجهت است که تودمائی عقب مانده کارگران و - بطریق اولی - دهقانان خرده یا در اروپای باختری به مراتب شدیدتر از روسیه در خرافات بورژوا-دموکراتیک و پارلمانی فرو رفته‌اند و همانا بدینجهت است که کمونیستها فقط از داخل مؤسساتی نظیر پارلمان بورژوائی میتوانند (و باید) برای افشاء و باطل ساختن و غلبه بر این خرافات مبارزه طولانی و سرسختی بپردازند که در برابر هیچگونه دشواری متوقف نگردد.

«چپهای» آلمان از دست «پیشوایان» بد حزب خود شاکس هستند و دچار یاس میگردند و رشته سخن را به «نفی» خنده آور «پیشوایان» میکشاند. ولی در شرایطی که غالباً لازم میاید «پیشوایان» را مخفی سازند درست کردن «پیشوایان» خوب و مطمئن و آزموده و با اتوریته کاریست پس دشوار و غایب موفقانه بر این دشواریها بدون در آمیختن کار علنی و غیر علنی، بدون آزمایش «پیشوایان»، و از آنجمله آزمایش در صحنه پارلمان، غیر ممکن است. هدف انتقاد - و آنهم شدیدترین و بی امانترین و آشتی ناپذیرترین انتقادها - باید پارلمانتاریسم یا فعالیت پارلمانی نبوده، بلکه آن پیشوایانی باشند که نمیتوانند سو از آنهم بیشتر کسانی باشند که نمیخواهند - از انتخابات پارلمانی و تربیون پارلمان بشیوه انقلابی و کمونیستی استفاده نمایند. فقط چنین انتقادی - که البته با اخراج رهبران نالایق و تعویض آنان با رهبران لایق توأم باشد - یک کار انقلابی مفید و ثمربخش خواهد بود که در عین حال هم «پیشوایان» را تربیت خواهد کرد تا آنکه شایسته طبقه کارگر و تودمائی زحمتکش باشند و هم تودمائی را تربیت خواهد نمود تا آنکه بتوانند از اوضاع سیاسی بدرستی سر در آورند و وظائفی را که از این اوضاع ناشی میشود و غالباً بسیار بفرنج و پیچیده است درک نمایند.^(۴)

(۴) امکان من برای آشنائی با کمونیسم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. بی شک رفیق بوردیگا و فراکسیون وی بنام «کمونیستهای تحریم کننده» (Comunista astensionista) در دفاع خود از عدم شرکت در پارلمان ذیحق نیستند. ولی، تا آنجا که از روی دو شماره روزنامه وی بنام سویت «1. 11. 1920» و «3 و 4. 18. 1. 1920» و چهار شماره مجله عالی رفیق سراتی موسوم به «کمونیسم» «1-4» «Comunisti» (1919) و شماره‌های متفرقه روزنامه‌های بورژوازی ایتالیا، که بقیه در پاورقی صفحه بعد

و لودفان مشروط هلندیها و «چپها» از امتناع از شرکت در پارلمانها از بیخ و بن نادرست و برای مطلوب پرولتاریای انقلابی زینبخش است. در اروپای باختری و امریکا پارلمان مورد تنفر خاص انقلابیون پیشرو طبقه کارگر است. این مطلب مسلم است و علت آن کاملاً مفهوم است. زیرا تصور رفتاری رذیلانه‌تر، پستتر و خائنانه‌تر از رفتاریکه اکثریت عظیم نمایندگان سوسیالیست و سوسیال دموکرات بهنگام جنگ و پس از آن در پارلمان داشته اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن باین روحیه، بهنگام حل این مسئله که چگونه باید علیه بالای مورد تصدیق عموم مبارزه کرد، نه تنها نابخردانه بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای باختری روحیه انقلابی اکنون میتواند گفت «پدید» تازه و یا خود «پدید» نادرست» که مدت پس مدیدی بهبود یافته و بی صبرانه در انتظار آن بودند و شاید باین جهت باشد که اکنون باین سهولت نسبت به این روحیه گذشت قائل میشوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی در بین تودمائی، بدون وجود شرایطی که به رشد این روحیه کمک نماید، تاکتیک انقلابی را نمیتوان بوقع اجرا گذاشت. ولی ما در روسیه، ضمن یک تجربه پس طولانی و گران و خونین باین حقیقت یقین حاصل کرده‌ایم که تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی استوار ساخت. تاکتیک باید بر پایه محاسبه هشیارانه و قویا ابتزکتیف کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور (و کشورهای مجاور آن و نیز کلیه کشورها در مقیاس جهانی) و همچنین بر روی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد. ابراز «انقلابیگری» تنها بیک دشنام دادن به اپورتونیسم پارلمانی و تنها با نفی شرکت در پارلمانها کاریست بسیار سهل ولی همانا بدینجهت که این عمل بسیار سهل است، نمیتوان آنرا راه حل یک مسئله دشوار و بسیار دشوار شمرد. ایجاد یک فراکسیون پارلمانی واقعا انقلابی در پارلمانهای اروپا به مراتب دشوارتر از روسیه است. در این تردیدی نیست. ولی این فقط مبین بخشی از آن حقیقت عمومی است که برای روسیه در اوضاع و احوال مشخص و از لحاظ تاریخی فوق العاده خود ویژه سال ۱۹۱۷ شروع انقلاب سوسیالیستی آسان بود و حال آنکه ادامه آن و رساندنش بیابان خود برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپائی خواهد بود. من در همان آغاز سال ۱۹۱۸ به این کیفیت اشاره کردم و تجربه دو ساله پس از آن هم صحت چنین نظریه‌ایرا کاملاً تایید نمود. شرایط ویژه‌ای از قبیل: ۱) امکان در آمیختن انقلاب شوروی با اختتام (در نتیجه این انقلاب) جنگ امپریالیستی، یعنی جنگی که بطور تصور ناپذیری کارگران و دهقانان را زجر داده بود؛ ۲) امکان استفاده تا مدت معینی از مبارزه مرکب بین دو گروه درنده امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمیتوانستند بر ضد دشمن مشترک خود یعنی شوروی با یکدیگر متحد شوند؛ ۳) امکان پایداری در جنگ داخلی نسبتاً طولانی که تا اندامی نتیجه پهناوری عظیم کشور و خرابی وسائل مواصلاتی بود؛ ۴) وجود آنچنان جنبش عمیق انقلابی بورژوا-دموکراتیک در بین دهقانان که حزب پرولتاریا در یرتوان خواستهای انقلابی حزب دهقانان را (حزب اس‌ارها را که اکثریتشان با بلشویسم سخت خصومت میورزیدند) پذیرفت و در نتیجه تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا فوراً آنها را عملی ساخت؛ - یک چنین

آیا هیچ مصالحه‌ای مجاز نیست؟

در قسمتی که از رساله فرانکفورت نقل شد ما دیدیم که «چپها» با چه قطعیتی این شعار را بیان نیکشند. جای تاسف است وقتی انسان میبیند افرادی که بدون شك خود را مارکسیست می‌شناسند و میل هم دارند مارکسیست باشند حقایق اساسی مارکسیسم را فراموش کرده‌اند. انگلس که همانند مارکس، از زمره آن نویسندگان نادر و بسیار کمیاب است که هر جمله هر يك از تالیفات بزرگشان حاوی مضمونی بس عمیق است در سال ۱۸۷۴ برضد بیانیه ۲۳ کمونار-بلانکیست چنین مینویسد:

«... ما کمونیست هستیم (مطلبی است که کمونارهای بلانکیست در بیانیه خود مینویسند) زیرا می‌خواهیم، بدون توقف در ایستگاههای بین راه و بدون تن در دادن به مصالحه که فقط روز بیروزی را بتعویق میاندازد و دوران بردگی را طولانی می‌سازد، به‌طرف خویش نائل آئیم».

کمونیستهای آلمانی از آنرو کمونیست هستند که از خلال کلیه ایستگاههای بین راه و کلیه مصالحه‌ها که موجب آن خود آنان نبوده بلکه سیر تکامل تاریخ است، هدف نهائی را واضح می‌بینند و دائماً تعقیب میکنند. این هدف عبارتست از محور طبقات و ایجاد آنچنان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و کلیه وسائل تولید وجود نخواهد داشت. ۲۳ بلانکیست از آنجهت کمونیست هستند که خیال میکنند چون خودشان می‌خواهند از روی ایستگاههای بین راه و مصالحه‌ها جستن نمایند دیگر همه چیز روبراه است و اگر در همین روزها کار «آغاز شده» چیزی که آنها بدان اطمینان

من توانستم آنها را نگاه کنم میتوان قضاوت کرد، تصور میکنم در يك نکته حق بجانب او باشد. همانا رفیق بوردیکا و فراکسیون وی در حلات خود عایه توراتی و هدفگرائش ذی‌عقلند زیرا اینها در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را برسمیت شناخته است باقی هستند و در پارلمان هم عضویت دارند و سیاست اپورتونیستی فوق العاده زیانبخش قدیمی خود ادامه میدهند. البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا (۳۱۴) که این وضع را تحمل میکنند مرتکب اشتباهی میشوند که همان زیان عمیق و خطری را در بر دارد که در مجارستان در بر داشت. در آنجا حضرات توراتی‌های مجارستانی از داخل خواه در امور حزب و خواه در امور حکومت شوروی کارشکنی میکردند. يك چنین روش اشتباه آمیز و نا پیگیر یا سست عنصرانه‌ای نسبت به اپورتونیستهای پارلمان نشین از یکطرف کمونیسم «چپ» را بوجود می‌آورد و از طرف دیگر تا حدود معینی موجودیت آنها موجه می‌سازد. رفیق سراتی بهرچوچه ذی‌عقل نیست که توراتی نماینده پارلمان را به «نا پیگیری» متهم می‌سازد (Comunismo) زیرا ناپیگیر همانا حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیستهای پارلمان نشینی نظیر توراتی و شرکاء را تحمل مینماید.

راسخ دارند و حکومت بدست آنها بیافتد، آنگاه پس فردا «کمونیسم» بر قرار خواهد شد. بنابراین اگر همین امروز نتوان اینکار را انجام داد آنوقت آنها هم کمونیست نیستند.

چه ساده لوحی کودکانه است که انسان ناشکیبائی شخصی خود را استدلال تئوریک جلوه‌گر سازد! (ف. انگلس «برنامه کمونارهای بلانکیست» از روزنامه سوسیال دموکرات آلمان (۴) «Volksstaat» ۱۸۷۴، شماره ۷۳، مجموعه مقالات سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۵، ترجمه روسی پطروگراد، سال ۱۹۱۹، ص-۵۲-۵۳).

انگلس در همان مقاله احترام عمیق خود را نسبت به وایان ابراز میدارد و از مضمومات انکار ناپذیره وایان سخن میگوید (که نظیرگد. قبل از خیانت به سوسیالیسم در اوت سال ۱۹۱۴ یکی از بزرگترین پیشوایان سوسیالیسم بین المللی بود). ولی انگلس اشتباه عیان را بدون تحلیل مفصل نیک‌نماید. البته در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی تجربه و نیز در نظر انقلابیون خرده بورژوازی حتی بسیار مسن و بسیار پر تجربه ماذون شردن مصالحه فوق العاده خطرناکه و نامفهوم و نادرست می‌آید. بسیاری از سفسطه جویان نیز (که سیاست بازان فوق العاده یا بیش از حد «باتجربه» هستند) درست مانند پیشوایان انگلیسی اپورتونیسم، که رفیق لئسری از آنها نام میبرد، چنین قضاوت می‌نمایند: وقتی فلان مصالحه برای پلشویکها ماذون باشد پس چرا برای ما هرگونه مصالحه‌ای ماذون نباشد؟. ولی پرولتراها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت یافته‌اند (ما فقط این مظهر مبارزه طبقاتی را در نظر می‌گیریم) معمولاً این حقیقت بسیار عمیق (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روانشناسی) را که انگلس بیان داشته است بخوبی ملکه خود می‌سازند. هر پرولتاری در اعتصاب شرکت ورزیده و ناظر مصالحه‌هایی با ستمگران و استشارگران منفور خود بوده است که در آن کارگران مجبور میشدند یا بدون اخذ نتیجه یا در مقابل اجابت جزئی از خواسته‌های خود دو باره بکار بپردازند. هر پرولتاری، در نتیجه آن شرایط مبارزه توده‌ای و آن حدت فوق العاده تناقضات طبقاتی، که در آن بسر میبرد، مشاهده میکند که بین مصالحه‌ای که شرایط اپژکتیف آنها را ایجاد میکند (زیرا صنوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمیشود و اعتصاب کنندگان بطور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده‌اند) و بهرچوچه از ایوان انقلابی و آمادگی کارگرانیکه بدان تن در میدهند برای مبارزه آبی نیکاهد از یکطرف، و مصالحه‌ای که توسط خائنینی بعمل می‌آید که گناه استفاده جوئی خود (اعتصاب شکنان هم «مصالحه» میکنند)، چپ خود، تمایل خود را به خوش خمستی در برابر سرمایه‌داران، بن سستی خود را در برابر ارباب و گاه اقطاع و گاه صدقه و گاه خوش آمدگویی سرمایه‌داران بکردن علی اپژکتیف می‌اندازند. بین این دو مصالحه فرق وجود دارد (چنین مصالحه‌های خائنه‌ای را بویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان طرف سران تردیون‌های انگلیسی زیاد نشان میدهد ولی تقریباً همه کارگران در کلیه کشورها بنحوی از انحاء ناظر چنین پدیده‌ای بوده‌اند).

البته موارد منحصر فوق العاده دشوار و بفرنجی هم پیش آمد

مصالحه‌های غیر مجاز و خائنانانه ایکه مجموعاً اپورتونیسمی را بوجود می‌آورند که برای پرولتاریای انقلابی و مطلوب وی جنبهٔ هلاکت‌بار داشت عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعهٔ ملل»؛ دفاع از اتحاد مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاریای انقلابی و جنبش شوروی؛ دفاع از دموکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی علیه حکومت شوروی.

چپهای آلمانی در رساله منتشره در فرانکفورت می نویسند:

«... باید هرگونه مصالحه‌های را با احزاب دیگر... و هرگونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرده.»

شکفت آوراست که چگونه چپ‌ها با چنین نظریاتی حکم تقبیح قطعی بلشویسم را صادر نمیکنند زیرا ممکن نیست چپهای آلمانی ندانند که سرپای تاریخ بلشویسم، خواه قبل و خواه بعد از انقلاب اکتبر، سرنجار از موارد مانور، سازشکاری و مصالحه با احزاب دیگر و لز آنجمله با احزاب بورژوازی است!

جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بفرنجتر از سر سختترین جنگهای معمولی بین دولتهاست - و در عین حال از همان پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این يك موضوع بی اندازه مضحك نیست؟ آیا این شبیه نیست باینکه ما بهنگام صعود از کوه دشواری که تا کنون اکتشاف نشده و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از اینکه گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه به عقب باز گردیم و از ست انتخاب شده صرفنظر کنیم و ستهای گوناگونی را آزمایش نمائیم؟ و آنوقت برخی از اعضاء حزب کمونیست هلند بخود اجازه دادند از این افرادیکه تا ایندرجه بی تجربه‌اند و آگاهیشان کم است (چه خوب است اگر علت این امر جوانی آنها باشد، زیرا خدا خودش بجوانان دستور داده است تا مدت معینی مرتکب چنین سفاهتهائی بشوند) پشتیبانی نمایند. ساعم از اینکه این پشتیبانی مستقیم باشد یا غیر مستقیم، آشکار باشد یا پشت پرده، کامل باشد یا در يك قسمت! پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا و پس از سرنگون ساختن بورژوازی در يك کشور، پرولتاریای این کشور برای مدتی مدید ضعیف‌تر از بورژوازی است و علت آنها صرفاً ارتباطات عظیم بین المللی بورژوازی و سپس احیاء و رستاخیز خود بخودی و دائمی سرمایه‌داری و بورژوازی توسط مولدین کوچک کالا در کشور است که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی برداشنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکنست که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود و از هر مشکافی در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر يك از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد برای بدست آوردن متفق توده‌ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسیکه این مطلب را نفهیمه باشد هیچ چیز

میکند که با زحمات فراوان میتوان غصلت واقعی فلان یا بهمان مصالحه را برستی تشخیص داد - همانگونه که قتل هم مواردی دارد که در آن بسیار دشوار است تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً عادلانه و حتی واجب بوده است (مثلاً مدافعه ضروری) یا اینکه لاقیدی بخشایش ناپذیری بوده و یا حتی طبق نقشهٔ معیانه‌ای بطور ظریف انجام گرفته است. البته در سیاست، که در آن گاهی مناسبات فوق العاده بفرنج - ملی و بین المللی - بین طبقات و احزاب در کار است، موارد بسیار زیادی پیش آمد خواهد کرد که برانطباق دشوارتر از موضوع مصالحه، مشروع بهنگام اعتصاب و یا مصالحه خائنانانه است که بوسیله یکنفر اعتصاب شکن و پیشوای خائن و غیره انجام میگیرد. درست کردن نسخه یا يك قاعدهٔ عمومی (مهیج مصالحه‌های ماذون نیست) که برای کلیه موارد بکار آید کار مهملی است. باید از خود دارای مفرز بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر در آورد. ضمناً اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایستهٔ این عنوان در همین است که با کار طولانی و سر سخت و متنوع و همه جانبه کلیه نمایندگان متفکر طبقه مربوطه (*) معلومات لازم، تجربه لازم و علاوه بر معلومات و تجربه - ششم سیاسی لازم را برای حل سریع و صحیح مسائل سیاسی بفرنج بوجود آورند.

افراد ساده لوح و بکلی بی تجربه گمان میکنند همینقدر کافیتست که مصالحه بطور اعم ماذون شده شود تا هرگونه حد فاصلی بین اپورتونیسیم، که ما بطور آشتی ناپذیری علیه آن مبارزه میکنیم و باید مبارزه کنیم، و مارکسیسم انقلابی یا کمونیسم از بین برود. ولی به چنین افرادی، تا زمانیکه بدین نکته پی نبرده‌اند که تمام حد فاصلها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک و تا حدود معینی مشروطند، بهیچ طریقی جز از راه تعلیم و تربیت و تنویر افکار و تجربه سیاسی و معیشتی طولانی نمیتوان کمک نمود. آنچه که در مورد مسائل عملی مربوط به سیاست هر لحظهٔ تاریخی معین یا خاص مهم است اینستکه انسان بتواند مسائلی را که در آنها عمده‌ترین نوع مصالحه‌های غیر مجاز و خائنانانه متجلی میگردد که مظهر اپورتونیسیمی است که برای طبقهٔ انقلابی هلاکت بار است تشخیص دهد و تمام مساعی خود را متوجه روشن ساختن آنها و مبارزه علیه آنها سازد. بهنگام جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بین دو گروه از کشورهاییکه بیکسان راهزن و درند بودند عمده ترین نوع اساسی اپورتونیسیم عبارت بود از سوسیال-شوینیسم، یعنی پشتیبانی از نظریهٔ «دفاع از مپهن» که در چنین جنگی عملاً برابر بود با دفاع از مطامع غارتگرانه بورژوازی خودی. پس از جنگ عمده ترین مظاهر

(*) در هر طبقه‌ای، حتی در با فرهنگ ترین کشورها و حتی در بین پیشروترین طبقه ایکه در نتیجهٔ اوضاع و احوال زمان کلیه نیروهای معنویش در مدارج فوق العاده عالی اعتلای خود باشد همواره نمایندگان از این طبقه وجود دارند که متفکر نبوده و قادر به تفکر نیستند و تا زمانیکه طبقات وجود دارند و جامعهٔ بدون طبقات در روی بنیاد خود تحکیم نیذیرفته و استوار نشده و تکامل نیافته است ناگزیر چنین کسانی وجود خواهند داشت. و اگر چنین نبود آنوقت سرمایه‌داری هم ستیگر تودعه نبود.

از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است. کسیکه طی یک مدت نسبتاً طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون قابلیت خود را در بکار بستن این حقیقت علا به ثبوت نرسانده باشد، هنوز یاد نگرفته است که چگونه باید به طبقه انقلابی در مبارزه‌اش بخاطر رهائی تمام بشریت زحمتکش از قید استثمارگران کمک نمود. این مطلب بطور یکسانی هم بموران قبل از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، مربوط است و هم بموران بعد از آن.

مارکس و انگلس گفته‌اند که تئوری ما شریعت جامد نبوده بلکه رهینون عدل است و بزرگترین اشتباه و بزرگترین تبهکاری مارکسیستهای «دارای حق انحصار» نظیر کارل کائوتسکی، اتو بونر و غیره اینستکه آنها این مطلب را نفهمیدند و نتوانستند آنرا در مهمترین لحظات انقلاب پرولتاریا بکار برند. ن. گ. چرنیشفسکی سوسیالیست کبیر روس دوران ماقبل مارکس معمولاً میگفت که «فعالیت سیاسی پیاده رو خیابان نفیسی نیست» (منظور پیاده رو تویز، وسیع و هوار خیابان عمده و کاملاً مستقیم شهر پتربورگ است). برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی به بعد نادیده انگاشتن یا از یاد بردن این حقیقت به بهای قربانیهای بیشماری تمام شد. باید بهر نحوی شده است کوشید تا فراگرفتن این حقیقت برای کمونیستهای چپ و انقلابیون وفادار به طبقه کارگر در اروپای باختری و آمریکا آنقدرگران تمام نشود که برای افراد عقب مانده روسیه تمام شد.

سوسیال دموکراتهای انقلابی روس قبل از سقوط تزاریسیم بارها از خدمات لیبرالهای بورژوا استفاده کرده‌اند. یعنی با آنها مصالحه‌های عملی زیادی نموده‌اند و در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲، قبل از اینکه هنوز بلشویسم پدید آید، هیئت تحریریه قدیمی «ایسکراه» (اعضاء این هیئت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، اکسلرود، زاسولویچ، مارتف پوترسف و من) با استرووه رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوازی رسماً عقد اتحاد سیاسی بست، (راست است که برای مدتی کوتاه) و در عین حال توانست مبارزه مسلکی و سیاسی خود را بر ضد لیبرالیسم بورژوازی و کوچکترین تجلیات نفوذ آن در داخل جنبش کارگری بدون وقفه و بشیوه‌ای کاملاً بی امان ادامه دهد. بلشویکها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند. از سال ۱۹۰۵ آنها بطور سیستماتیک از اتحاد طبقه کارگر با دهقانان در مقابل بورژوازی لیبرال و تزاریسیم دفاع میکردند ولی در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسیم ابا نداشتند (مثلاً در مرحله دوم انتخابات یا در اخذ رأی مجدد) و مبارزه مسلکی و سیاسی بکلی آشتی ناپذیر خود را علیه حزب بورژوا-انقلابی دهقانان، یعنی سوسیالیست رولوسیونرها، قطع نمیکردند و آنها را بعنوان دموکراتهای خرده بورژوازی، که کاذبانه خود را در عداد سوسیالیستها قلمداد میکردند، رسوا میساختند. در سال ۱۹۰۷ بلشویکها برای مدت کوتاهی در دوران انتخابات دوما با سوسیال رولوسیونرها وارد یک ائتلاف سیاسی رسمی شدند. از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲ پیش آمد میکرد که ما با منشویکها طی چند سال متوالی رسماً در یک حزب واحد سوسیال دموکرات کار میکردیم ولی هیچگاه مبارزه مسلکی و سیاسی

خود را علیه آنها که ایورتونیست و ناقل نفوذ بورژوازی در داخل پرولتاریا بودند، قطع نمیکردیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیستها»، با منشویکهای چپ (مارتف) و با بخشی از سوسیال رولوسیونرها (چرنف، ناتانسون) تا اندازه‌ای مصالحه نمودیم و در سیمروالد و کینتال با آنها در یکجا نشستیم و بیانیهای مشترک منتشر ساختیم ولی هیچگاه مبارزه مسلکی و سیاسی خود را با «کائوتسکیستها» مارتف و چرنف قطع نکردیم و آنرا تضعیف ننمودیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ مرد در حالیکه «کمونیست انقلابی» - تاردنیک و کاملا با ما نزدیک بود و تقریباً با ما همبستگی نشان میداد). در همان لحظه انقلاب اکتبر ما با دهقانان خرده بورژوا وارد یک ائتلاف سیاسی غیر رسمی ولی بسیار مهم (و بسیار توفیق آمیز) شدیم و برنامه ارضی اسارها را تماماً و بدون کوچکترین تغییری پذیرفتیم یعنی به مصالحه مسلم حاضر شدیم تا بدفقانان ثابت نمائیم که ما نمیخواهیم بر آنها فرماندهی کنیم بلکه خواهان سازش با آنها هستیم. در عین حال ما به «اسارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی با شرکت در دولت نمودیم (و بزودی آنرا عملی ساختیم)، ولی آنها پس از انعقاد صلح پرست این ائتلاف را بر هم زدند و سپس در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه و بعینا بمبارزه مسلحانه علیه ما کشاندند.

بدینجهت واضح است که ما حملات چپهای آلمانی را علیه کمیته مرکزی حزب کمونیستهای آلمان، بخاطر اینکه چرا فکر ائتلاف با مستقلها» (حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان، کائوتسکیستها) را مجاز شمرده‌اند، یک عدل بکلی غیر جسی و برهان آشکاری بر عدم حقانیت «چپها» میدانیم. در روسیه ما هم منشویکهای راست (که در کابینه کرنسکی شرکت کردند) بودند که مطابقت داشتند با شایدمانهای آلمانی و همچنین منشویکهای چپ (مارتف) بودند. که نسبت به منشویکهای راست در اپوزیسیون قرار داشتند و با کائوتسکیستهای آلمانی مطابقت دارند. در سال ۱۹۱۷ ما آشکارا ناظر آن بودیم که چگونه توده‌های کارگر تریجا از منشویکها جدا شده و به بلشویکها می پیوندند: در نخستین کنفره کشوری شوراهای روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ ما رویبهرفته فقط ۱۳ در صد آراء را داشتیم. اکثریت با اسارها و منشویکها بود. در کنفره دوم شوراهای (۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطابق با تقویم قدیم) ما ۵۱ در صد آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش کاملاً همگون کارگران از راست به چپ بلا فاصله موجب تقویت کمونیستها نشد بلکه بنوعی موجب تقویت حزب بینابینی «مستقلها» گردید و حال آنکه این حزب هرگز هیچگونه اندیشه سیاسی مستقل و هیچگونه سیاست مستقل نداشته است و فقط بین شایدمانها و کمونیستها در نوسان بوده است؟

لا بد یکی از علل این امر تاکتیک اشتباه آمیز کمونیستهای آلمانی بوده است، که باید بدون ترس و شرافتمندانه باین اشتباه خود اعتراف نمایند و طرز رفع آنرا یاد بگیرند. این اشتباه عبارت بود از نفی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوازی و در اتحادیه‌های ارتجاعی و نیز عبارت بود از مظاهر بیشمار آن بیماری کودکی «چپ روی» که اکنون دیگر آفتابی شده و لذا بنحوی بهتر و سریعتر

تاکتیک صحیح کمونیست‌ها باید این باشد که از این تردیدها استفاده نایند. و ابتدا نسبت به آن بی اعتنا نباشند؛ این استفاده مستلزم آنستکه نسبت به عناصری که بسوی پرولتاریا روی آور میگردند در آزمون و در آنحدودیکه بسوی وی روی آور میگردند گذشتگاهی بشود و در عین حال علیه کسانی که بسوی بورژوازی روی آور میگردند مبارزه شود. نتیجهٔ بکار بستن این تاکتیک صحیح این شد که منشویسم بیش از پیش در کشور ما متلاشی گردید و متلاشی میگرد و پیشوایانی را که خطمشی اپورتونیستی خود را ادامه میدهند مصرانه مجزا و منفرد میسازد و بهترین کارگران و بهترین عناصر را از اردوگاه دموکراسی خرده بورژوائی به اردوگاه ما میکشاند. این یک پروسه طولانیست و با «تصمیم» عجولانه مبنی بر اینکه صحیح مصالحه‌ای و هیچگونه مانوری ماذون نیست، فقط ممکنست به امر تشدید نفوذ پرولتاریای انقلابی و افزایش نیروی وی زبان رساند.

سر انجام یکی از اشتباهات مسلم «چپ‌ها» در آلمان عبارتست از اصرار لجوجانهٔ آنها در برسیست نشناختن صلح ورسای. هر قدر کسانی نظیر مثلا ک. هرنر «موقرانه‌تر» و «متکبرانه‌تر»، «قطعی‌تر» و مؤکتر این نظریه را فرمولبندی میکنند بهمان نسبت نظریهٔ مزبور غیر عادلانه‌تر از کار در میاید. تنها دست کشیدن از مهلات عیان «بلشویسم ملی» (لاوفنبرگ و دیگران) که در شرایط کنونی انقلاب بین آلمانی پرولتری کار را بجائی رسانده است که از انتقال با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آنتانت دم میزند، کافی نیست. بلکه باید در عین حال فهمید که تاکتیکی که حتی بودن قبول صلح ورسای و تبعیت از آن را طی مدت معینی برای آلمان شوروی (چنانچه بزودی جمهوری شوروی آلمان بوجود آید) جائز نمیشود، از بیخ و بن خطا است. از اینجا چنین بر نیاید که «مستقل‌ها» بهنگام حکومت شایدمان‌ها، هنگامیکه هنوز حکومت شوروی در مجارستان سرنگون نشده بود، هنگامیکه هنوز امکان کمک انقلاب شوروی در وین برای پشتیبانی از مجارستان شوروی از بین نرفته بود، -حق داشتند که در شرایط آزمون خواستار امضای صلح ورسای شوند. «مستقل‌ها» در آزمون پوچ و خم و مانور را خیلی بد انجام میدادند زیرا مسئولیت خیانت شایدمان‌ها را کم و بیش به‌عهدهٔ خود میگرفتند و از نظریهٔ جنگ طبقاتی بی‌امان (و بسیار خونسردانه) علیه شایدمان‌ها کم و بیش عدول ورزیده تا نظریهٔ «مخارج از طبقاتی» یا «مافوق طبقاتی» تنزل مینمودند.

ولی اکنون وضع آشکارا چنانست که کمونیست‌های آلمان نباید دست و بال خود را به بندند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیسم صلح ورسای راحتاً و قطعاً رد خواهند کرد. این سفاهت است. باید گفت: شایدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مرتکب یک سلسله خیانت‌هایی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی و مجارستان شوروی را دشوار ساخت (و تا اندازه‌ای بکلی غیر ممکن ساخت). ولی ما کمونیست‌ها با تمام قوا چنین اتحادی را تسهیل و موجبات آنرا فراهم خواهیم کرد و ضمناً ما بهیچوجه موظف نیستیم صلح ورسای را حتماً و آنهم بی‌ترنگ فسخ نمائیم. امکان رد موفقیت آنرا صلح ورسای فقط وابسته بوفوقیت‌های آلمانیها نبوده بلکه وابسته به

و با فوائد بیشتری جهت ارگانیزم مصالحه خواهد شد. حزب مستقل سوسیال دموکراته آلمان در داخل خود بکلی ناهگون است؛ در ردیف پیشوایان قدیمی اپورتونیست (کائوتسکی، هیلفر دینک و ظاهرآ تا حدود زیادی کریسپین، لسه بور و سایرین)، که عدم توانائی خود را برای درک اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و بی استعدادی خود را برای رهبری مبارزهٔ انقلابی وی به ثبوت رسانده‌اند، در این حزب یک جناح چپ پرولتری نیز پدید آمده و با سرعت شگرفی رشد مینماید. صدها هزار عضو این حزب (که ظاهرآ قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولترهایی هستند که از شایدمان دور شده بسرعت به کمونیسم می پیوندند. این جناح پرولتری در کنگرهٔ مستقل‌ها در لویزیگ (۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بی‌ترنگ و بلاشرط به انترناسیونال سوم را نمود. ترس از «مصالحه» با این جناح حزب بکلی خنده آور است. بر عکس بر کمونیست‌ها واجب است که شکل مناسبی را برای مصالحه با آنها جستجو نموده و پیدا کنند، مصالحه‌ای که از یکطرف در آمیختن کامل با این جناح را که عملی ضروریست، تسهیل و تسریع نماید و از طرف دیگر بهیچوجه مانعی در راه مبارزهٔ مسلکی و سیاسی کمونیست‌ها علیه جناح راست اپورتونیستی «مستقل‌ها» ایجاد نکند. محتمل است که یافتن یک شکل مناسب برای مصالحه کار آسانی نباشد ولی فقط یک فرد شارلاتان ممکنست بکارگران آلمانی و به کمونیست‌های آلمانی راه «آسانی» را برای پیروزی وعده دهد.

هر آینه پرولتاریای مخالف را تیپ‌های فوق العاده رنگارنگی از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسیکه نمی از وسائل معاش خود را از راه فروش نیروی کار خویش بدست میاورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان کوچک (و پیشخور خرده پا، صنعتگر کوچک و بطور کلی صاحبکار خرده پا)، از دهقان کوچک گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود و اگر خود پرولتاریا در داخل خود به فشرهای بیشتر تکامل یافته و کمتر تکامل یافته و به فشرهای هم محل و هم حرفه و گاهی هم منحب و غیره تقسیم بندی نمیشد، آنوقت سرمایه‌داری هم دیگر سرمایه‌داری نمیشد. از تمام این مطالب لزوم توسل به مانور و سازشکاری و مصالحه با گروههای گوناگون پرولترها و احزاب گوناگون کارگران و صاحب کاران خرده پا، و آنهم لزوم بی چون و چرای این عمل برای پیشاهنگ پرولتاریا، برای بخش آگاه آن، یعنی برای حزب کمونیست، با ضرورت مطلق نتیجه میشود. تمام مطلب بر سر آنستکه بتوان این تاکتیک را بمنظور ارتقاء، (نه تنزل)، سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابیگری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی بکار بست. ضمناً باید متذکر شویم که پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها نه تنها در دوران قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ بلکه پس از این انقلاب نیز مستلزم آن بود که تاکتیک مانور، سازشکاری و مصالحه بکار برده شود، ولی البته به شکل و اشکالی که این عمل را تسهیل و تسریع کند و موقعیت بلشویک‌ها را بحساب منشویک‌ها تحکیم و تقویت نماید. دموکرات‌های خرده بورژوا (و از آنجمله منشویک‌ها) ناگزیر بین بورژوازی و پرولتاریا، بین دموکراسی بورژوائی و نظام شوروی، بین رفرمیسم و انقلابیگری، بین کارگر دوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره مرددند.

موفقیت‌های بین‌المللی جنبش شوروی نیز هست. شایمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مانع این جنبش بودند ولی ما به آن کتک میکنیم. کتبه مطلب در این و فرق اساسی در همین است. و اگر دشمنان طبقاتی ما، یعنی استشارگران و نوکران آنان، یعنی شایمان‌ها و کائوتسکیست‌ها یک سلسله امکان را برای تقویت جنبش شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان و نیز برای تقویت انقلاب شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان از دست داده‌اند، گناهش بگردن خود آنهاست. انقلاب شوروی در آلمان موجب تقویت جنبش جهانی شوروی خواهد شد که نیرومندترین تکیه‌گاه (و یگانه تکیه‌گاه مطمئن، شکست‌ناپذیر و دارای اقتدار جهانی) برضد صلح ورسای و بطور کلی برضد امپریالیسم جهانی است. رهائی از قید صلح ورسای را حتماً و قطعاً و بی‌ترنگ در نوبه اول قرار دادن و آنرا مقام بر مسئله مربوط به رهائی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم از قید ستکری امپریالیسم دانستن، ناسیونالیسم خرده بورژوازی (شایسته کائوتسکی‌ها، هلفردینک‌ها، اتویونرها و شرکاء) است نه اینکه انترناسیونالیسم انقلابی، سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپائی، و از آنجمله در آلمان، برای انقلاب جهانی چنان موفقیتی است که بخاطر آن میتوان و باید در صورت لزوم - به بقای صلح ورسای برای مدتی طولانی تر هم تن در داد. وقتی روسیه به تنهایی توانست صلح برست را چندین ماه بفتح انقلاب تعدیل نماید پس هیچ استبعادی نخواهد داشت اگر آلمان شوروی، در حال اتحاد با روسیه شوروی، صلح ورسای را برای مدتی طولانی‌تر بفتح انقلاب تعدیل نماید.

امپریالیست‌های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست‌های آلمان را تعریک میکنند و برای آنان دام میگسترند و میگویند: بگویند که شما قرارداد صلح ورسای را امضاء نخواهید کرده. کمونیست‌های چپ آلمان هم، بجای آنکه در مقابل دشمن محلی، که در لحظه کنونی نیرومندتر از آنها است، ماهرانه مانور کنند و بوی بگویند که: ماکنون قرارداد صلح ورسای را امضاء خواهیم کرده، مثل کودک بدام گسترده میافتند. اگر دست و پال خود را از زیش بپندیم و بدشمنی که اکنون از ما بهتر مسلح است آشکارا بگوئیم که باوی جنگ خواهیم کرد یا نه و وقت این جنگ را معین کنیم سفاقت خود را ثابت کرده‌ایم نه اینکه انقلابیگری خود را. قبول نبرد در هنگامیکه این امر مسلماً بسود دشمن تمام خواهد شد نه بسود ما در حکم جنایت است و آن سیاستداران طبقه انقلابی که برای شانه خالی کردن از زیر بار نبردی که مسلماً صرفه ندارد قادر به مانور و سازشکاری و مصالحه نیستند، بهیچ دردی نمیخورند.

۹

کمونیسم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست وجود ندارد ولی در بین کارگران یک جنبش کمونیستی ترو تازه، پرمایه، نیرومند و سریع در حال رشد وجود دارد که با حق میدهد درخشانترین امیدها را نسبت بان داشته باشیم: در آنها چند حزب و سازمان سیاسی

وجود دارد (حزب سوسیالیست بریتانیا) (۲۱۵) و حزب سوسیالیست کارگری، جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی، «فدراسیون سوسیالیستی کارگری» (۲۱۲) که مایلند حزب کمونیست تشکیل دهند وهم اکنون در این باره با یکدیگر مذاکره میکنند. در محله هفتگی «درد نوت کارگران» (جلد ۶ شماره ۸ مورخه ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰) ارگان «فدراسیون سوسیالیستی کارگری»، که تحت مدیریت رفیق سیلویا یانکهورست منتشر میشود، مقاله‌ای بقلم وی تحت عنوان «مخطاب به حزب کمونیست» درج شده است. این مقاله تشریحی است از جریان مذاکرات بین چهار سازمان نامبرده در باره تشکیل حزب واحد کمونیست برپایه الحاق به انترناسیونال سوم و قبول نظام شوروی بجای پارلمانتاریسم و نیز قبول دیکتاتوری پرولتاریا. بطوری که معلوم میشود یکی از موانع عمده در راه تشکیل بیترنگ حزب واحد کمونیست عبارتست از اختلاف نظر بر سر مسئله مربوط به شرکت در پارلمان و برسر الحاق حزب جدید کمونیست به حزب کارگر، قدیمی سندیکالیستی، اپورتونیستی و سوسیال شوبنیستی که اکثراً از تریدیونیون‌ها تشکیل یافته است. «فدراسیون سوسیالیستی کارگری» - و همچنین حزب سوسیالیست کارگری^(۱) با شرکت در انتخابات پارلمان و در خود پارلمان و نیز با الحاق به «حزب کارگر» اظهار مخالفت مینمایند و در این مورد با تمام یا با اکثریت اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا، که در نظر آنان «جناح راست احزاب کمونیست» انگلستان را تشکیل میدهد، اختلاف نظر دارند (رجوع شود به ص ۵ مقاله نامبرده سیلویا یانکهورست).

بمیانسان تقسیم بندی اساسی با وجود فرق عمده ای که از لحاظ شکل بروز اختلاف نظرها و یک سلسله از نکات دیگر دیده میشود با تقسیم بندی موجوده در آلمان همانند است (در آلمان شکل بروز اختلاف نظرها براتر به شکل هروسه آن نزدیکتر است تا در انگلستان). حال به بررسی براین «چپ‌ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا یانکهورست در مورد شرکت در پارلمان به مقاله رفیق و. گالاخر (W. Gallacher) استناد میجوید که در همان شماره به چاپ رسیده است. رفیق گالاخر از طرف شورای کارگری اسکاتلند در گلاسگو چنین مینویسد:

«این شورا صریحاً ضد پارلمانی است و جناح چپ سازمانهای سیاسی گوناگونی از آن طرفداری میکند. ما نایبند جنبش انقلابی اسکاتلند هستیم که در راه ایجاد یک سازمان انقلابی در مؤسسات صنعتی (در رشته‌های گوناگون صنایع) و تشکیل حزب کمونیست مبتنی بر کمیته‌های اجتماعی در سراسر کشور، مجاهدت میورزد. ما مدتهای مدیدی با طرفداران رسمی پارلمانتاریسم مرافعه کرده‌ایم و لازم ندانستیم جنگ آشکاری را علیه آنها اعلام نمائیم و آنها هم از شروع حمله بر ضد ما میتروند.

ولی این وضع نمیتواند زیاد بطول انجامد. ما در سراسر جنبه با پیروزی روبرو هستیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگردر اسکاتلند بطور

(۱) ظاهراً این حزب با الحاق به «حزب کارگر» مخالف است ولی تمام حزب با شرکت در پارلمان مخالف نیست.

روز افزونی از فکر در باره پارلمان مشغول میگردند و تقریباً تمام گروههای محلی، طرفدار ساوت ها (این کلیه روسی با حروف انگلیسی بکار برده شده است) یا شوراهای کارگری هستند. بدیهیست که این امر برای آن آقایانی که سیاست را وسیله کسب معاش (و حرفه) میدانند اهمیت بسیار جدی دارد و لذا آنها کلیه وسائل را بکار میبرند تا اعضاء سازمان خود را متقاعد سازند که راه قهقرا در پیش گرفته به آغوش پارلمانتاریسم باز گردند. رفقای انقلابی نباید (تکیه روی کلیات همه جا از نویسنده است) از این باند پشتیبانی کنند. مبارزه ما در اینجا بسیار دشوار خواهد بود. یکی از بدترین مشخصات این مبارزه خیانت کسانی خواهد بود که مطامع شخصی آنها محرک نیرومندتری برای آنانست تا علاقه آنها به انقلاب. هر گونه پشتیبانی از پارلمانتاریسم، صاف و ساده کمکی است باینکه حکومت بدست شایدمان ها و نوسکه های بریتانیایی ما بیافتد. هندرسون و کلاینس (Claynes) و شرکاء. مترجمین علاج ناپذیری هستند حزب رسمی مستقل کارگر بیش از پیش تحت تسلط لیبرال های بورژوازی میافتد که در اردوگاه آقایان ماکدونالد و استونودن و شرکاء برای خود پناهگاه معنوی یافته اند. حزب رسمی مستقل کارگر شدیداً دشمن انترناسیونال سوم است ولی توده طرفدار این انترناسیونال است. پشتیبانی از طرفداران اپورتونیست پارلمانتاریسم، بهر نحوی که باشد، معنایش صرفاً تبدیل شدن به آلت دست حضرات نامبرده است. حزب سوسیالیست بریتانیا در این مورد واجد هیچ اهمیتی نیست... در این مورد یک سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یک حزب کمونیست لازم است که طبق اصول علمی روشن و کاملاً صریح عمل نماید. اگر رفقای ما میتوانند در ایجاد این دو سازمان با کمک کنند ما با طیب خاطر کمک آنها را می پذیریم ولی اگر نمیتوانند آنوقت بگذار محض رضای خدا اصلاح هیچ دخالت نکنند و از طریق پشتیبانی از مترجمینی که با جدیت تمام در راه تحصیل عنوان پارلمانی «پیر افتخاره» (۲- این علامت استفهام از نویسنده است) میکوشند و با اشتیاقی مفرط میخواهند ثابت کنند که قادرند امور کشور را با همان موفقیتی اداره نمایند که دارپایان، یعنی سیاستمداران طبقاتی، اداره می نمایند. بانقلاب خیانت ورزنده.

این نامه، که به هیئت تحریریه مجله نامبرده نوشته شده است، بمقیله من روحیات و نظریات کمونیست های جوان یا کارگران توده ای را که تازه دارند بطرف کمونیسیم میایند، بطرز شگرفی منعکس میسازد. این روحیه بینهایت مطبوع و گرانبهاست؛ باید آنرا قسر دانست و از آن پشتیبانی نمود. زیرا بدون وجود آن، آمیدی به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان - و بطور کلی در هر کشور دیگری - نمیتوان داشت. افرادی را که میتوانند روحیات توده ها را بدینسان منعکس نمایند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً خفته و درلا نشده و برانگیخته نشده است) در توده ها بوجود آورند، باید حفظ کرد و با دلسوزی تمام هر گونه کمکی را نسبت به آنها

مقبول داشت. ولی در همین حال باید صریح و آشکارا به آنها گفت که روحیه تنها برای رهبری توده ها در یک مبارزه عظیم انقلابی کافی نیست و فلان یا بهمان اشتباهی که وفادارترین افراد نسبت بامر انقلاب آماده ارتکاب آتند و مرتکب آن هم میشوند اشتباهیست که میکنند بامر انقلاب زیان برساند. نامه ای که رفیق گالاخر به هیئت تحریریه نوشته است بدون هیچگونه تردیدی نطفه های تناسلی آن اشتباهاتی را که کمونیست های «چیپ» آلمان مرتکب میشوند و بلشویک های «چیپ» روسیه هم در سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتکب میشدند در بردارد.

سراپای وجود نویسنده نامه را نفرت پرولتری پرارجی (که البته نه تنها برای پرولترها، بلکه برای همه زحمتکشان و بقول آلمانیها برای همه ماشخاص کوچک نیز مفهوم و بفکر آنها نزدیک است) نسبت به سیاستمداران طبقاتی بورژوازی فرا گرفته است. این نفرت ناپند توده های ستیکش و استشار شونده در حقیقت سرچشمه هر گونه حکمت و مبنای هر گونه جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابیهای آنست. ولی نویسنده، از قرار معلوم، این نکته را بحساب نمی آورد که سیاست علم و هنرست که از آسمان نازل نمیشود و مفت بدست نیاید و پرولتاریا، هر آینه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد باید از خود سیاستمداران طبقاتی پرولتری پدید آورد و آنها سیاستمدارانی که از سیاستمداران بورژوازی دست کمی نداشته باشند.

نویسنده نامه این نکته را بسیار خوب درلا کرده است که فقط شوراهای کارگری میتوانند وسیله نول به هدفهای پرولتاریا باشند نه پارلمان و البته هرکس تا کتون بدین مطلب پی نبرده باشد از بدترین مترجمین است ولو اینکه دانشمندترین افراد، مجربترین سیاستمدار، صدیق ترین سوسیالیست. کتاب خواننده ترین مارکیست و شریفترین افراد یا سرپرست خانواده باشد. ولی نویسنده نامه این مسئله را حتی طرح هم نکرده و در فکر لزوم طرح آن هم نیست که آیا بدون وارد کردن سیاستمداران شوروی در داخل پارلمان، بدون متلاشی ساختن پارلمانتاریسم از داخل و بدون اینکه موجبات موفقیت شوراها در انجام وظیفه آتی، یعنی بر چین بساط پارلمان، از درون خود پارلمان فراهم گردد میتوان شوراها را به پیروزی بر پارلمان رسانید؟ و حال آنکه نویسنده نامه فکر کاملاً صحیحی را بیان میکند حاکی از اینکه حزب کمونیست در انگلستان باید طبق اصول علمی عمل نماید. علم خواستار آنستکه اولاً تجربه کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، بخصوص اگر این کشورهای دیگر که ازبناً سرمایه داری هستند، با تجربه ای بسیار شبیه باین روبرو باشند یا اینکه چندی پیش آنرا تجربه کرده باشند؛ ثانیاً تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده هائیکه در داخل یک کشور فعالیت میکنند در نظر گرفته شوند و بهیچوجه سیاست بر اساس فقط نمایلات و نظریات، درجه آگاهی و آمادگی مبارزه یک گروه یا یک حزب تنها تعیین نگردد. اینکه هندرسون ها، کلاینسها، ماکدونالد ها و استونودن ها مترجمین علاج ناپذیری هستند مطلبی صحیح است. همچنین صحیح است که آنها میخواهند زمام حکومت را بدست خود گیرند (و ضمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح میدهند) و طبق همان قواعد قدیس بورژوازی

گردد، بعلل مذکور، ورشکستگی آن شدیدتر از سایر کشورها خواهد بود.

خواننده از اینجا می بیند که آقای لئوید جرج نه تنها شخص بسیار عاقلی است بلکه از مارکسیستها هم خیلی چیزها آموخته است، گناه نیست اگر ما هم از لئوید جرج چیزی بیاموزیم.

ذکر قسمت زیرین مباحثه ای که پس از نطق لئوید جرج در گرفت نیز جالب توجه است:

«آقای والاس (Wallace): من میخوامت سوال کنم که نظر

نخست وزیر در باره نتایج سیاست وی در نواحی صنعتی نسبت به کارگران صنایع، که بسیاری از آنان در حال حاضر لیبرال هستند و پشتیبانی زیادی از ما مینمایند، چیست. آیا این نتیجه محتمل نیست که سیاست مزبور موجب افزایش فوق العاده نیروی حزب کارگر توسط کارگرانی بشود که در حال حاضر یاران صدیق ما هستند؟

نخست وزیر: من بکلی عقیده دیگری دارم. همانا این واقعیت که لیبرالها با یکدیگر مبارزه میکنند بدون شك عده بسیار زیادی از لیبرالها را از فرط نومیدی بجانب حزب کارگر میکشاند و هم اکنون عده زیادی از لیبرالها، که افراد بسیار با استعدادی هستند، به آنجا رفته اند و اکنون به بدنام کردن دولت مشغولند. نتیجه بدون شك این است که روحیه عمومی بیزان قابل ملاحظه ای بنفع حزب کارگر استحکام می پذیرد. چرخش افکار عمومی بسوی لیبرالهایی نیست که خارج از حزب کارگر هستند بلکه بسوی حزب کارگر است و تجدید انتخابات در بعضی نقاط شاهد این مدعا است.»

بطور حاشیه باید متذکر شویم که این استدلال بویژه نشان میدهد که چگونه عاقلترین افراد بورژوازی دچار سر در گمی شده و نمیتوانند از سفاقت های اصلاح ناپذیر اجتناب ورزند. همین امر موجب فتنای بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما میتوانند حتی سفاقت هم مرتکب شوند (البته بشرطی که این سفاقت ها خیلی بزرگ نباشد و بموقع اصلاح شود) و مع الوصف سر انجام پیروز خواهند شد.

سند سیاسی دیگر، استدلالات بعدی رفیق سیلویا یانکهورست کمونیست «چپ» است:

«... رفیق اینتکین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را سازمان عمده جنبش طبقه کارگر مینامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریه حزب سوسیالیست بریتانیا را از اینهم بر جسته تر بیان داشت. وی گفت: ما به حزب کارگر بعنوان طبقه متشکل کارگر می نگریم.»

ما در باره حزب کارگر چنین نظری نداریم. حزب کارگر از لحاظ عده اعضاء خود بسیار بزرگ است، گر چه بخش بسیار مهمی از اعضاء آن غیر فعال و بیحال هستند؛ اینها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد تردهونیون شده اند

«کشور داری گفته و همینکه به حکومت رسیدند ناکزیر همانند شایمانها و نوسکهها رفتار خواهند کرد. همه اینها درست است. ولی آنچه از اینجا نتیجه میشود بهرچوجه این نیست که پشتیبانی از آنها خیانت به انقلاب است، بلکه اینستکه انقلابیون طبقه کارگر باید بمنظور حفظ منافع انقلاب، تا حدود معینی از این حضرات پشتیبانی پارلمانی نمایند. برای توضیح این اندیشه دوسندسیاسی معاصر انگلیسی را شاهد میآورم: (۱) نطق نخست وزیر لئوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (طبق شرح منترجه در روزنامه «The Manchester Guardian» مورخه ۱۹ مارس ۱۹۲۰) و (۲) استدلالات بانو سیلویا یانکهورست کمونیست «چپ» در مقاله نامبرده بالا.

لئوید جرج در نطق خود با آسکویت (که مخصوصاً به جلسه دعوت شده بود ولی از حضور در آن امتناع ورزید) و با آن لیبرالهاییکه خواهان ائتلاف با محافظه کاران نبوده بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند مباحثه کرده است. (در نامه رفیق گالاخر به هیئت تحریریه هم به فاکت پیوستن لیبرالها به حزب مستقل کارگر اشاره میشود.) لئوید جرج کوشیده است ثابت کند که ائتلاف و آنهم ائتلاف محکم لیبرالها با محافظه کاران ضروریست، زیرا در غیر اینصورت ممکن است حزب کارگر پیروز گردد، که لئوید جرج «ترجیح میدهند آنها حزب سوسیالیست بنامند، حزبی که در راه مالکیت دستجمعی، بر وسایل تولید میکوشد. پیشوای بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود، یعنی اعضاء حزب پارلمانی لیبرال، مطلبی را که از قرار معلوم تا آنزمان از آن اطلاع نداشتند بزیانی عامه فهم توضیح میدهد و میگوید «در فرانسه اینرا کمونیسم می نامیدند، در آلمان سوسیالیسم می نامیدند، و در روسیه بلشویسم نامیده میشود. لئوید جرج توضیح میدهد که برای لیبرالها این موضوع از نظر اصولی ناپذیرفتنی است زیرا لیبرالها از لحاظ اصولی طرفدار مالکیت خصوصی هستند. ناطق اظهار داشت که «تعدن در خطر است» و لذا لیبرالها و محافظه کاران باید متحد شوند...»

لئوید جرج گفت: «... اگر شما بنواحی زراعتی بروید من قبول دارم که شما در آنجا همان تقسیم بندیهای حزبی قدیمی را که شکل سابق خود را حفظ کرده اند، خواهید دید. در آنجا خطر دوراست. آنجا خطر وجود ندارد، ولی وقتی دامنه کار به نواحی روستائی کشیده شود آنوقت در آنجا هم خطر بهمان اندازه عظیم خواهد شد که اکنون در برخی از نواحی صنعتی عظیم است. چهار پنجم کشور ما به صنعت و بازرگانی و بزحمت يك پنجم آن به زراعت اشتغال دارد. این یکی از نکات است که هر وقت من راجع به خطرهای آینده میاندمیشم همیشه آنها در نظر دارم. در فرانسه اهالی بزراعت اشتغال دارند و در آنجا مبنای قابل ملاحظه ای برای نظریات معینی وجود دارد که حرکتش چندان سریع نیست و برای جنبش انقلابی چندان آسان نیست که آنها برانگیزد. در کشور ما وضع بر متوال دیگریست. کشور ما را از هر کشور دیگری در جهان زودتر میتوان واژگون ساخت و اگر تزلزل در آن آغاز

توده‌ها ایجاد نمایند نه اینکه تبلیغات فقط. بدون مصالحه و بدون انحراف به پیش، اگر این شعار را اقلیت علناً ناتوانی از کارگران اعلام نماید که میدانند (یا بهر حال باید بدانند) که اکثریت، در صورت پیروزی هنرسون و استونودن بر لئوید جرج و چرچیل پس از مدت کوتاهی از پیشوایان خود مأیوس شده و به پشتیبانی از کمونیسم خواهد پرداخت (یا بهر حال نسبت به کمونیست‌ها روش بیطرفی و بیشتر هم بیطرفی نیکخواهانه در پیش خواهد گرفت). - آنوقت چنین شعاری آشکارا اشتباه است. این درست بدان ماند که ده هزار سرباز به پنجاه هزار سرباز دشمن در هنگامی حمله برند که می‌بایست توقف کنند، از راه منحرف شوند و حتی مصالحه نمایند، تا اینکه صد هزار نفری که برای تقویت آنها در نظر گرفته شده‌اند ولی قوراً قادر به عمل نیستند از راه برسند. این یک تاکتیک جدی طبقه انقلابی نبوده بلکه کودکی روشنفکرانه است. قانون اساسی انقلاب، که تمام انقلابها و از آنجمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آنها تأیید نموده‌اند، از اینقرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شوند و ستکس به عدم امکان زندگی بشیوه سابق پی ببرند و تغییر آنها طلب نمایند؛ برای انقلاب ضروریست که استثمارگران نتوانند بشیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آنهاست که «پایینی‌ها» نظام کهنه را نخواهند و «بالاییها» نتوانند بشیوه سابق ادامه دهند. فقط آنهاست که انقلاب میتواند پیروز گردد. این حقیقت را به عبارت دیگر چنین میتوان بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استثمار شوندگان و هم استثمارگران را در بر گیرد) غیر ممکنست. لذا، برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا بهر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند؛ ثانیاً طبقات حاکمه به آچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده‌ترین توده‌ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آنستکه عدم نمایندگانی قادر به مبارزه سیاسی در بین توده زحمتکش و ستکشی، که تا آنزمان در بیحالی بسر میبردند، بسرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آنها را برای انقلابیون ممکن نماید.

در انگلستان، چنانکه ضناً بویژه از نطق لئوید جرج هم دیده میشود، این دو شرط انقلاب موفقیت آمیز پرولتری بعین در حال رشد است. و اشتباهات کمونیست‌های چپ اکنون بخصوص از اینجهت بسیار خطرناک است که روش برخی از انقلابیون نسبت به هر یک از این شرایط بعد کافی فکورانه، بعد کافی دقیق، بعد کافی آگاهانه و بعد کافی از روی حساب نیست. اگر ما یک گروه انقلابی نبوده بلکه حزب طبقه انقلابی هستیم، اگر ما میخواهیم توده‌ها را بدانحال خود ببریم (بدون این امر بیم آن میرود که ما یاوه گویانی بیش نباشیم)، آنگاه موظفیم اولاً به هنرسون یا استونودن کمک کنیم تا لئوید جرج و چرچیل را بکوبند (حتی به عبارت صحیحتر: اولیها را وادار نمائیم تا دومیها را بکوبند، زیرا اولیها از پیروزی خود می‌ترسند!؛ ثانیاً به اکثریت طبقه کارگر کمک کنیم تا با تجربه شخصی

که رفقای هم کارگاه آنها تردیونیونیست هستند و نیز برای آنکه میخواهند مدد معاش در یافت دارند. ولی ما ضناً معتقدیم که کثرت عدّه اعضاء حزب کارگر علتش همچنین اینستکه حزب مزبور مولود آن مکتب فکریست که اکثریت طبقه کارگر بریتانیا هنوز از حمود آن یا فراتر نه نهاده و حال آنکه در اذهان مردم موجبات تحولات عظیمی فراهم میگردد و این مردم بزودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...»

... حزب کارگر بریتانیا، نظیر سازمانهای سوسیال-میهن پرستان سایر کشورها، در جریان تکامل طبیعی جامعه، حتماً به حکومت خواهد رسید. وظیفه کمونیست‌ها بوجود آوردن نیروهائی است که بتواند سوسیال میهن پرستان را سرنگون سازد و ما نباید در کشور خود نه این کار را بتعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم.

ما نباید انرژی خود را با افزودن به نیروی حزب کارگره پراکنده سازیم؛ بهکومت رسیدن حزب کارگر حتی است. ما باید نیروهای خود را برای ایجاد جنبش کمونیستی که بر این حزب غلبه خواهد کرد متمرکز سازیم. حزب کارگر بزودی کابینه تشکیل خواهد داد؛ ایوزیسیون انقلابی باید برای حمله بزوی آماده باشد...»

بدینطریق بورژوازی لیبرال از سیستم «دو حزبی» (استثمارگران)، از سیستمی که تجربه دیرین قس تاریخی به آن داده بود - و برای استثمارگران فوق العاده سودمند بود - دست میکشد و اتحاد این دو نیرو را برای مبارزه بر ضد حزب کارگر ضروری میسرود. بخشی از لیبرال‌ها، همانند موشهائی که از کشتی در حال غرق میگریزند به حزب کارگر روی آور میشوند. کمونیستهای چپ بر آنند که انتقال حکومت بدست حزب کارگر حتی است و معتقدند که اکنون اکثریت کارگران طرفدار این حزبند. ولی از اینجا نتیجه عجیبی را میگیرند که رفیق سیلویا پانکهورست آنها بدینسان فرمولبندی میکند:

حزب کمونیست نباید مصالحه نماید... این حزب باید آئین خود را منزه و استقلال خود را در برابر رفرمیسم بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی اینستکه، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود، مستقیماً بسوی انقلاب کمونیستی پیش رود.

بر عکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران در انگلستان هنوز از کرنسکی‌ها یا شایمان‌های انگلیسی پیروی میکنند و هنوز از دولت مرکب از این افراد تجربه ایرا که هم در روسیه و هم در آلمان برای پیوستن توده‌های کارگر به کمونیسم لازم آمد، بدست نیآورده‌اند، بدون شك این نتیجه بدست میاید که کمونیست‌های انگلیسی باید در پارلمانتاریسم شرکت ورزند و باید از داخل پارلمان به توده کارگر کمک کنند تا نتایج کابینه‌های هنرسون‌ها و استونودن‌ها را در عمل به بینند و نیز باید به هنرسون‌ها و استونودن‌ها کمک نمایند تا بر اتحاد لئوید جرج و چرچیل فائق آیند. رفتاری غیر از این، دشوار ساختن امر انقلاب است، زیرا بدون تغییر عقاید اکثریت طبقه کارگر انقلاب غیر ممکن است و این تغییر را هم تجربه سیاسی

خود به حقانیت ما یعنی به بیصرفی کامل هنرسونها و استوئودنها و طبیعت خرده بورژوا منشانه و خائنانه آنان و ناگزیری ورشکستگی آنان یقین حاصل نمایند: ثالثاً آن لحظه ای را نزدیک کنیم که در آن بر اساس نوید شدن اکثریت کارگران از هنرسونها میتوان با شانس جدی بوفوقیت، دولت هنرسونها را که در آنتوق با سراسیمگی بیشتری خود را باین در و آن در خواهد زد، سرتگون ساخت، بخصوص با در نظر گرفتن اینکه حتی لئوید جرج بسیار عاقل و بسیار معتبر هم که خرده بورژوا نبوده، بلکه بورژوای بزرگ است، سراسیمگی کامل از خود نشان میدهد و بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را، خواه با «کشکشهای» دبروزی خود با چرچیل و خواه با «کشکشهای» امروزی خود با آسکویت، ضعیف میسازد.

صریحتر بگویم. کمونیستهای انگلیسی، بعقیده من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه خیلی ضعیف و برخی یکی ضعیفند) بر پایه اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتی در پارلمان، در یک حزب واحد کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هنرسونها و استوئودنها یک «صالحه» یا سازش انتخاباتی بدینمضمون پیشنهاد مینماید: مبارزه مشترک علیه اتحاد لئوید جرج و محافظه کاران، تقسیم کرسیهای پارلمان طبق تعداد آرائی که کارگران به حزب کارگر یا به کمونیستها داده اند (نه در انتخابات، بلکه در اخذ رأی مخصوص)، حفظ آزادی کامل تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون این شرط اخیر، البته نمیتوان ائتلاف نمود، زیرا این خیانت خواهد بود: کمونیستهای انگلیسی مطلقاً باید بهانگونه از آزادی کامل در افشاء هنرسونها و استوئودنها دفاع نمایند و آنها محفوظ دارند که پلشویکهای روس (طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در برابر هنرسونها و استوئودنها روس یعنی منشویکها از آن دفاع میکردند و آنها محفوظ داشتند.

اگر هنرسونها و استوئودنها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند برد با ما خواهد بود. زیرا برای ما بهیچوجه تعداد کرسیهای پارلمان مهم نیست و ما در بند این موضوع نیستیم و در این مورد با گذشت خواهیم بود (ولی هنرسونها و بویژه دوستان جدید آنان - یا آربابان جدید آنها - لیبرالها، که به حزب مستقل کارگر پیوسته اند، بیش از هر چیز در بند این موضوع هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را در لحظه ای بین تودهها خواهیم برد، که خود لئوید جرج آنها را دبه جوش آورده است و بدینطریق ما در این لحظه نه تنها به حزب کارگر کمک خواهیم کرد تا زودتر دولت خود را تشکیل دهد، بلکه به تودهها نیز کمک خواهیم کرد تا به تبلیغات کمونیستی ما، که آنها بدون کم و کاست و بدون اینکه در هیچ موردی سکوت نمائیم، علیه هنرسونها انجام خواهیم داد، زودتر می ببرند.

اگر هنرسونها و استوئودنها امتناع ورزند از اینکه طبق این شرایط با ما ائتلاف نمایند، برد ما از آنها بیشتر خواهد بود. زیرا فوراً به تودهها نشان داده ایم (در نظر داشته باشید که حتی در داخل حزب مستقل کارگر هم، که صرفاً منشویکی و یکی اپورتونیست است، توده طرفدار شوراها است) که هنرسونها نزدیک خود را

با سرمایه داران به اتحاد در بین تمام کارگران ترجیح میدهند. در مقابل توده برد ما فوری خواهد بود، زیرا توده، بویژه پس از توضیحات درخشان و بسیار صحیح و بسیار مفید لئوید جرج (مفید برای کمونیسم) از اتحاد کلیه کارگران علیه اتحاد لئوید جرج با محافظه کاران، هواداری خواهد کرد. برد فوری با ما خواهد بود، زیرا به تودهها نشان میدهم که هنرسونها و استوئودنها، از پیروزی بر لئوید جرج بیم دارند و میترسند به نتهائی زمام حکومت را بدست گیرند و میکوشند در خلفا پشتیبانی لئوید جرج را، که آشکارا علیه حزب کارگر بسوی محافظه کاران دست دراز میکنند، بجانب خود جلب نمایند. باید متذکر شویم که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) علت موفقیت تبلیغات پلشویکها علیه منشویکها و اسارها (یعنی هنرسونها و استوئودنها روس) همانا یک چنین کیفیتی بود. ما به منشویکها و اسارها میگوییم: زمام حکومت را تماماً بدون شرکت بورژوازی بدست خود بگیرید، زیرا شما در شوراها اکثریت دارید (در نخستین کنفرانس کشوری شوراها روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ پلشویکها فقط ۱۳ در صد آراء را داشتند). ولی هنرسونها و استوئودنها روسی میترسیدند بدون بورژوازی زمام حکومت را بدست گیرند و هنگامیکه بورژوازی انتخابات مجلس مؤسسان را بتعمیق می انداخت، زیرا بخوبی میدانست که اکثریت را اسارها و منشویکها (که هر دو با هم ائتلاف سیاسی بسیار محکمی داشتند و هر دوی آنها عملاً نمایندگانی دموکراسی خرده بورژوازی بودند) خواهند برد^(*) اسارها و منشویکها قادر نبودند مجدانه و تا حصول پیروزی نهائی بر ضد این تعویقها مبارزه نمایند.

در صورت امتناع هنرسونها و استوئودنها از ائتلاف با کمونیستها، برد فوری در کار جلب هواخواهی تودهها و بدنام ساختن هنرسونها و استوئودنها با کمونیستها خواهد بود، و اگر ما از این امر چند کرسی پارلمانی از دست بدهیم بهیچوجه برایمان مهم نیست. در چنین صورتی فقط در عدد معدودی از حوزههای انتخاباتی کاملاً مطمئن کاندید خواهیم داد، یعنی در جاهائی که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آنجا موجب غلبه کاندید لیبرال بر کاندید لیبرالیست (عضو حزب کارگر) نکردد. ما به تبلیغات قبل از انتخاباتی دست خواهیم زد و آرائی پتفع کمونیسم پخش خواهیم نمود و در کلیه حوزههایی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که بپتفع کاندید لیبرالیست علیه کاندید بورژوا رأی بدهند. اگر رفیق سیلویا پانهورست و رفیق گالاخر این عمل را خیانت نسبت به کمونیسم یا امتناع از مبارزه با سوسیال خائنین تلقی نمایند، اشتباه می کنند، بر عکس این عمل بدون شك بپتفع انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد. برای کمونیستهای انگلیس اکنون در موارد بسیار زیادی دشوار

(*) در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در نوامبر ۱۹۱۷، که بموجب آمار بیش از ۳۶ میلیون انتخاب کننده در آن شرکت داشت، ۲۵ در صد آراء به پلشویکها و ۱۳ در صد به احزاب مختلف ملاکین و بورژوازی و ۶۲ در صد به دموکراسی خرده بورژوازی یعنی به اسارها و منشویکها و گروههای کوچک خویشاوند آنان داده شد.

کمونیسم که مختص هر کشوریست و ما باید بتوانیم آنرا بررسی نمائیم و کشف کنیم و در یابیم - تطبیق دهیم.

ولی این موضوع منحصر به کمونیسم انگلستان نبوده، بلکه نتیجه‌گیری‌های کلی مربوط به تکامل کمونیسم در همه کشورهای سرمایه‌داری را در بر میگیرد. و ما اکنون باین مطلب میپردازیم.

۱۰

نتایج چند

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه یکی از تحولات فوق العاده خود ویژه تاریخ جهانی را هویدا ساخت؛ در یکی از عقب ماندترین کشورهای سرمایه‌داری جنبش اعتصابی برای نخستین بار در جهان بوسعت و قوت بی نظیری رسید. تنها در نخستین ماه سال ۱۹۰۵ عدد اعتصاب کنندگان ده بار بیش از عدد متوسط سالانه اعتصاب کنندگان در ده سال قبل از آن (۱۸۹۵-۱۹۰۴) بود و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ اعتصابات پیاپی و بی‌پایان عظیمی فزونی مییافت. روسیه عقب مانده تحت تاثیر یکسلسله شرایط تاریخی بکلی خود ویژه، نخستین کشوری بود که نه تنها رشد جهش وار فعالیت میکرانه توده‌های ستکس را در هنگام انقلاب به جهانیان نشان داد (این امر در همه انقلاب‌های کبیر سابقه داشته است)، بلکه اهمیت پرولتاریا را هم که بینهایت زیاده‌تر از نسبت عددی وی در بین اهالی است و نیز آمیختگی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام مسلحانه و همچنین پیدایش شکل نوین مبارزه توده‌ای و سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم سرمایه‌داری را که شوراها باشند، آشکار ساخت.

انقلاب‌های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ موجب تکامل همه جانبه شوراها در مقیاس سراسر کشور شد و سپس آنها را در انقلاب سوسیالیستی پرولتری به پیروزی رساند. و پس از مدتی کمتر از دو سال خصلت بین‌المللی شوراها و بسط دامنه این شکل مبارزه و این سازمان در روی جنبش کارگری جهانی و مأموریت تاریخی شوراها بعنوان گورکن، وارث و جانشین پارلمانتاریسم بورژوازی و بطور کلی دموکراسی بورژوازی آشکار گردید.

علاوه بر آن، تاریخ جنبش کارگری اکنون نشان میدهد که این جنبش در کلیه کشورهای مبارزه‌ای را در پیش دارد (و هم اکنون آغاز نموده است) که عبارتست از مبارزه کمونیسم، که دارد پدید می‌آید و تحکیم می‌یابد و بسوی پیروزی میرود، مقدم بر هر چیز و بطور عمده علیه «منشویسم» خوی (در هر کشور) یعنی علیه اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم و «تانیسم» و باصطلاح بعنوان تکمیل علیه کمونیسم «چپ». دامنه مبارزه اولی ظاهر، بدون استثناء در کلیه کشورهای بعنوان مبارزه بین انترناسیونال دوم (که اکنون دیگر صلاح فنا شده است) و انترناسیونال سوم گسترش یافته است. مبارزه دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا، هم در امریکا (بهر حال بخشی معینی از سازمان کارگران صنعتی جهان و جریانهای آنارشستی - سندیکالیستی، در عین اینکه تقریباً همه بدون اختلاف

است که حتی با توده تاس حاصل نمایند و حتی توده را وادار کنند که بحرف آنها گوش بدهد. اگر من بعنوان یک کمونیست صحبت نمایم و دعوت کنم که برضد لئوید جرج به هندرسون رأی دهند، یقیناً به شنیدن حرف من حاضر خواهند شد. و من خواهم توانست بزبانی عامه فهم نه تنها این موضوع را توضیح دهم که چرا شوراها از پارلمان بهتر و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری چرچیل (که خود را با تابلوی «دموکراسی» بورژوازی استتار نموده است) نیکوتر است، بلکه این موضوع را نیز توضیح دهم که من می‌خواهم هندرسون را با رأی خود درست همانگونه نگاهدارم که مطاب شخص بدار آویخته را نگاه میدارد: - من میتوانم توضیح دهم که نزدیک شدن هندرسونها به امر تشکیل کابینه ای از خودشان، همانگونه حقانیت مراتب خواهد کرد، همانگونه توده‌ها را بسوی من جلب خواهد نمود و همانگونه مرگ سیاسی هندرسونها و استنوفدنها را تسریع خواهد کرد که در مورد همکاران آنان در روسیه و در آلمان مشاهده شد. و اگر بین اعتراض کنند که این یک تاکتیک بسیار «محیلاانه» یا «فرنج است» و توده‌ها آنرا نخواهند فهمید و چنین تاکتیکی موجب تفرقه و پراکندگی قوای ما خواهد شد و مانع آن خواهد گشت که تمام قوا برای انقلاب شوروی تمرکز شود و هکذا، آنوقت من در پاسخ معترضین «چپ» خواهم گفتم: آئین پرستی خشک‌فرازه خود را بگردن توده‌ها نیاندازید! یقین است که سطح فرهنگی توده در روسیه بالاتر از انگلستان نبوده، بلکه پائین‌تر است. معذالك توده‌ها منظور بلشویکها را درک کردند و این کیفیت که بلشویکها در آستان انقلاب شوروی، یعنی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ صورتی از کاندیدهای خود برای پارلمان بورژوازی (مجلس مؤسسان) ترتیب دادند و هان فردای انقلاب شوروی یعنی در نوامبر سال ۱۹۱۷، در همان انتخابات مجلس مؤسسانی شرکت کردند که در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ توسط خود آنان منحل گردید، نه تنها برای بلشویکها مانعی ایجاد نکرد، بلکه به آنان کمک نمود.

من در اینجا نمیتوانم دومین اختلاف نظر بین کمونیستهای انگلیسی را مبنی بر اینکه آیا باید با حزب کارگر متحد شد یا نه مورد بررسی قرار دهم، چونکه مدارک من در مورد این مسئله بسیار کم و خود این مسئله هم بسیار «فرنج است» زیرا «حزب کارگر» بریتانیا وضع فوق العاده ویژه‌ای دارد و از لحاظ ساختمان خود شباهتش با احزاب معمولی قاره اروپا بسیار کم است. ولی شکی نیست که اولاً در مورد این مسئله هم هر کس بخواهد تاکتیک پرولتاریای انقلابی را از اصولی نظیر این اصل استنتاج نماید که: «حزب کمونیست باید آئین خود را منزه و استقلال خود را در برابر رفرمیسم بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی اینست که، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود مستقیماً بسوی «قلاب کمونیستی» پیش رود، ناگزیر دچار اشتباه خواهد شد، زیرا چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلانکیست فرانسویست که در سال ۱۸۷۴ هرگونه مصالحه و هرگونه توقفگاه بین راه را «فنی» میکردند، ثانیاً شکی نیست که در این مورد هم مثل همیشه وظیفه ما اینستکه بتوانیم اصول کلی و اساسی کمونیسم را با آن خود ویژه‌گی مناسبات بین طبقات و احزاب و با آن خود ویژه‌گی حرکت تکاملی ابرکتیف بسوی

سیستم شوروی را قبول دارند از اشتباهات کمونیس چپ طرفداری مینمایند) و هم در فرانسه (روش بخشی از سندیکالیستهای سابق نسبت به حزب سیاسی و پارلمانتاریسم ایضاً در عین قبول سیستم شوروی) مشاهده میشود، یعنی این مبارزه بدون شك تنها در مقیاس بین المللی انجام نگرفته، بلکه در مقیاس جهانی نیز انجام میگردد.

ولی در همان حال که جنبش کارگری همه جا مکتب همگون و در ماهیت امر مکتب مقدماتی پیروزی بر بورژوازی را میگرداند، این تکامل در هر کشوری پیشوای خاصی انجام میگردد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرو، سرمایه‌داری این راه را از بلشویسم، که تاریخ پانزده سال بوی مهلت داد تا خود را بصورت يك جریان متشکل سیاسی برای پیروزی آماده نماید، براتب سرپرست مینمایند. انترناسیونال سوم طی يك مدت کوتاه یعنی يكسال به پیروزی قطعی نائل آمده است و انترناسیونال دوم، این انترناسیونال زرد سوسیال شونیستی را که تا همین چند ماه پیش براتب نیرومندتر از انترناسیونال سوم بود و استوار و پرتوان بنظر میرسید و از كك مادی (پستهای وزارت، گنرنامه، چرائند) و معنوی همه جانبه - مستقیم و غیر مستقیم - بورژوازی جهانی بر خوردار بود، در هم شکسته است.

اکنون تمام مطلب در اینست که کمونیستهای هر کشور خواه وظائف اساسی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیسیم و علیه آئین پرستی خشک‌فزانه چپیه و خواه خصوصیات مشخصی را که این مبارزه در هر کشور جداگانه‌ای بر وفق علائم ویژه اقتصادیات و سیاست و فرهنگ و ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و مستعمرات و تقسیم بندی مذهبی آن کشور و غیره و غیره، پیدا میکند و ناگزیر باید پیدا کند، با آگاهی کامل در نظر بگیرند. همه جا نارضایتی نسبت به انترناسیونال دوم احساس میگردد، بسط می‌یابد و افزایش می‌پذیرد و این نارضایتی خواه بسبب اپورتونیسیم انترناسیونال دوم و خواه بسبب آنستکه انترناسیونال دوم قابلیت یا استعداد آنرا ندارد که يك ارگان واقعا متركز و واقعا رهبری کننده‌ای بوجود آورد که قادر باشد تاكتيك بین المللی پرولتاریای انقلابی را در مبارزه وی بخاطر ایجاد جمهوری شوروی هدایت نماید. باید این نکته را بنحوی روشن درك نمود که يك چنین ارگان رهبری کننده‌ای را بهیچوجه نمیتوان بر پایه یکنواخت نمودن و هم سطح ساختن مکانیکی و همگون کردن قواعد تاكتیکی مبارزه بنا نمود. تا زمانیکه تمایزات ملی و دولتی بین خلفها و کشورها وجود دارد (و این تمایزات حتی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بمقیاس جهانی نیز طی مدتی بسیار و بسیار طولانی وجود خواهد داشت)، آنچه را که وحدت تاكتيك بین المللی جنبش کمونیستی کارگری کلیه کشورها ایجاب مینماید برانداختن این تنوع و معو تمایزات ملی نبوده (این عمل در لحظه کنونی پندار یوچی است) بلکه بکار بستن اصول اساسی کمونیسیم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) پیشوایست که این اصول را در جزئیات صحیحاً تغییر شکل دهد و با تمایزات ملی و دولتی مای دمساز نماید و تطبیق دهد. وظیفه عمده همه کشورهای پیشرو (و نه تنها کشورهای پیشرو) در لحظه تاریخی کنونی عبارتست از تحقیق، بررسی، تفحص، حس و درك خصوصیات و ویژهگیهای ملی

در شیوه‌های مشخصی هر کشور برای حل مسئله واحد بین المللی یعنی پیروزی بر اپورتونیسیم و آئین پرستی خشک‌فزانه چپ در داخل جنبش کارگری و نیز برای سرنگون ساختن بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتری، کار عمده (که البته هنوز بهیچوجه تمام نیست، ولی کار عمده است) در مورد جلب پیشاهنگ طبقه کارگر و گرویدن وی بجانب حکومت شوروی علیه پارلمانتاریسم، بجانب دیکتاتوری پرولتاریا علیه دموکراسی بورژوازی، هم اکنون انجام یافته است. اکنون باید تمام قوا و تمام توجه را روی گام بعدی متركز ساخت. که کمتر اساسی بنظر میرسد - و از لحاظ معینی واقعا هم کمتر اساسی است - ولی در عوض از لحاظ عملی به حل عملی مسئله نزدیکتر بوده و عبارتست از: کشف شکل انتقال یا نزدیکی به انقلاب پرولتری.

پیشاهنگ پرولتری از لحاظ مسلکی تسخیر شده است. این نکته همه است. بدون این امر گام اول را هم نمیتوان بسوی پیروزی برداشت. ولی از اینجا تا پیروزی هنوز خیلی راهست. یا پیشاهنگ تنها نمیتوان پیروز شد. گسیل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی، مادامکه تمام طبقه و توده‌های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لااقل خط مشی بیطرفی خیراندیشانه‌ایرا نسبت بوی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را در پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده‌اند، نه تنها سفاقت بلکه جنایت خواهد بود. و اما برای آنکه واقعا تمام طبقه و واقعا توده‌های وسیع زحمتکش و تحت ستم سرمایه چنین خط مشی را در پیش گیرند، ترویج و تبلیغ تنها کافی نیست. برای اینکار تجربه سیاسی خود این توده‌ها لازمست. چنین است قانون اساسی کلیه انقلابهای کبیر، که اکنون نه تنها روسیه بلکه آلمان نیز با نیرو و برجستگی حیرت انگیزی آنرا تأیید نموده است. نه فقط برای توده‌های بی فرهنگ و غالباً بیسواد روسیه، بلکه برای توده‌های فوق العاده با فرهنگ و سراسر با سواد آلمان نیز لازم بود تمام زبونی، سست عنصری، بیمرضی و چاکریشگی دولت شوالیه‌های انترناسیونال دوم را در برابر بورژوازی و تمام دناوت آنان و ناگزیری دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) را بعنوان شق واحدی در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا، روی کرده خود احساس نمایند، تا قطعاً بسوی کمونیسیم روی آور شوند.

وظیفه مبرم پیشاهنگ آگاه جنبش کارگری بین المللی یعنی احزاب و گروهها و جریانهای کمونیستی اینستکه بتوانند توده‌های وسیع را (که هنوز در اکثر موارد خواب آلود و بیحال و خمود و در حال رخوت و اغماز هستند) باین وضع جدید آنان نزدیک سازند یا بعبارت صحیحتر بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان نزدیک شدن و انتقال آنان به وضع جدید رهبری نمایند. اگر وظیفه تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا بسوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقه کارگر) را نمیشد بدون پیروزی کامل مسلکی و سیاسی بر اپورتونیسیم و سوسیال شونیسیم انجام داد، وظیفه دوم را نیز که اکنون جنبه مبرم بخود میگیرد و عبارتست از توانائی نزدیک ساختن توده‌ها به وضع جدیدیکه قادر باشد پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین نماید، نمیتوان بدون از

بین بردن آئین پرستی خشک‌فزان چپ و بدون رفع کامل اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات انجام داد.

تا زمانیکه از جلب پیشاهنگ پرولتاریا بسوی کمونیسم سخن در میان بود (و تا حدودی که هنوز هم از آن سخن در میانست) تا آنزمان و تا آنحدود کار نیرویجی در جای اول قرار میگیرد، حتی معطلهائی هم که تمام نقاط ضعف محفل بازی را در بردارند، در اینمورد مفیدند و نتایج ثمربخش میدهند ولی هنگامیکه از فعالیت عملی توده‌ها و جابجا کردن (هر آینه چنین اصطلاحی جائز باشد) ارتشهای چندین میلیونی و آرایش کلیه نیروهای طبقاتی جامعه معین برای نبرد نهائی و قطعی سخن بیان می آید، آنگاه اینجا دیگر تنها با ورزیدگی تنبیهاتی و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «خالص» هیچ کاری از پیش نمیرود. اینجا دیگر سر و کار ما با ارقام از یک تا هزار نیست که در ماهیت امر مبلغ و یا عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده است یا آن سرورکار دارد؛ اینجا سر و کار ما با میلیونها و دهها میلیون است. سئوالی که ما در اینجا باید از خود بکنیم تنها این نیست که آیا پیش آهنگ طبقه انقلابی را متقاعد ساخته‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن اینستکه آیا نیروهای دارای تاثیر تاریخی موجوده در کلیه طبقات و حتماً در کلیه طبقات جامعه معین بدون استثناء، طوری جابجا شده‌اند که نبرد قطعی کاملاً زمانش فرا رسیده باشد و آیا این عمل طوری انجام گرفته است که (۱) تمام آن نیروهای طبقاتی که با ما دشمنند بعد کافی سر در گم شده باشند، بعد کافی با یکدیگر در افتاده باشند و بعد کافی خود را در مبارزهایکه از حیطة قدرت آنان خارج است ناتوان نموده باشند و (۲) تمام عناصر متزلزل، مرده، نا استوار و بینابینی یعنی خرده بورژوازی و دموکراسی خرده بورژوازی نیزیشکلی متمایز از بورژوازی، خود را بعد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و در نتیجه ورشکستگی عملی خود بعد کافی مفتضح شده باشند و (۳) در بین پرولتاریا احساسات توده‌ای بفتح پشتیبانی از قطعیت‌ترین عملیات انقلابی فداکارانه و متهورانه علیه بورژوازی آغاز گردیده و بنوعی پرتوان در حال اوج باشد. در چنین صورتی انقلاب زمانش فرا رسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، هر آینه تمام شرایطی را که فوقاً متذکر شدیم و آنها را باختصار توصیف نمودیم صحیحاً در نظر گرفته باشیم و لحظه را صحیحاً انتخاب کرده باشیم، تأمین شده است.

اختلاف نظر بین چرچیل‌ها و للوید جرج‌ها-این تپ‌های سیاسی که در کلیه کشورها با جزئی تفاوت ملی وجود دارند-از یکطرف و بین هندرسون‌ها و للوید جرج‌ها از طرف دیگر، از نقطه نظر کمونیسم خالص یعنی انتزاعی که هنوز برای انجام فعالیت عملی و توده‌ای و سیاسی نضج نیافته است بکلی بی اهمیت و جزئیست. ولی از نقطه نظر این فعالیت عملی توده‌ها، اختلافات مزبور بینهایت مهم است. تمام کینه مطلب و تمام وظیفه هر کمونیستی که نمیخواهد تنها یک مبلغ مسلکی آگاه و با ایمان باشد، بلکه میخواهد در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد اینستکه اختلافات مزبور را در نظر گیرد و لحظه نضج کامل تصادمات ناگزیر بین این «دوستان» یعنی تصادماتی را که کلیه «دوستان» را من حیث المجموع ضعیف و ناتوان

میسازد تعیین نماید. باید وفاداری قطعی نسبت باندیشه‌های کمونیسم را با توانائی تن در دادن به هر مصالحه عملی ضروری و مانور و سازشکاری و پیچ و خم و عقب نشینی و غیره توأم ساخت تا عملی شدن و سپری شدن قدرت سیاسی هندرسون‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم را-هر آینه نخواهیم نام افرادی از نمایندگان دموکراسی خرده بورژوازی را که خود را سوسیالیست می نامند، ذکر نماییم) و ورشکستگی عملی ناگزیر آنان، که ذهن توده‌ها را همانا طبق منویات ما و همانا در جهت کمونیسم روشن میسازد و نیز اصطکاک و نفاق و تصادم ناگزیر و تفرقه کامل بین هندرسون‌ها-للوید جرج‌ها-چرچیل‌ها (منشویک‌ها و امرارها-کادت‌ها-سلطنت طلبان؛ شایدمان‌ها-بورژوازی-پیروان کاپ و غیره) تسریع گردد و لحظه حد اکثر تفرقه بین تمام این «تکیه گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس» چنان صحیح انتخاب گردد که بتوان با تعرض قطعی پرولتاریا کلیه آنها را در هم شکست و قدرت سیاسی را بتصرف در آورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلابها خصوصاً همواره پر مضونتر، متنوعتر، جامعتر، زنده‌تر و «مکارت‌تر» از آنست که بهترین احزاب و آگاهترین پیشاهنگ‌های پیشروترین طبقات می پندارند، علت آنهم واضح است؛ زیرا بهترین پیشاهنگها ترجیحاً شعور و اراده و شور و تخیلات دهها هزار نفرند و حال آنکه انقلاب را شعور و اراده و شور و تخیلات دهها میلیون نفری که حادثترین مبارزه بین طبقات آنها را بتکان آورده است، در لحظاتی که کلیه استعدادهای بشری در حال امتلا و شدت خاصی است، عملی میسازند. از اینجا دو نتیجه عملی بسیار مهم بدست می آید: نخست آنکه طبقه انقلابی برای اجرای وظیفه خود باید بتواند بدون کوچکترین استثناء بر کلیه شکلهای یا جهات فعالیت اجتماعی مسلط گردد (و پس از تصرف قدرت سیاسی آنچه را که قبل از این تصرف نا تمام گذارده بود به اتمام رساند و در اینمورد گاه به مخاطرات بزرگ هم تن در دهد)؛ دوم آنکه طبقه انقلابی باید برای تغییر و تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر آماده باشد.

همه کس با این نکته موافق است که ارتشی که خود را برای تسلط بر انواع سلاح‌ها و کلیه وسائل و شیوه‌هایی که دشمن برای مبارزه در دست دلرد یا ممکن است بدست آورد آماده نکند، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این امر در مورد سیاست بسی بیشتر صادق است تا در مورد امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر میتوان از پیش اطلاع حاصل کرد که در فلان یا بهمان شرایط آتی چه وسیله مبارزه برای ما قابل بکار بردن و مفید خواهد بود، اگر ما بر تمام وسائل مبارزه مسلط نباشیم و تغییراتی که مستقل از اراده ما در وضع طبقات دیگر روی میدهد آنچنان شکلی از فعالیت را در دستور روز قرار دهد که ما بویژه در آن ضعیف هستیم، آنوقت ممکنست به شکستی عظیم- و حتی گاهی قطعی- دچار گردیم. ولی در صورت تسلط بودن بر کلیه وسائل مبارزه، چون ما نماینده مافع طبقه واقعا پیشرو و واقعا انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال هم با اجازه نهد سلاحی را بکار ببریم که بیش از همه برای دشمن خطرناک و سریعتر از همه ضربات مهلك بر وی وارد مینماید، باز یقیناً پیروز خواهیم شد. انقلابیون بی تجربه اغلب تصور میکنند که استفاده از

وسایل علنی مبارزه جنبه ایورتونیستی دارد، زیرا بورژوازی در این زمینه کارگزاران بویژه بسیار فریفته و تحریق نموده است (بخصوص در مواقع صلح آمیزه و غیر انقلابی)؛ ولی آنها استفاده از وسائل غیر علنی مبارزه را اقدام انقلابی میدانند. و حال آنکه این نادرست است. راست است که احزاب و پیشوایانی که نمیتوانند یا نمیخواهند (نگو نمیتوانم، بگو نمیخواهم) وسائل غیر علنی مبارزه را در شرایطی نظیر مثلا شرایط دوران جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بکار برند که در آن بورژوازی آزادترین کشورهای دموکراتیک باگستاخی و بیدادگری بیسابقه‌ای کارگران را میفریفت و گفتن حقیقت را در باره خصلت یخاگرانه جنگ منع مینموده، ایورتونیست و خائن نسبت به طبقه کارگر هستند. ولی انقلابیونی که نمیتوانند شکلهای غیر علنی مبارزه را با کاپه شکلهای علنی توأم سازند، انقلابیون بسیار بدی هستند. هنگامیکه انقلاب آغاز شده و آتش آن دامن گرفته است و انواع اشخاص از روی احساسات صرف و برای مد و حتی گاهی بخاطر جاه طلبی خود بانقلاب می پیوندند، انقلابی شدن کار دشواری نیست. هرهایی از شر این بد انقلابیون بعدها یعنی پس از پیروزی پرولتاریا، برای وی به بهای زحمات بسیار شاق و مصائب میتوان گفت دردناک تمام میشود. بسی دشوارتر و بسی پرازشتر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزه مستقیم و آشکار و واقعا انقلابی وجود ندارد و بتواند از منافع انقلاب (بوسیله فعالیت ترویجی، تبلیغاتی و سازمانی) در مؤسسات غیر انقلابی و اغلب حتی صرفا ارتجاعی، در شرایط غیر انقلابی و در بین توده‌ایکه قادر نیست بپسرنک بلزوم اسلوب انقلابی فعالیت پی ببرد، دفاع نماید. وظیفه عمده کمونیسم معاصر در اروپای باختری و امریکا اینستکه بتواند راه مشخص یا آن تحول مخصوص را در حوادث که توده‌ها را به مبارزه انقلابی واقعی، قلمی، نهائی و عظیم نزدیک میسازد، پیدا کند و احساس نماید و بپرستی تعیین کند، برای مثال انگلستان را در نظر میگیریم. ما نمیتوانیم بدانیم - و هیچکس قادر نیست از پیش معلوم نماید - که چه وقت در انگلستان انقلاب واقعی پرولتری شعله‌ور خواهد شد و چه موجی بیش از هر چیز توده‌های بسیار وسیع را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد نمود و بر خواهد انگیخت و به مبارزه سوق خواهد داد، بدینجهت ما موظفیم مقدمات کار خود را طوری فراهم سازیم که چهار دست و پا نعل شده حاضر باشیم (اصطلاحی است که مرحوم پلخانف هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود دوست داشت بکار برد). ممکنست آنچه که دشکافی ایجاد خواهد کرده و بیخ را در هم خواهد شکسته یک بحران پارلمانی باشد؛ ممکنست اینکار را بحران دیگری انجام دهد ناشی از تضادهای علاج ناپذیر سر در گم مستمرانی و امپریالیستی که بیش از پیش بنحوی دردناک رویهم انباشته و حادثر میگردند؛ ممکنست شق ثالثی پیش آید و غیره. سخن ما بر سر این نیست که چه مبارزه‌ای سرنوشت انقلاب پرولتری را در انگلستان تعیین خواهد کرد (این مسئله در هیچیک از کمونیستها تولید شک و تردید نس کند و برای همه ما حل شده و بطور محکم هم حل شده است)، بلکه سخن ما بر سر آن موجی است که توده‌های پرولتری را، که اکنون در خوابند بر خواهد انگیخت و به

جنبش خواهد آورد و کاملا با انقلاب روبرو خواهد ساخت. فراموش نکنیم که مثلا در جمهوری بورژوازی فرانسه در اوضاع و احوالی که خواه از لحاظ بین المللی و خواه از لحاظ داخلی صد بار کمتر از امروز انقلابی بود، موجب فناگهانی و فناچیزی نظیر شیادی نایکارانه معافل نظامی مرتجع (قضیه دریفوس) که یکی از هزاران شیادی آنان بود، کافی بود برای آنکه خلق را کاملا با جنگ داخلی روبرو سازد!

کمونیستها باید در انگلستان لاینقطع و بطور خستگی ناپذیر و تزلزل ناپذیر هم از انتخابات پارلمانی و هم از کلیه تبدلات ناگهانی سیاست مربوط به ایرلند و مستعمرات و سیاست جهانی امپریالیستی دولت بریتانیا و هم از کلیه شتون و بخشها و جهات زندگی اجتماعی استفاده نمایند و در کلیه موارد بشیوه نوین، بشیوه کمونیستی، یعنی نه بشیوه انترناسیونال دوم، بلکه بشیوه انترناسیونال سوم کار کنند. من در اینجا وقت و جای آنرا ندارم که شیوه‌های شرکت مروسه یعنی «بلشویکی» در انتخابات پارلمانی و مبارزه پارلمانی را توصیف نمایم ولی میتوانم به کمونیستهای خارجی اطمینان دهم که این امر به‌چوچه با فعالیت پارلمانی معمول در اروپای باختری شباهت نداشت. از این امر اغلب نتیجه میگیرند که: خوب در روسیه شا اینطور بود، ولی پارلمانتریزم ما طور دیگریست. این نتیجه گیری نادرست است. کمونیستها و طرفداران انترناسیونال سوم در کاپه کشورها برای همین وجود دارند که فعالیت پارلمانی قدیمی، سوسیالیستی، تردیونیونیستی و سندیکالیستی را در کلیه جهات و در کلیه شتون زندگی به فعالیت نوین کمونیستی تبدیل نمایند. در انتخابات ما هم عوامل ایورتونیستی و صرفا بورژوازی و سوداگرانه و شیدانه سرمایه‌داری همیشه بعد کاملا مکفی وجود داشته است. کمونیستهای اروپای باختری و امریکا باید بیاموزند که یک پارلمانتریزم نوین و غیر عادی و غیر ایورتونیستی و غیر جاه طلبانه ایجاد نمایند تا حزب کمونیستها بتواند از خود شعارهایی بدهد و پرولترهای واقعی بیک تهیدستان غیر متشکل و بکلی مظلوم شبانه پخش نمایند و بنقاط مختلف برسانند، به خانه‌های کارگران و کلبه‌های پرولترهای روستا و دهقانان نقاط دور افتاده سر بزنند (در اروپا خوشبختانه تعداد ده‌کوره‌های دور افتاده براتب کمتر از کشور ما و در انگلستان تعداد آنها بکلی اندک است). به قهوه‌خانه‌های محل تجمع مردمان بسیار ساده بروند و در اتصادیها وانجینها و مجامع اتفاقی مردمان بسیار ساده راه یابند و با مردم بزبان دانشندان (و بشیوه خیلی پارلمانی) سخن بگویند به‌چوچه در تکاپوی «کرسه» پارلمانی نباشند، بلکه همه جا افکار را بیدار نمایند و توده را جلب کنند. مچ بورژوازی را در هر کله‌ای بگیرند، از دستکاهی که وی ایجاد کرده و از انتخاباتی که وی تعیین نموده و از دعوتهایی که وی از تمام مردم بعمل آورده است استفاده کنند و مردم را با بلشویسم چنان آشنا نمایند که در غیر مواقع انتخاباتی (در دوران سلطه بورژوازی) هیچگاه نظیر آن دیده نشده باشد (البته باستثناء لحظات اعصابا بزرگ که در آن عین همین دستگاه تبلیغات همه خلقی در کشور ما از اینهم وجدانه‌تر کار میکرد). انجام این امر در اروپای باختری و امریکا کاریست بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار. ولی اینکار

بود که علاوه بر روزنامه‌ها تمام زندگی اجتماعی نیز با جریبعت در بارهٔ بلشویسم آغشته شده بود. اکنون در مقیاس بین المللی میلیون‌های کلیه کشورهای رفتارشان طور است که ما باید از صمیم قلب سیاست‌زار آنان باشیم. آنها هم با همان جد و جهدی برضد بلشویسم تحریک مینمایند که کرنسکی و شرکاء میکردند و ضمناً بهمانسان

مشورش را در می آورنده و بهمان شیوه بنا کم میکنند که کرنسکی میکرد. وقتی بورژوازی فرانسه بلشویسم را نکتهٔ مرکزی تبلیغات انتخاباتی خود قرار میدهد، و سوسیالیستهای نسبتاً معتدل یا متزلزل را بانها بلشویسم بیاد دشتام میگیرد؛ وقتی بورژوازی امریکا، در حالیکه بکلی عقل خود را باخته است، هزاران نفر را بانها بلشویسم دستگیر مینماید و همه جا، با پخش اخباری راجع به توطئه‌های بلشویکی محیطی پر از سراسیمگی بوجود می آورد؛ وقتی بورژوازی انگلستان، که موفقترین بورژوازی جهانست، با تمام عقل و تجربهٔ خود، مرتکب سفاهت‌های تصور ناپذیری میگردد و غنی‌ترین «انجمنهای مخصوص مبارزه علیه بلشویسم» را تأسیس میکند و نشریات خاصی در بارهٔ بلشویسم منتشر میسازد و برای مبارزه علیه بلشویسم بطور اضافی عدای دانشمند و مبلغ و کشیش اجیر مینماید؛ آنگاه ما باید آقایان سرمایه‌داران را تکریم نموده و از آنان تشکر کنیم. آنها برفع ما کار میکنند. آنها با کم میکنند تا توجه توده‌ها را بسائیل مربوط به ماهیت و اهمیت بلشویسم جلب کنیم. آنها طور دیگر هم نمیتوانند عمل نمایند زیرا «سکوت گذاردن» بلشویسم و خفه کردن آن برای آنان دیگر میسر نبود.

ولی در این حال بورژوازی تقریباً فقط یک جانب بلشویسم را میبیند و آن قیام و اعمال قهر و ترور است و بدینجهت میکوشد بویژه در این صحنه خود را برای دفاع و مقاومت آماده سازد. احتمال دارد که بورژوازی در برخی موارد و در برخی از کشورهای در فواصل زمانی کوتاهی بانجام این امر موفق شود؛ چنین احتمالی را باید بحساب آورد و اگر هم وی به چنین عملی موفق گردد، بهیچوجه برای ما وحشتناک نخواهد بود. کمونیسم بتام معنی از درون کلیه جوانب زندگی اجتماعی «برون میروید» و جواندهای آن مطلقاً در همه جا وجود دارد و این «بیماری مسری» (اگر بخواهیم وجه تشبیه مورد علاقهٔ بورژوازی و پلیس بورژوازی را که برای وی بسیار «مطبوع» است بکار بریم) بنوعی کاملاً استوار در بدن رسوخ کرده و سرپای آنرا فرا گرفته است. اگر یکی از مجاری نفوذ با نهایت دقت سدود کرده؛ این «بیماری مسری» مجرای دیگری برای نفوذ پیدا میکند که گاهی بکلی غیر منتظره است. زندگی کار خود را خواهد کرد. بگذار بورژوازی به خود به پیچید از شدت خشم به سرحد جنون برسد، شورش را در آورد، حماقت بکند پیش از رقت از بلشویکیها انتقام بگیرد و بکوشد تا عدما و هزارها و عدما هزارتن از بلشویکیهای دیروزی یا بلشویکیهای فردا را زیاد تر بکشد (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره)؛ بورژوازی با این رفتار خود همان کاری را میکند که کلیهٔ طبقات از طرف تاریخ برگ محکوم شده میکردند. کمونیستها باید بدانند که آینده بهر حال از آن آنهاست و لذا ما میتوانیم (و موظفیم) شور عظیم خود را در مبارزهٔ عظیم انقلابی با خونسردانه‌ترین و هشیارانه‌ترین حساب روی تقلامای

را میتوان و باید انجام داد. زیرا اصولاً سائیل کمونیس را بدون زحمت نمیشود حل کرد و زحمت را هم باید روی حل سائیل عملی کشید که دارای تنوع روز افزون است و ارتباط روز افزونی با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی دارد و بطور روز افزونی رشته‌های را از پس رشتهٔ دیگر از چنگ بورژوازی خارج میسازد.

در همان انگلستان هم باید کار ترویجی و تبلیغی و سازمانی در ارتش و در بین ملیتهای ستکش و غیر کامل الحقوق کشور «خودی» (ایرلند و مستعمرات) را بر پایه نوینی قرار داد (نه بر پایه سوسیالیستی، بلکه بر پایه کمونیستی. نه بر پایه رفرمیستی بلکه بر پایه انقلابی). زیرا در تمام این شئون زندگی اجتماعی، عموماً در دوران امپریالیسم و خصوصاً اکنون در دوران پس از جنگ، همان جنگی که خلقها را غذاب داده و چشم و گوش آنانرا در مورد حقیقت (یعنی اینکه دهها میلیون نفر فقط بخاطر حل این مسئله کشته و معلول شده‌اند که آیا درندگان انگلیسی تعداد بیشتری از کشورها را غارت نمایند یا درندگان آلمانی) بسرعت باز کرده است، مواد محترقه فراوانی انباشته میشود و موجبات فراوانی را برای تصادمات، بحرانها و حجت مبارزهٔ طبقاتی بوجود می آورد. ما نمیتوانیم و نمیتوانیم بدانیم که کدام جرقه از میان جرقه‌های بی پایانی که اکنون در همه کشورهای در اثر بحران اقتصادی و سیاسی جهانی از همه جا فرو میبارد، قادر به برافروختن حریق یعنی بیداری خاص توده‌ها خواهد بود و لذا موظفیم با اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خود دست بکار عمل آوردن کلیهٔ عرصه‌ها، حتی کهنه‌ترین و یوسیده‌ترین و ظاهراً یاس آورترین عرصه‌ها شویم، زیرا در غیر اینصورت وظیفهٔ خود را بعد کمال انجام نخواهیم داد، جامع الاطراف نخواهیم بود، بر کلیهٔ انواع سلاحها مسلط نخواهیم شد و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که کلیه جوانب زندگی اجتماعی را بشیوهٔ بورژوازی بنا نموده و حالا بهمان شیوهٔ مختل ساخته است) و نه برای نو سازی کمونیستر، تمامی زندگی که پس از این پیروزی باید انجام دهیم، آماده نخواهیم ساخت.

پس از انقلاب پرواتری در روسیه و پیروزیهای این انقلاب در مقیاس بین المللی، که برای بورژوازی و کوه نظران غیر منتظره بود، اکنون تمام جهان طور دیگر شده و بورژوازی هم در همه جا طور دیگر شده است. بورژوازی مرعوب «بلشویسم» شده و از شدت خشم نسبت به آن تقریباً به سرحد جنون رسیده است و همانا بدینجهت است که از یکطرف بسط حوادث را تسریع مینماید و از طرف دیگر تمام توجه خود را به سرکوب فهری بلشویسم معطوف میکند و با این عمل مواضع خود را در یکسلسله از صحنه‌های دیگر تضعیف میسازد. کمونیستهای همهٔ کشورهای پیشرو باید هر دوی این عوامل را در تاکتیک خود بحساب آورند.

هنگامیکه کادتهای روس و کرنسکی علیه بلشویکیها به تحریکات دیوانه وار دست زدند، بویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آنهم بیشتر در ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۱۷، «بیش از حد شورش را در آوردند». میلیونها نسخه روزنامه‌های بورژوازی که بالغان گوناگون برضد بلشویکیها نعره میکشیدند، بدینوسیله کم میکنند تا توده‌ها به قضاوت در بارهٔ بلشویسم بیردازند و در سایهٔ همین «جد و جهده بورژوازی

دیوانه وار بورژوازی نوام سازیم. انقلاب روس را در سال ۱۹۰۵
بیرحمانه در هم شکستند؛ بلشویکهای روس را در ژوئیه سال ۱۹۱۷
در هم شکستند؛ بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیستهای آلمانی را
شایدمان و نوسکه با تفاق بورژوازی و ژنرالهای سلطنت طلب از راه
مفسده جوئی ماهرانه و مانورهای زبردستانه قتل عام نمودند؛ در
فنلاند و مجارستان ترور سفید پیداد میکند. ولی در کلیه موارد و
در همه کشورهای کمونیسم آبدیده میشود و رشد مینماید؛ ریشههای
آن یعنی عمیق است که پیگردها آنرا ضعیف و ناتوان ساخته، بلکه
تقویتش مینماید. فقط یک چیز کم است تا ما بتوانیم مطمئنتر و محکمتر
پسوی پیروزی برویم و آن اینستکه کلیه کمونیستهای همه کشورهای
لزوم داشتن حد اکثر نرمش را در تاکتیک خود همه جا بنحوی کاملاً
عمیق درک نمایند. کمونیسم که بویژه در کشورهای پیشرو بطرز
شگرفی در حال رشد است، چیزی که اکنون کم دارد ادراک این
مطلب و توانائی بکار بستن عملی این ادراک است.

آنچه برای پیشوایان انترناسیونال دوم نظیر گائوتسکی و اتو
بوئر و غیره رخ داده، که خود مارکسیستهای بسیار دانشمند و نسبت
به سوسیالیسم وفادار بودند، میتوانند (میباشند) درس مفیدی
باشد. آنها لزوم تاکتیک با نرمش را کاملاً درک میکردند و دیالکتیک
مارکس را خود می آموختند و بدیگران هم تعلیم میدادند (و بسیاری
از آنچه که آنها در این رشته انجام دادماند برای همیشه بعنوان
دستاورد گرانبهائی در ادبیات سوسیالیستی باقی خواهد ماند)، ولی
در بکار بستن این دیالکتیک مرتکب چنان اشتباهی شدند و یا عملاً
چنان نا دیالکتیسینهائی از کار در آمدند و در مورد بحساب آوردن
تغییر و تبدیل سریع شکلها و ملو شدن سریع شکلهای کهنه از
مضمون نو چنان ناتوانی از خود نشان دادند که سرنوشت آنها فقط
اندکی غبطه آورتر از سرنوشت هاینمان و گد و پلخانف است. علت
اصلی ورشکستگی آنان این بود که «محو تماشای» یک شکل معین رشد
جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند و یکجانبه بودن این شکل را
فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که بحکم شرایط عینی
ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و
در نظر اول بیچون و چرانی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه
دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر شبیه است تا به حساب و از آنهم
بیشتر به ریاضیات عالی شباهت دارد تا به ریاضیات مقدماتی. در
واقعیت امر تمام شکلهای کهنه جنبش سوسیالیستی از مضمونهای نوین
ملو شدند و لذا در جلوی اعداد علامت جدیدی که «منه» باشد
پیدا شد ولی عقلای ما کماکان با لجاج تمام اصرار میورزینند (و
اصرار میورزند) خود و دیگران را متقاعد سازند که «منه» سه از
«منه»ای دو بیشتر است.

باید سعی کرد که کمونیستها همین اشتباه را منتها از جانب
دیگر تکرار نکنند یا بعبارت صحیحتر باید سعی کرد همین اشتباه را
که کمونیستهای هیچیه از جانب دیگر مرتکب میشوند سریعتر و زود
تر و بنحوی که برای بدن کمتر دردناک باشد بر طرف ساخت. آئین
پرستی خشکفزانه چپ نیز همانند آئین پرستی خشکفزانه راست
اشتباه است. البته اشتباه آئین پرستی خشکفزانه چپ در کمونیس
در لحظه حاضر هزار بار از اشتباه آئین پرستی خشکفزانه راست

(یعنی سوسیال شوینیس و گائوتسکیسم) کم خطرتر و کم اهمیت تر
است، ولی این فقط بدانجهت است که کمونیس چپ جریان کاملاً
جوان است و تازه دارد پدید می آید. فقط بدانجهت است که بیماری
مزبور را در شرایط معینی میتوان به آسانی معالجه کرد و باید
بانهایت جدیت دست بکار معالجه آن شد.

شکلهای کهنه ترکیب زیرا معلوم شد که مضمون نوین آنها-یعنی
مضمون ضد پرولتری و ارتجاعی-به درجه تکامل بیحد و حصری
رسیده است. ما اکنون از نقطه نظر تکامل کمونیس بین اللی دارای
مضمون چنان پایدار و چنان نیرومند و چنان پر توانی در کار خود
(بخاطر حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) هستیم، که میتواند
و باید در هر شکلی اعم از نو و کهنه خود را متظاهر سازد و
میتواند و باید کلیه شکلهای نه تنها شکلهای نوین، بلکه همچنین
شکلهای کهنه را دگرگون سازد و بر آنها غالب آید و آنها را
تابع خود نماید، ولی نه برای آنکه با شکلهای کهنه آشتی کند، بلکه
برای آنکه بتواند انواع شکلهای را اعم از نو و کهنه، به سلاحی
برای پیروزی کامل و نهائی و قطعی و بازگشت ناپذیر کمونیس
تبدیل کند.

کمونیستها باید تمام مساعی خود را بکار برند تا جنبش
کارگری و تکامل اجتماعی بطور اعم را از سر راست ترین و
سریعترین راه پسوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری
پرولتاریا هدایت نمایند. این، حقیقت بیچون و چرانیست. ولی کافیت
گام کوچکی-و ظاهراً هم در همان جهت-فرا تر برداشته شود تا حقیقت
مزبور به اشتباه بدل گردد. کافیت مثل کمونیستهای چپ آلمان و
انگلستان، گفته شود که ما فقط راه سر راست را قبول داریم و
مانور کردن و سازشکاری و مصالحه را مأذون نمیشماریم تا اشتباهی
حاصل آید که قادر باشد جدیدترین زبان را به کمونیس وارد سازد
و هم اکنون تا اندازه ای وارد ساخته و میسازد. آئین پرستی
خشکفزانه راست فقط در قبول شکلهای کهنه لجاج میورزید و چون
مضمون نوین را ندید بکلی ورشکست گردید. آئین پرستی خشکفزانه
چپ در نفی بی چون و چرای شکلهای کهنه معینی لجاج میورزد و
نمی بیند که مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکلها برای خود
راه باز میکند و لذا وظیفه ما بعنوان کمونیست اینستکه بر تمام
شکلهای مسلط گردیم و پیاموزیم که چگونه باید با حد اکثر سرعت
یک شکل را با شکل دیگر تکمیل نموده، یک شکل را با شکل دیگر
تعویض کرد و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این نوع،
که طبقه ما یا مساعی ما موجب آن نبوده است، دمساز نمود.

انقلاب جهانی، در نتیجه دهشتها و پلیدیها و رذالتهای جنگ
جهانی امپریالیستی و علاج ناپذیری وضعی که این جنگ پدید آورده
است، چنان تکان نیرومندی خورده و چنان تسریع گردیده است و
با چنان سرعت فوق العاده و با چنان سرشاری شگرفی از شکلهای
در حال تغییر و تبدیل خواه در سطح و خواه در عمق، تکامل می
یابد و هرگونه آئین پرستی خشکفزانه ایرا بنحوی چنان عبرت انگیز
صلاً باطل میسازد که ما هرگونه دلیلی در دست داریم برای آنکه

که صادقانه و از روی وجدان طرفدار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا هستند، در يك حزب واحد متحد گردند دچار اشکال نسازد یا اینکه کمتر اشکال ایجاد کند. در روسیه خوشبختی مخصوص بلشویکها این بود که مدتها قبل از مبارزه توده‌ای مستقیم در راه دیکتاتوری پرولتاریا، ۱۵ سال تمام وقت داشتند برای آنکه خواه عایه منشویکها (یعنی اپورتونیستها و «مرکزیون») و خواه علیه «چپها» بطور منظم مبارزه کنند و این مبارزه را بیابان خود رسانند. در اروپا و امریکا اکنون باید همین کار را با گامهای سریع انجام داد. پارهای اشخاص، بویژه از بین مدعیان ناکام پیشوائی مکنست (در صورتیکه بقدر کافی دارای انضباط پرولتری و مشرافت نفس نباشند) مدتها روی اشتباهات خود عناد ورزند، ولی توده‌های کارگر، همیشه موقع برسد خود به آسانی و پسرعت متحد خواهند شد، و تمام کمونیستهای صدیق را نیز در حزب واحدی متحد خواهند ساخت، حزبی که قادر است نظام شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نماید^(۵).

۲

کمونیستها و مستقلاها در آلمان

من در رساله خود این عقیده را اظهار داشتم که مصالحه بین کمونیستها و جناح چپ مستقلا برای کمونیسم ضروری و مفید است. ولی اجرای آن آسان نخواهد بود. روزنامه‌هایی که بعداً برای من رسید هر دو نکته را تأیید نمود. در شماره ۳۲ روزنامه «پرچم سرخ» ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان (Die Rote Fahne) Zentralorgan der Kommun. Partei Deutschlands, Spartacusbund^(۶) 26 111, 1920)

(۵) در مورد مسئله اتحاد آینده کمونیستهای «چپ» یا ضد پارلمانی‌ها با کمونیستها بطور اعم مراتب زیرین را هم متذکر می‌گردم. تا آنجا که من موفق شدم روزنامه‌های کمونیستهای «چپ» و بطور کلی کمونیستهای آلمان را بررسی نمایم، میتوانم بگویم که اولیها این رجحان را بر دومیها دارند که بهتر از دومیها میتوانند در بین توده‌ها تبلیغات نمایند. نظیر این موضوع را من بکرات در تاریخ حزب بلشویک مشاهده کرده‌ام. منتها نه در مقیاس سراسر کشور، بلکه بیزان محدودتر و در پاره‌ای از سازمانهای محلی. مثلاً بلشویکهای «چپ» در سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۸ در برخی اوقات و در برخی نقاط از لحاظ تبلیغ در بین توده‌ها بیش از ما موفقیت داشتند. علت این امر تا اندازه‌ای اینست که در لحظه انقلاب، یا هنگامیکه خاطررات انقلاب در لذهان زنده است با تاکتیک نفی «صرف» بهتر میتوان بتوده‌ها نزدیک شد. ولی این دلیلی برای صحت چنین تاکتیکی نیست. بهر حال کوچکترین تردیدی نیست که حزب کمونیست، که میخواهد عملاً پیشاهنگ و آتریاد پیشرو طبقه انقلابی، یعنی پرولتاریا، باشد و علاوه بر آن میخواهد بیاموزد که نه تنها توده وسیع پرولتر زحمتکشان و استثمار شوندگان، بلکه توده غیر پرولتر آنانرا نیز رهبری نماید، باید بتواند با زبانی بعد اکثر عامه فهم، بعد اکثر مفهوم و بعد اکثر روشن و زنده، خواه در «خیابانهای» شهر و فابریک و خواه در دهات کار ترویجی و سازمانی و تبلیغاتی انجام دهد. (۶) اتحاد اسپارتاک. مترجم.

به شفای سریع و کامل جنبش بین المللی کمونیستی از بیماری کودکی کمونیسم «چپ امیدوار باشم.

۲۷ آوریل سال ۱۹۲۰

اضافات

طی مدتی که بنگاههای نشریات کشور ما - کشوری که امپریالیستهای سراسر جهان، برای انتقام از انقلاب پرولتری، غارتش کرده‌اند و علی رغم کلیه وعده و وعیدهایی که بکارگران خود داده‌اند، کماکان به غارت و محاصره اش ادامه میدهند - طی مدتی که بنگاههای نشریات ما موجبات انتشار رساله مرا فراهم ساختند، از خارجه اسناد و مدارک دیگری رسید. من بدون آنکه در رساله خود ادعای چیزی را بیش از ملاحظات اجالی يك پوبلیسیست داشته باشم، به نکات چندی مختصراً اشاره مینمایم.

۱

انشعاب کمونیستهای آلمان

انشعاب کمونیستها در آلمان واقعیت یافت. «چپها» یا «اپورتونیستون اصولی»، «حزب کارگری کمونیست» خاصه مجزا از «حزب کمونیست» تشکیل داده‌اند. در ایتالیا هم بقرار معلوم کار بسوی انشعاب میرود. - میگویم بقرار معلوم، زیرا فقط شماره‌های جدید (۷ و ۸) روزنامه چپ سویت (Il Soviet) را در دست دارم که در آنها امکان و لزوم انشعاب آشکارا مورد بحث قرار گرفته است و ضمناً از کنگره فراکسیون «آبسانسیونیستها» (یا بایکوتیستها، یعنی مخالفین شرکت در پارلمان)، نیز سخن میرود که تاکنون جزو حزب سوسیالیست ایتالیا میباشد.

بیم آن میرود که انشعاب با «چپها» یا ضد پارلمانی‌ها (که تا حدودی ضد سیاست یعنی مخالف حزب سیاسی و فعالیت در اتحادیه‌ها نیز هستند) نظیر انشعاب با «مرکزیون» (یا کائوتسکیستها، لونتکیستها، مستقل‌ها و غیره) يك پدیده بین المللی شود. بگذار چنین باشد. انشعاب باز بهتر از وضع آشفته ایست که هم مانع رشد ایده‌نولوژیک و تئوریک و انقلابی و نضج حزب است و هم مانع کار عملی متوافق و واقعا مشکلی است، که موجبات دیکتاتوری پرولتاریا را بنحوی واقعی فراهم میسازد.

بگذار «چپها» خود را در مقیاس ملی و بین المللی عملاً بیازمایند، بگذار آزمایش کنند که بدون يك حزب قویاً متمرکز و دارای انضباط آهنین و بدون توانائی تسلط بر کلیه عرصه‌ها و شئون و انواع گوناگون کارهای سیاسی و فرهنگی، موجبات دیکتاتوری پرولتاریا را فراهم سازند (و بعد هم آنرا عملی نمایند). تجربه عملی پسرعت آنها را تعلیم خواهد داد.

باید فقط تمام مساعی را در این راه بکار برد که انشعاب با «چپها» امری را که در آینده نزدیکی ناگزیر بوده و جنبه ضروری دارد یعنی این موضوع را که کلیه شرکت کنندگان جنبش کارگری،

«اظهاریه این کمیته مرکزی در باره «پوتچ» (توطئه، ماجراجویی) نظامی کاپ-لوتویس و در باره «دولت سوسیالیستی» درج شده است. این اظهاریه هم از لحاظ مقدمه اساسی آن و هم از لحاظ نتیجه گیری عملی آن کاملاً صحیح است. مقدمه اساسی آن عبارت از اینست که برای دیکتاتوری پرولتاریا در لحظه کنونی «بنای ایزکتیسه وجود ندارد، زیرا «اکثریت کارگران شهری» طرفدار مستقلها هستند نتیجه گیری آن؛ وعده «اپوزیسیون در چار چوب قانون» (یعنی امتناع از تدارک موجبات «سرنگونی قهری») علیه دولت سوسیالیستی بشرط اخراج احزاب بورژوازی-سرمایه داری.

این تاکتیک بدون شك دارای پایه صحیحی است، ولی اگر مكث در روی غارسانیهای جزئی این فرمولبندی لزومی نداشته باشد، بهر حال باز هم نمیتوان اینموضوع را مسكوت گذارد كه دولت سوسیال-خائنین را نیشود يك دولت سوسیالیستی» (در اظهاریه رسمی حزب کمونیست) نامید و مادامكه هم حزب شایدمانها و هم حزب آقایان كائوتسکیها و کریسیینها احزاب خرده بورژوازی-دموکراتیک هستند، نیشود از اخراج احزاب بورژوازی-سرمایه داری سخن گفت و نیشود مطالبی نظیر مطالب پاراگراف چهارم اظهاریه را نوشت كه در آن گفته میشود:

«... برای جلب آتی ثودههای پرولتر بجانب کمونیسم آنچهان وضعیتی كه در آن بتوان لڑ آزادی سیاسی بطور نا محمودی استفاده كرد و دموكراسی بورژوازی نتواند بهتوان دیکتاتوری سرمایه عرضی وجود نماید، از نقطه نظر تكامل دیکتاتوری پرولتری حائز اهمیت عظیمی است...».

چنین وضعیتی محالست. پیشوایان خرده بورژوازی، یعنی هندرسونهای آلمانی (شایدمانها) و استوتودنهای آلمانی (كریسیینها) از چار چوب دموكراسی بورژوازی، كه بنوبه خود نمیتواند دیکتاتوری سرمایه نباشد، خارج نیگردند و نمیتوانند هم خارج گردند. از نقطه نظر بدست آوردن نتیجه عملی، كه کمیته مرکزی حزب کمونیست بطور كاملاً صحیحی در راه آن میکوشید، بهیچوجه نمی بایست این مطالب را، كه از لحاظ اصولی نادرست و از لحاظ سیاسی زیانبخش است، نوشت. برای اینكار كافی بود گفته شود (در صورتی كه بخواهیم نزاکت پارلمانی را حفظ کرده باشیم): تا زمانیکه اکثریت كارگران شهری از مستقلها پیروی میکند، ما کمونیستها نمیتوانیم مانع آن شویم كه این كارگران آخرین اوهام خرده بورژوازی-دموکراتیک (یعنی همان اوهام «بورژوازی-سرمایه داری») خود را از روی تجربه دولت «مخودی» بر طرف سازند. همین مطلب برای مستقل ساختن مصالحه ایكه واقعا ضرورت دارد و باید عبارت باشد از اینكه طی مدت معینی از كوشش برای سرنگون ساختن قهری دولت مورد اعتماد اکثریت كارگران شهری امتناع گردد، كافیست. و اما در تبلیغات ثوده ای روزمره كه در چار چوب نزاکت رسمی پارلمانی محدود نیست، البته ممكن بود این مطلب را هم اضافه كرد كه: بگذار دون فطرنانی نظیر شایدمانها و كوته نظرانی نظیر كائوتسکیها

و کریسیینها خود را در عمل رسوا کنند و نشان دهند كه تا چه اندازه خود تحریق شبه و كارگران را تحریق مینمایند: دولت مشتبه و روفته آنها مشتبه و روفته تر از هر كس، كار مشتق و روفته، اصطلاح های اوزیاس سوسیالیسم و سوسیال دموكراتیسم و انواع دیگر سوسیال-خیانت پیشگی را انجام خواهد داد.

خصلت حقیقی پیشوایان كئونی «حزب مستقل سوسیال دموكرات آلمان» (آن پیشوایانی كه در باره آنها بتاحق گفته میشود كه گویا دیگر هرگونه نفوذ خود را از دست داده اند ولی عملاً هنوز برای پرولتاریا خطرناكتر از سوسیال دموكراتهای مجارستانی هستند كه خود را كونیست نامیده و وعده «پشتیبانی» از دیکتاتوری پرولتاریا را داده اند) بار دیگر بهنگام غائله كورنیلفی آلمانی یعنی كودتای حضرات كاپ و لوتویس(۴) آشكار گردید. مقاله مبتدل كارل كائوتسکی تحت عنوان «دقایق قطعی» (Entscheidende Stunden)؛ مترجمه در «Freiheit» («آزادی» - ارگان مستقلها) مورخه ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰ و مقاله مبتدل آرتور کریسیین تحت عنوان: «در باره لوضاع سیاسی» (مورخه ۱۴ آوریل ۱۹۲۰، در همانجا) تصویر كوچك ولی واضخی از این جریان است. این آقایان بهیچوجه نمیتوانند مانند يك فرد انقلابی فكر کنند و قضاوت نمایند. اینها دموكراتهای ندبه و زاری كین خرده بورژوازی هستند كه هرآینه خود را طرفدار حكومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا بخوانند، هزار بار برای پرولتاریا خطرناكتر میشوند، زیرا در كردار در هر لحظه دشوار و خطرناکی بطور ناگزیر خیانت خواهند كرد... و در عین حال «از صمیم قلب» باینموضوع اعتقاد خواهند داشت كه به پرولتاریا كيك مینمایند! مگر نه اینكسته سوسیال دموكراتهای مجارستانی هم كه نام كونیست روی خود گذارده بودند، هنگامیکه از فرط ترس و سست عنصری وضع حكومت شوروی مجارستان را علاج ناپذیر دیدند و در برابر اعمال سرمایه داران آنتانت و جلادان آنتانت ندبه و زاری سر دادند، میخواستند به پرولتاریا «كك كنند».

۳

توارتی و شرکاء در ایتالیا

آن شارمهانی از روزنامه ایتالیائی «سوریت» كه در بالا تام برده شده تأیید كامل مطالبی است كه من در این رساله راجع به اشتباه حزب سوسیالیست ایتالیا، كه وجود چنین اعضاء و حتی چنین گروهی از پارلمان نشینها را در صفوف خود تحمل مینماید، بیان داشتم. شاهد كتارنشینی نظیر خبرنگار روزنامه انگلیسی

(۴) صتا^۴ این مطلب در روزنامه شگرف «پرچم سرخ» ارگان حزب کمونیست اتریش، در تاریخ ۲۸ و ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰، بطرزی فوق العاده روشن و موجز و دقیق و بشیوه ای مارکسیستی تشریح شده است. (Ein) «L. L. 267 و 266 N: 1920 Die Rote Fahne» (neuer Abschnitt der deutschen Revolution) - ل. ل.؛ مرحله جدید در انقلاب آلمان. هیئت تحریریه).

لحاظ عنوان و خواه از لحاظ کردار خود حزب کمونیست بشود، بنحو درخشانی تأیید کرده است.

۴

نتیجه گیریهای نادرست از مقدمات درست

ولی رفیق بوردیگا و دوستان دچیبه او از انتقادات درستی که نسبت به حضرات توراتی و شرکاء دارند نتیجه گیری نادرستی مینمایند حاکمی از آنکه شرکت در پارلمان اصولاً زیانبخش است. «چیهای» ایتالیائی نمیتوانند هیچگونه براهین جدی در دفاع از این نظریه اقامه کنند. آنها از نمونه‌های انترناسیونالیستی استفاده واقعا انقلابی و کمونیستی از پارلمانهای بورژوازی، استفاده‌ای که برای تدارک انقلاب پرولتری مسلماً مفید است، اصلاً بیخبرند (و یا میکوشند آنها فراموش نمایند). آنها اصلاً تصویری در باره پدیده «نوه ندارند و لذا برضد استفاده «کهنه» و غیر بلشویکی از پارلمانتاریسم فریاد میکشند و علی‌الغوم آنها تکرار میکنند.

اشتهای اساسی آنها هم در همین است. کمونیزم باید نه تنها در عرصه پارلمانی، بلکه در کلیه عرصه‌های فعالیت نیز پدیده‌ای از لحاظ اصولی نوین وارد نماید (و اما این عدل را بدون یک کار طولانی و مصراحته و سر سخت نمیتواند انجام دهد). که بطور قطعی باسن انترناسیونال دوم پیوند بگسلد (و در عین حال جنبه‌های خوب آنها حفظ نماید و تکامل دهد).

برای مثال کار ژورنالیستی را در نظر بگیریم. روزنامه‌ها و رسالات و شبنامه‌ها کارهای لازمی را از لحاظ ترویج و تبلیغ و تشکیلات انجام میدهند. هیچ جنبش توده‌ای بدون دستگاه ژورنالیستی نمیتواند در یک کشور تا اندازه‌ای متبصن کار خود را از پیش ببرد. و هیچ قیل و قالی برضد «پیشوایان» و هیچگونه قسم و آیه‌ای در باره منزله نگاهداشتن ساحت توده‌ها از نفوذ پیشوایان، ما را خلاص نمی‌کند از اینکه برای این کار بحکم ضرورت از بر خاستگان محیط روشنفکران بورژوازی استفاده نمائیم و نمیتواند ما را از محیط و اوضاع و احوال بورژوازی دموکراتیک و مناسبات مالکیت خصوصی، که بهنگام سرمایه‌داری این کار در آن محیط و اوضاع و احوال انجام میگردد، نجات بخشد. حتی دو سال و نیم پس از سرنگونی بورژوازی، پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هنوز ما در پیرامون خود این محیط را که در آن این مناسبات بورژوازی-دموکراتیک و این مناسبات مالکیت خصوصی در مقیاس وسیعی (میان دهقانان و پیشه‌وران) حکمفرما است، مشاهده می‌شائیم. پارلمانتاریسم یک شکل کار است و فعالیت ژورنالیستی شکل دیگری از آن و اگر کارکنان هر یک از این دو رشته کمونیستهای واقعی و اعضای واقعی حزب پرولتری توده‌ای باشند مضمون هر دوی این کارها میتواند و باید کمونیستی باشد. ولی خواه در این رشته و خواه در رشته دیگری و بطور کلی در هر رشته‌ای از کار بهنگام سرمایه‌داری و بهنگام انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم-نیتوان از آن دشواریها و آن وظائف خود ویژه‌ای احتراز جست. که

بورژوازی-لیبرال «The Manchester Guardian» مقیم رم، مطالب مزبور را از آنهم بیشتر تأیید مینماید. نامبرده در شماره مورخه ۱۲ مارس سال ۱۹۲۰ شرح مصاحبه خود را با توراتی درج نموده است.

خبر نگار مزبور مینویسد: «... سنور توراتی بر آنستکه خطر انقلاب در ایتالیا چنان نیست که موجب بیم و اضطراب بی اساسی در این کشور گردد. ماکسیمالیست‌ها فقط از آنجهت با آتش تئوریهای شوروی بازی میکنند که توده‌ها را در حال برانگیختگی و هیجان نگاهدارند. ولی این تئوریه‌ها مفاهیم صرفاً افسانه آمیز و برنامه‌های نارس هستند که ببرد آن نیچورند که بکارشان برند. آنها فقط ببرد این میخورند که طبقات زحمتکش را در حال انتظار نگاهدارند. همانکسانی که این تئوریه‌ها را برای وسوسه بکار می‌برند تا پرولتاریا را گمراه سازند خود را مجبور می‌بینند بخاطر برخی بهبودیهای غالباً ناچیز اقتصادی مبارزه روز مره را طوری انجام دهند که لحظه‌ایرا که طبقات کارگر توهیات و ایمان خود را به این افسانه‌های دلپسند خود از دست میدهند، بتعویق اندازند. از اینجاست دوران طولانی اعتصاباتی که دارای مقیاس گوناگون و موجبات گوناگونی هستند و از آنجمله است اعتصابات اخیر ادارات پست و راه آهن، که وضع شاق کشور را بیش از پیش شاق مینمایند. کشور در اثر دشواریهای مربوط به مسئله آفریاتیک در حال تشنج است و در نتیجه وام خارجی و انتشار زیاده از حد اسکناس از پا افتاده است و باوجود این هنوز این کشور بهیچوجه بلزوم فرا گرفتن انضباط کار که به تنهایی قادر است نظم و رفاه مادی را احیاء کند، پی نبرده است...»

مثل روز روشن است که خبرنگار انگلیسی حقیقتی را بروز داده است که احتمال دارد هم خود توراتی و هم مدافعین و دستیاران و تلقین کنندگان بورژوازی وی در ایتالیا آنها پرده پوشی مینمایند و آرایش میدهند. این حقیقت عبارت از آنستکه افکار و اعمال سیاسی حضرات توراتی، ترهوس، مودیلیانی، دوگنی و شرکاء واقعا و عیناً همانست که خبرنگار انگلیسی آنها توصیف کرده است. این سرایا سوسیال-خیانت پیشگی است. تنها همین دفاع از نظم و انضباط برای کارگرانی که در بردگی مزدوری بسر می‌برند و بخاطر پر کردن کیسه سرمایه‌داران کار میکنند از خیلی چیزها حکایت میکند! و چقدر تمام این سخنان منشویکی بگوش ما روسها آشنا است! چقدر اعتراف باین نکته که توده‌ها طرفدار حکومت شوروی هستند گرانبه‌است! تا چه اندازه عدم درک نقش انقلابی اعتصاباتی که بطور خود بخودی در حال توسعه است، از کودنی و ابتدال بورژوازی مآبانه حکایت میکند! آری، آری خبرنگار انگلیسی روزنامه بورژوازی-لیبرال در حق آقایان توراتی و شرکاء دوستی خاله خرسه انجام داده است و صحت آنچه را که رفیق بوردیگا و دوستان وی در بین کارکنان روزنامه سویت می‌طلبند و خواستار آنند که حزب سوسیالیست ایتالیا، هر آینه می‌خواهد عملاً طرفدار انترناسیونال سوم باشد، حضرات توراتی و شرکاء را با رسوائی از صفوف خود بیرون بریزد و خواه از

پرولتاریا باید برای استفاده از بر خاستگان محیط بورژوازی بمنظور پیشرفت مقاصد خود و نیز برای غلبه بر خرافات و نفوذ روشنفکران بورژوازی و برای تضعیف مقاومت (و سپس اصلاح کامل) محیط خرده بورژوازی بر آنها فائق آید و آنها را انجام دهد.

مگر قبل از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ما در کلیه کشورها ناظر نمونه‌های بسیار فراوانی از این موضوع نبودیم که چگونه آثار شیستهای بسیار «چپ» و سندیکالیستها و سایرین بر پارلمانتاریسم میتاخند و سوسیالیستهای پارلمان نشین بورژوا منشی مبتدل شده را بیاد استهزاء میگردانند و جاه طلبی آنها را میکوبیدند و غیره و غیره سولی خودشان از راه فعالیت ژورنالیستی و از راه کار در سندیکاها (اتحادیه‌ها) از میان نردبان جاه و مقام بورژوازی صعود میکردند؟ مگر نمونه‌های حضرات ژونو و مرهیم، هر آینه خواسته باشیم فقط به فرانسه اکتفا ورزیم، نمونه‌های تیبیک نیست؟

کودکانه بودن «نفی» شرکت در پارلمان همانا در اینست که میخواهند با این شیوه ساده و سهله و گویا انقلابی، مسئله دشوار مبارزه علیه نفوذهای بورژوا-دموکراتیک را در داخل جنبش کارگری محل کنند و حال آنکه در عمل از سایه خود میگریزند و فقط در برابر دشواری چشم می بندند و فقط با گفتار از زیر بار آن شانه خالی میکنند. جاه طلبی بسیار بیشرمانه و استفاده بورژوا منشانه از کرسیهای پارلمانی و تحریف فاحش رفرمیست منشانه فعالیت پارلمانی و جامد فکری مبتدل خرده بورژوازی-ترددی نیست که همه آنها علائم مشخصه معمولی و رایجیست که سرمایه‌داری آنها را همه جا و نه تنها در خارج جنبش کارگری بلکه در داخل آن نیز پدید می آورد. ولی سرمایه‌داری و محیط بورژوازی که وی بوجود می آورد (و حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز با کندی بسیار از بین میرود، زیرا دهقانان پیوسته بورژوازی را احیا مینمایند) بتمام معنی در کلیه رشته‌های کار و زندگی عین همین جاه طلبی بورژوازی و شوینیسم ملی و ابتدال خرده بورژوازی و غیره را که از لحاظ ماهیت یکسان و از لحاظ شکل خود اندکی متفاوت است، پدید می آورد.

بایکوتیستها و ضد پارلانیتهای گرامی، شا در نظر خودتان «فوق العاده انقلابی» هستید، ولی در واقع شا از دشواریهای نسبتاً ناچیز مبارزه علیه نفوذهای بورژوازی در داخل جنبش کارگری بهراس افتاده‌اید و حال آنکه پیروزی شا یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا همین دشواریها را در مقیاسی از اینهم وسیعتر و بمراتب وسیعتر بوجود خواهد آورد. شا مثل بچه‌ها از دشواری کوچکی که امروز در برابرشان قرار دارد بهراس افتادید و نفهیدید که در هر حال فردا و پس فردا باید شیوه فائق آمدن بر همین دشواریها را در مقیاسی بمراتب پر دامنه‌تر بیاموزید و معلومات خود را در این رشته تکمیل نمایید. بهنگام حکومت شوروی برخاستگان محیط روشنفکران بورژوازی از اینهم بیشتر به حزب پرولتری شا و ما رخنه خواهند کرد. آنها در شوراها، در دادگاهها و در ادارات رسوخ خواهند کرد، زیرا با دست خالی نیشود کمونیسم ساخت، بلکه باید از آن مصالح انسانی که سرمایه‌داری بوجود آورده است استفاده نمود. نمیتوان روشنفکران

بورژوازی را طرد و نابود کرد، باید بر آنها پیروز شد و آنها را اصلاح کرد و خیره آنها را تغییر داد و بشیوه نوین تربیتشان نمود. همانگونه که باید خود پرولترها را نیز در جریان مبارزه‌ای طولانی، بر زمینه دیکتاتوری پرولتاریا بشیوه نوین تربیت نمود، زیرا آنها نمیتوانند از خرافات خرده بورژوازی خود بلافاصله و با معجزه و بحکم مریم مقدس و بدستور شمار و قطعنامه و بموجب فرمان دست بکشند، بلکه برای این منظور يك مبارزه توده‌ای طولانی و دشوار علیه نفوذ توده‌ای خرده بورژوازی لازم است. همان وظائفی که اکنون ضد پارلمانیها با کبر و تبختر و سبکفزی و کودکانه بیک حرکت دست از گردن خود دور مینازند، همان وظائف بهنگام حکومت شوروی در داخل شوراها، در داخل ادارات شوروی در بین مدافعین حقوقی شوروی مجدداً ظهور مینماید (ما در روسیه مؤسسه بورژوازی و کلاسی مدافع را بر هم زدیم و کار صحیحی هم انجام دادیم، ولی این مؤسسه اکنون در کشور ما تحت عنوان «مدافعین حقوقی» شوروی مجدداً ظهور مینماید). در بین مهندسیین شوروی آموزگاران شوروی و در بین کارگران ممتاز فابریکهای شوروی، یعنی در بین کارگران بسیار کار آزموده‌ایکه بهترین وضع را دارند، ما ناظر بروز دائمی تمامی آن خصائل منفی ذاتی پارلمانتاریسم بورژوازی هستیم و فقط از راه يك مبارزه مداوم و خستگی ناپذیر و طولانی و سر سخت تشکل و انضباط پرولتری است که ما میتوانیم بر این بلا-تدریجاً-غلبه کنیم.

البته بهنگام سلطه بورژوازی غلبه بر عادات بورژوازی در حزب خود یعنی در حزب کارگری بسیار «دشواره» است؛ از حزب اخراج کردن پیشوایان پارلمان نشینی که همه به آنها عادت کرده‌اند و خرافات بورژوازی بطور علاج ناپذیری آنها را فاسد کرده است کاریست «دشواره»، تابع ساختن عده مطلقاً لازم (عده معین ولو بسیار معدود) از برخاستگان محیط بورژوازی بانضباط پرولتری کاریست «دشواره»، ایجاد يك فراکسیون کمونیستی کاملاً در خورد طبقه کارگر در پارلمان بورژوازی کاریست «دشواره»، حصول این مقصود که کمونیستهای نماینده پارلمان به بازیهای بیمقدار پارلمانی بورژوازی سرگرم نشده، بلکه به فعالیت بسیار مبرم ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی در بین توده‌ها بپردازند کاریست «دشواره». همه اینها بدون شك «دشواره» است، در روسیه این کارها دشوار بود و در اروپای باختری و امریکا، که بورژوازی آن و سنن بورژوا دموکراتیک آن و غیره بمراتب شدیدتر است، این کارها از اینهم دشوارتر است.

ولی همه این «دشواریها» در مقابل وظائفی کاملاً از همین نوع، که بهر حال پرولتاریا خواه برای پیروزی خود و خواه بهنگام انقلاب پرولتری و خواه پس از تصرف حکومت، ناگزیر باید آنها را انجام دهد، دشواریهایی به تمام معنی کودکانه است. در مقایسه با این وظائف حقیقتاً عظیمی که بنا بر آن بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا باید میلیونها دهقان و خرده مالک و صدها هزار کارمند و منصیدار و روشنفکر بورژوا را بشیوه نوین تربیت نمود و همه آنها را تابع دولت پرولتری و رهبری پرولتری کرد و بر عادات و سنن بورژوازی آنان غالب آمد، آری در مقایسه با این وظائف عظیم، ایجاد

طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ارضی

(برای دومین کنفرانس بین‌المللی کمونیستی) (۲۱۷)

رفیق مارخلفسکی در مقاله خود علل این موضوع را که چرا انترناسیونال دوم که اکنون به انترناسیونال زرد بدل گردیده است نمیتوانست نه تنها تاکتیک پرولتاریای انقلابی را در مورد مسئله ارضی تعیین نماید بلکه حتی نمیتوانست این مسئله را چنانکه باید و شاید مطرح سازد، بنحو درخشانی تشریح نموده و سپس مبنای تئوریک برنامه ارضی کمونیستی انترناسیونال سوم را بیان داشته‌است.

بر روی این مبنای میتوان (و بعقیده من باید) قطعنامه عمومی کنفرانس قریب الوقوع کمینترن را، که باید در ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ تشکیل شود، در مورد مسئله ارضی تصویب نمود.

نکات زیرین طرح اولیه یک چنین قطعنامه است.

۱. فقط پرولتاریای شهری و صنعتی، تحت رهبری حزب کمونیست، قادر است توده‌های زحمتکش ده را از قید ستم سرمایه و زمینداری بزرگ اربابی و از قید ویرانی و جنگهای امپریالیستی که تکرار آن در صورت ابقاء نظام سرمایه‌داری ناگزیر است، رهائی بخشد. توده‌های زحمتکش ده راه نجات دیگری ندارند جز اتحاد با پرولتاریای کمونیست و پشتیبانی بی‌سریخ از مبارزه انقلابی وی در راه برافکندن یوغ ملاکین (زمینداران بزرگ) و بورژوازی.

از طرف دیگر کارگران صنعتی هر آینه خود را در چار چوب تنگ منافع صنعتی و حرفه‌ای محدود سازند و خود پستمانه به تلاشهایی در باره بهبود وضع خود، که گاهی وضع قابل تحمل خرده بورژوا منشانه است اکتفا ورزند نمیتوانند مأموریت جهانی - تاریخی خود را که عبارت است از رهائی بشریت از قید ستم سرمایه و جنگ انجام دهند. همین وضع را در بسیاری از کشورهای پیشرو «کارگران اشراف منش» دارند که پایه احزاب بااصطلاح سوسیالیست انترناسیونال دوم را تشکیل میدهند و در واقع شریرترین دشمنان سوسیالیسم، خائنین به سوسیالیسم، شوینیستهای خرده بورژوا و عمال بورژوازی در داخل جنبش کارگری هستند. پرولتاریا فقط در صورتی طبقه واقعا انقلابی است و واقعا سوسیالیستی عمل مینماید که بعنوان پیشاهنگ کلیه زحمتکشان و استثمار شونده‌گان و بعنوان پیشوای آنان در مبارزه برای سرنگون ساختن استثمار کنندگان اقدام و رفتار کند و این امر هم بدون وارد ساختن مبارزه طبقاتی درده، بدون متحد ساختن توده‌های زحمتکش ده در پیرامون حزب کمونیست پرولتاریای شهری و بدون تربیت اولیها توسط دومیها، انجام پذیر نیست.

۲. توده‌های زحمتکش و استثمار شونده دهات، که پرولتاریای

فراکسیون واقعا کمونیستی متعلق به حزب حقیقی پرولتاری در پارلمان بورژوازی بهنگام سلطه بورژوازی کار آسان بچگانه است. اگر رفتاری مچپه و ضد پارلمانیها اکنون حتی طرز فائق آمدن بر یک چنین دشواری کوچک را نیاموزند، آنوقت بطور یقین میتوان گفت که آنها یا قادر به عملی ساختن دیکتاتوری پرولتاریا نخواهند بود و نخواهند توانست روشنفکران بورژوازی و مؤسسات بورژوازی را بهقیاسی وسیع تابع خود سازند و آنها را اصلاح نمایند و یا مجبور خواهند بود یا شتابزدگی به تکمیل معلومات بپردازند و با یک چنین شتابزدگی هم زبان عظیمی به مطلوب پرولتاریا وارد خواهند ساخت و اشتباهاتی بیش از حد معمول مرتکب خواهند شد و بیش از حد متوسط ضعف و ناتوانی از خود بروز خواهند داد و هكذا و قس علیهذا.

تا زمانیکه بورژوازی سرنگون نگردیده و سپس تا زمانیکه اقتصاد کوچک و تولید کالائی کوچک از بین نرفته است، تا آنزمان محیط بورژوازی و عادات ناشی از مالکیت خصوصی و سنن خرده بورژوازی، خواه از خارج و خواه از داخل جنبش کارگری، نه تنها در یکرشته فعالیت، یعنی فعالیت پارلمانی، بلکه ناگزیر در کلیه شئون فعالیت اجتماعی و بدون استثناء در کلیه عرصه‌های فرهنگی و سیاسی به کار پرولتاری زبان خواهند رسانند. کوشش برای فرار و یا سرپیچی از یکی از این وظائف نامطبوع یا دشواریهای مربوط بیک رشته از کار، اشتباه فاحشی است که عواقب آن ناگزیر گران تمام خواهد شد. باید طرز مسلط شدن بر کلیه رشته‌های کار و فعالیت را بدون استثناء و طرز فائق آمدن بر کلیه دشواریها و کلیه عادات و رسوم و سنن بورژوازی را همه جا یاد گرفت و آنرا مرکوز ذهن خویش ساخت. طرح این مسئله بشیوه دیگر بکلی غیر جدی و بکلی کودکانه است.

۱۲ ماه مه سال ۱۹۲۰

در ماه آوریل - مه سال ۱۹۲۰ برشته
تحریر در آمد و در ژوئن ۱۹۲۰
بصورت کتاب جداگانه‌ای منتشر
گردید.

و دهقانان خرده یا و غیره کمک نمایند) و فوائد بسیار دیگری عایش می‌گردد.

در عین حال حزب کمونیست باید بنحوی روشن بدین نکته پی برد که در دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم، یعنی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا، در بین این قشر، لااقل تا حدودی، وجود تمایل بجانب آزادی نا محدود بازرگانی و آزادی استفاده از حقوق مالکیت خصوصی امریست ناگزیر، زیرا این قشر که اکنون (ولو بمقیاس کوچکی) فروشنده اشیاء مورد مصرف است در نتیجه معاملات احتکاری و عادات مالک منشا فاسد شده است. ولی در صورت وجود سیاست استوار پرولتری و قلع و قمع قطعی زمینداران بزرگ و دهقانان بزرگ توسط پرولتاریای پیروزمند، تزلزلات قشر مزبور چندان قابل ملاحظه نخواهد بود و نمیتواند این واقعیت را که قشر نامبرده رویهمرفته طرفدار انقلاب پرولتری خواهد بود، تغییر دهد.

۳. سه گروه نامبرده اهالی روستائی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری جمعا اکثریت این اهالی را تشکیل میدهند. لذا موفقیت انقلاب پرولتری نه تنها در شهرها، بلکه در دهات نیز تمام و کمال تامین است. عکس این عقیده رواج وسیعی دارد ولی علت بریامانیدن آن فقط عبارتست از: اولاً فریب سیستماتیکی که از طرف علم و آمارشناسی بورژوازی بعقل می‌آید و در آن با تمام وسائل و ربطه عمیق موجوده بین طبقات مذکور در ده و استعمارگران و ملاکین و سرمایه‌داران و نیز بین نیمه پرولترها و دهقانان خرده یا از یکطرف و دهقانان بزرگ از طرف دیگر پرده پوشی میشود و ثانیاً عقیده مزبور بدینجهت برپا مانده است که قهرمانان انترناسیونال دوم یا زرد و «کارگران اشراف منش» کشورهای پیشرو که امتیازات امپریالیستی فاسدشان کرده است نمیتوانند و نمیتوانند به فعالیت واقعا پرولتری و انقلابی ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی در بین تهیدستان روستا مشغول باشند؛ همة توجه اپورتونیستها به طرح وسیله‌ای برای سازشکاری تئوریک و پراتیک با بورژوازی و از آنجمله با دهقانان بزرگ و میانه حال (راجع به آنها به قسمت بعدی مراجعه شود) معلوف بوده و هست و بهیچوجه توجهی به سرنگون ساختن انقلابی دولت بورژوازی و خود بورژوازی توسط پرولتاریا ندارند؛ ثالثاً عقیده مزبور بدینجهت برپا مانده است که در عدم درک حقیقتی که از لحاظ تئوریک بوسیله مارکسیسم کاملاً ثابت شده و با تجربه انقلاب پرولتری روسیه کاملاً تأیید گردیده است. لجاج ورزیده میشود و عدم درک مزبور پایداری یک خرافه را کسب نموده است (و این خرافه با تمامی خرافات بورژوا دموکراتیک و پارلمانی ارتباط دارد). حقیقت مزبور اینستکه: اهالی روستائی هر سه کاتگوری نامبرده که در ذلت بینظیر و تفرقه پسر می‌برند و در معرض ظلم و ستم قرار دارند و در کلیه کشورها، حتی در پیشروترین کشورها، به زندگی در شرایط نیمه بربریت محکومند، در حالیکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در پیروزی سوسیالیسم ذینفع میباشند، فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، فقط پس از سرکوب قطعی زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران و فقط پس از آنکه این افراد زجر کشیده در عمل به بینند که

شهری باید آنها را بمبارزه وادارد و یا بهر حال بجانب خود جلب نماید در کلیه کشورهای سرمایه‌داری از طبقات زیرین هستند؛ اولاً پرولتاریای کشاورزی یا کارگران اجیر (سالانه، برای مدت معین و روزانه)، که با اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی سرمایه‌داری وسائل معاش خود را تحصیل مینمایند. متشکل ساختن این طبقه در سازمان مستقل و جدا از سایر گروههای اهالی روستائی (اعم از سازمان سیاسی، نظامی، حرفه‌ای، کتوپراتیو، فرهنگی و تهنیدی و غیره) و فعالیت ترویجی و تبلیغی مجدانه در بین این طبقه و جلب وی بجانب حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه اساسی احزاب کمونیست در کلیه کشورهاست.

ثانیاً نیمه پرولترها یا دهقانان پراکنده، یعنی کسانی که وسائل معاش خود را قسمتی از راه اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی و صنعتی سرمایه‌داری بدست می‌آورند و قسمت دیگر را از راه کار در قطعه زمین شخصی با اجاره‌ای، که فقط بخشی از محصولات لازم برای تغذیه خانواده وی را تامین میکند. این گروه از اهالی زحمتکش روستائی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری بسیار کثیرالعددند و نمایندگان بورژوازی و سوسیالیستهای زرد متعلق به انترناسیونال دوم بر روی طرز معیشت و وضع خاص این گروه پرده میکشند و قسماً آگاهانه کارگران را می‌فریبند و قسماً کور کورانه تسلیم نظریات جامد فکری و عامیگرانه میشوند و این گروه را با توده عمومی «دهقانان» بطور اعم مخلوط میکنند. یک چنین شیوه تحویق بورژوا مآبانه کارگران بیش از همه در آلمان و فرانسه و سپس در امریکا و سایر کشورها مشاهده میشود. چنانچه حزب کمونیست ترتیب صحیحی بکار خود بدهد، طرفداری این گروه از وی تأمین خواهد بود، زیرا وضع این نیمه پرولترها بسیار شاق و فوایدی که از حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا عاید آنان خواهد شد فوائد فراوان و فوری خواهد بود.

ثالثاً دهقانان خرده یا، یعنی کشاورزان خرده مالک، که بواسطه داشتن قطعه زمینهای نسبتاً کوچکی که بموجب حق مالکیت یا اجاره‌داری از آن بهره برداری میکنند، نیازمندهای خانواده خود و اقتصاد خود را بر طرف میسازند و به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل نمیشوند. این قشر بدون شك بعنوان یک قشر از پیروزی پرولتاریا فایده می‌برد زیرا در نتیجه این پیروزی بلافاصله و بنحوی کامل: (آ) از پرداخت اجاره بها و یا نیمی از محصول به زمیندار بزرگ آزاد میگردد (مثلاً métayers یا حصه‌کاران در فرانسه و نیز در ایتالیا و غیره)؛ (ب) از پرداخت وامهای رهن آزاد میشود؛ (ج) از شکلهای گوناگون ستم و وابستگی به زمیندار بزرگ رها میگردد؛ (استفاده از جنگل‌ها و غیره)؛ (د) از کمک فوری که توسط قدرت دولتی پرولتری به اقتصاد آنها خواهد شد بر خوردار میشود (امکان استفاده از ابزارهای کشاورزی و بخشی از ساختمانهای واقع در املاک بزرگ سرمایه‌داران که توسط پرولتاریا ضبط میشود، اقدام قدرت دولتی پرولتری برای تبدیل فوری کتوپراتیوهای روستائی و شرکتهای کشاورزی از سازمانهایی که در دوران سرمایه‌داری پیش از همه در خدمت دهقانان متمدول و میانه حال بودند، به آنچنان مؤسساتی که در وهله اول به تهیدستان یعنی پرولترها، نیمه پرولترها

حفظ قطعه زمینهای آنانرا بر ایشان تضمین خواهد کرد، بلکه زمینهای را هم که معمولاً در اجاره آنان بود، باین زمینها خواهد افزود (لغو اجاره بها).

تولم ساختن اقداماتی از این قبیل با مبارزه بی امان علیه بورژوازی موفقیت سیاست بیطرف ساختن را کاملاً تضمین میکند. قدرت دولتی پرولتری باید انتقال به زمینداری کلکتیو را فقط با احتیاط فرلوان و تدریجاً، با نشان دادن نمونه و بدون هیچگونه اعمال زوری نسبت به دهقانان میانه حال انجام دهد.

۵. دهقانان بزرگ (Grossbauern) عبارتند از کارفرمایان سرمایه‌دار در رشته زراعت، که طبق معمول اقتصاد خود را بوسیله چند کارگر اجیر اداره میکنند و آنچه آنها را با دهقانان مربوط میسازد فقط عبارتست از سطح فرهنگی نازل آنان، نحوه زندگی و کار جسمانی شخصی در زمینهای خود. در میان قشرهای بورژوازی، که دشمن آشکار و قطعی پرولتاریای انقلابی هستند، این قشر پر عمده‌ترین آنهاست. توجه عمده احزاب کمونیست در تمام کار خود در ده باید به مبارزه علیه این قشر و رهایی اکثریت زحمتکش و استثمار شونده اهالی روستا از قید نفوذ مسلکی و سیاسی این استثمارگران و نظائر آن معطوف باشد.

پس از آنکه پرولتاریا در شهرها پیروز شد این قشر بطور کاملاً ناگزیری به ابراز همه‌گونه مقاومت و کارشکنی و عملیات مسلحانه آشکار ضد انقلابی می بردارد. لذا پرولتاریای انقلابی باید بپیونگ به تدارک مسلکی و سازمانی نیروهای لازم بپردازد تا این قشر را یکسره خلع سلاح نماید و بموازات سرنگون ساختن سرمایه‌داران در صنایع، بعضی نخستین ابراز مقاومت از طرف قشر مزبور قطعیت‌ترین و بی امان‌ترین و نابود کننده‌ترین ضربت را بر وی وارد سازد و برای این منظور پرولتاریای روستا را مسلح سازد و در ده به تشکیل شورها که در آنجا برای استثمارگران نمیتواند جانی وجود داشته باشد و در آن تفوق پرولترها و نیمه پرولترها باید تأمین باشد بپردازد.

ولی سلب مالکیت حتی در مورد دهقانان بزرگ هم بهیچوجه نمیتواند وظیفه مستقیم پرولتاریای پیروزمند قرار گیرد، زیرا برای اجتماعی کردن چنین زمین‌هایی هنوز شرایط مادی و از آنجمله شرایط فنی و سپس اجتماعی موجود نیست. در موارد جداگانه و احتمالاً استثنائی آن فستهای از قطعه زمینهای آنان ضبط خواهد شد که از آن برای اجاره داری کوچک استفاده میشود و یا برای دهقانان خرده‌پای اطراف ضرورت خاص دارد؛ برای اینان باید همچنین استفاده مجانی از بخشی از ماشینهای کشاورزی متعلق به دهقانان بزرگ و غیره را تحت شرایط معینی تضمین نمود. ولی طبق قاعده کلی، قدرت دولتی پرولتری باید زمینهای دهقانان بزرگ را برای آنها محفوظ دارد و فقط در صورتی آنها را ضبط نماید که در مقابل حکومت زحمتکشان و استثمار شوندگان مقاومت ورزند. تجربه انقلاب پرولتری روسیه، که در آن مبارزه علیه دهقانان بزرگ در نتیجه یکسلسله شرایط مخصوص پیچیده شده و طولانی گردیده است، با وجود این نشان داد که قشر مزبور وقتی در مقابل نشان دادن کوچکترین تلاش برای ابراز مقاومت درس خوبی گرفت، قادر است

داری پیشوای متشکل و مدافعی هستند که برای کمک و رهبری و برای نشان دادن راه صحیح بعد کافی نیرومند و راسخ است. میتوانند بطور قطعی از پرولتاریای انقلابی پشتیبانی کنند.

۴. مفهومی که از لحاظ اقتصادی باید برای دهقانان میانه حاله قائل شد عبارتست از زمینداران کوچکی که ایضاً قطعه زمینهای کوچکی بوجوب حق مالکیت یا اجاره‌داری در اختیار خود دارند، ولی با این وجود قطعه زمینهای مزبور اولاً در شرایط سرمایه‌داری طبق معمول نه تنها هزینه ناچیز خانواده آنانرا تأمین میکند، بلکه به آنها امکان میدهد مازاد معینی هم بدست آورند که میتواند، لاقلاً در بهترین سالها، به سرمایه بدل شود و ثانیاً امکان میدهد که غالباً (مثلاً از هر ۲ یا سه خانوار یکی) به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل شوند. آلبان میتواند نمونه مشخص دهقانان میانه حال در يك کشور سرمایه‌داری پیشرو باشد که در آن، بوجوب آمار سال ۱۹۰۷، در بین گروهی که هر يك از خانوار آن از ۵ تا ۱۰ هکتار زمین دارد، عدده کارگران اجیر کشاورزی قریب يك سوم تمام عدده خانوارهای این گروه است (۱) در فرانسه که نیاتات اختصاصی آن بیش از هر جا تکامل یافته است، مثلاً باغهای انگور، کار بویره فرلوانی را در زمین طلب میکنند، گروه مزبور احتمال می‌رود که در مقیاسی تا اندازه‌ای از اینهم بیشتر از نیروی کار اجیر شده دیگران استفاده میکند.

پرولتاریای انقلابی نمیتواند - لاقلاً برای آینده نزدیک و برای آغاز دوران دیکتاتوری پرولتاریا - این وظیفه را در برابر خود قرار دهد، که قشر مزبور را بجانب خود جلب نماید، بلکه باید باین وظیفه اکتفا ورزد که ویرا بیطرف نگاهدارد یعنی در مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بیطرف سازد. نوسان این قشر بین این دو نیرو ناگزیر است و در آغاز دوران جدید تمایل بیشتر وی در کشورهای تکامل یافته سرمایه‌داری بسوی بورژوازی خواهد بود. زیرا جهان بینی و روحیات مالک منشانه در اینجا تفوق دارد؛ علاقمندی آنها به احتکار و به «آزادی» بازرگانی و مالکیت يك علاقمندی بلاواسطه است؛ تضاد خصمانه با کارگر اجیر جنبه مستقیم دارد. پرولتاریای پیروزمند موجبات بهبود بلاواسطه وضع این قشر را از راه محو اجاره بها و وامهای رهن فراهم خواهد ساخت. حکومت پرولتری در اکثر کشورهای سرمایه‌داری ابدان نباید برانداختن فوری کامل مالکیت خصوصی را عملی نماید و بهر حال خواه در مورد دهقانان کوچک و خواه در مورد دهقانان میانه حال نه تنها

(۱) اینک ارقام دقیق آن: تعداد خانوارهاییکه از ۵ تا ۱۰ هکتار زمین دارند ۶۵۲۷۹۸ (از کل ۵۷۲۶۰۸۲)؛ عدده کارگران اجیر آنها از هر نوع ۴۸۷۷۰۴ است و ۲۰۰۳۶۳۳ کارگر هم که از خود این خانوادهها (Familienangehörige) هستند به آن علاوه میشود. در اتریش طبق آمار ۱۹۰۲ این گروه از ۳۸۳۳۳۱ خانوار مرکب بود که از آنها ۱۲۶۱۳۶ خانوار از کار کارگران اجیر استفاده میکردند؛ عدده کارگران اجیر ۱۴۶۰۴۴ و عدده کارگران متعلق بخانوادهها ۱۲۶۵۹۶۹. تعداد کل این خانوارها در اتریش ۲۸۵۶۳۴۹ بود.

دولتخواهانه دستورهای دولت پرولتری را اجرا کند و حتی دارد، گرچه با کندی فوق العاده، ولی بهر حال برای حکومتی که از هر رنجبری مدافعه مینماید و نسبت به توانگران مفتخور بی امان است، احترام قائل می‌گردد.

شرایط خاصی که در روسیه موجب پیچیدگی و کندی مبارزه پرولتاریای پیروز شده بر بورژوازی با دهقانان بزرگ گردید بطور عمده عبارت از اینست که انقلاب روسیه پس از تحول ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ مرحله مبارزه دموکراتیک عمومی، یعنی مبارزه مبتنی بر اساس بورژوا دموکراتیک را طی می‌کرد که در آن همه دهقانان من حیث المجموع بحد ملاکین مبارزه می‌نمودند؛ سپس این شرایط عبارتست از ضعف فرهنگی و کم بودن عده پرولتاریای شهری و سرانجام عبارتست از فضای پهناور کشور و وضع بسیار بد طرق مواصلاتی. از آنجا که در کشورهای پیشرو این شرایط وقفه آور وجود ندارد، لذا پرولتاریای انقلابی اروپا و آمریکا باید با انرژی بیشتری موجبات پیروزی کامل بر مقاومت دهقانان بزرگ و سلب کامل کوچکترین امکان مقاومتی را از طرف آنان فراهم سازد و این پیروزی را بسی سریعتر، بسی قطعیت و بسی موفقیت آمیزتر بسر انجام خود رساند. این امر ضرورت مبرم دارد، زیرا تا زمانیکه این پیروزی بعد کمال خود نرسیده است توده‌های پرولترهای روستا و نیمه پرولترها و دهقانان خرده یا نمیتوانند قدرت دولتی پرولتری را کاملاً استوار بدانند.

۶. پرولتاریای انقلابی باید بی‌سرنگ و بلا قید و شرط به ضبط کلیه زمینهای ملاکین و زمینداران بزرگ بپردازد، یعنی به ضبط کلیه زمینهای کسانی که در کشورهای سرمایه‌داری بطور مستقیم یا توسط فرمهای خود باستثمار منظم نیروی کار اجیر شده و دهقانان خرده‌پا (و اغلب حتی دهقانان میانه حال) در نقاط حول و حوش خود متوسل میشوند و هیچگونه شرکتی در کار جسانی ندارند و اکثراً از دودمان فئودال‌ها هستند (اشراف در روسیه، آلمان، مجارستان، سینورهای اچیا شده در فرانسه، لردها در انگلستان و برده‌داران سابق در آمریکا) یا به ماکنات‌های سرمایه‌مالی که بالاخص ثروتمند شده‌اند، تعلق دارند و یا آمیزه‌ای از هر دو کاتگوری این استثمارگران و مفتخوران هستند.

در صفوف احزاب کمونیست تبلیغ برای جبران خسارت زمینداران بزرگی که زمینهایشان ضبط میشود و یا جبران این خسارت بهیچوجه مجاز نیست، زیرا در شرایط کنونی اروپا و آمریکا این عمل در حکم خیانت به سوسیالیسم و تحویل باج جدیدی بهوش توده‌های زحمتکش و استثمار شونده است که بیش از همه از جنگی که موجب تکثیر عده میلیونرها و پر کردن کیسه‌های آنان شده است، آسیب دیده‌اند.

و اما در مورد شیوه بهره برداری از زمینی که پرولتاریای پیروزمند از زمینداران بزرگ ضبط کرده است، باید گفت که در روسیه، به‌اعت عقب ماندگی اقتصادی آن در اکثر موارد این زمینها تقسیم شد و برای استفاده در اختیار دهقانان گذارده شد و فقط در موارد نسبتاً نادری مؤسساتیکه اقتصاد شوروی نامیده میشود حفظ گردیده که دولت پرولتری به حساب خود آنها را اداره میکند و بدین

ترتیب کارگران اجیر سابق را به کارکنان مجری دستور دولت و به اعضاء شوراهائی تبدیل میکند که امور کشور را اداره مینمایند. انترناسیونال کمونیستی برای کشورهای سرمایه‌داری پیشرو این موضوع را صحیح می‌شمرد که آنها حفظ مؤسسات بزرگ کشاورزی را مقدم بدانند و آنرا طبق نمونه مؤسسات اقتصاد شوروی در روسیه اداره نمایند. ولی اشتباه فاحشی است هر آینه در بکار بردن این قاعده مبالغه شود و یا اینکه در همه جا بطور یکتواخت بکار برده شود و هرگز اجازه داده نشود که بخشی از زمینهای سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت شده مجازاً به دهقانان خرده یا گاهی هم به دهقانان میانه حال نقاط اطراف واگذار گردد.

اولاً اعتراضی که طلق معقول باین موضوع میشود و در آن به مزیت تکنیکی زراعت بزرگ اشاره میگردد اغلب عبارتست از خلط يك حقیقت تئوریک بی چون و چرا با بدترین ایورتونیسیم و خیانت نسبت به انقلاب. بخاطر موفقیت این انقلاب، پرولتاریا حق ندارد از يك تنزل موقت سطح تولید مضایقه کند. همانگونه که بورژوازی که دشمن برده‌داری در آمریکای شمالی بود از تنزل موقت سطح تولید پنبه که جنگ داخلی سالهای ۱۸۶۳-۱۸۶۵ موجب آن گردیده بود، مضایقه نکرد. آنچه برای بورژواها مهم است تولید بخاطر تولید است، برای اهالی زحمتکش و استثمار شونده هم مهمترین مطلب عبارتست از سرنگون ساختن استثمارگران و تأمین شرایطی که به رنجبران اجازه دهد برای خود کار کنند نه برای سرمایه‌دار. تأمین پیروزی پرولتری و پایداری این پیروزی وظیفه نخستین و اساسی پرولتاریاست. و پایداری حکومت پرولتری هم بدون بیطرف ساختن دهقانان میانه حال و تأمین پشتیبانی بخش بسیار مهم و یا خود تمامی دهقانان خرده یا محالست.

ثانیاً نه تنها ارتقاء، بلکه حتی حفظ تولید بزرگ در زراعت مستلزم وجود پرولتر روستائی است، که کاملاً تکامل یافته و دارای آگاهی انقلابی باشد و مکتب حرفه‌ای و سیاسی-تشکیلاتی معتبری را گنراندند باشد. هر جا که هنوز این شرط وجود ندارد یا امکان این نیست که برای پیشرفت مقصود زمام امور بدست کارگران صنعتی آگاه و صلاحیتدار سپرده شود، در آنجا تلاش برای مبادرت عجولانه به اینکه دولت اداره امور زمینهای بزرگ را خود بعهده گیرد فقط ممکن است حکومت پرولتری را بد نام سازد و در چنین جایی بهنگام تشکیل مؤسسات «اقتصاد شوروی» حتماً باید نهایت احتیاط را مراعات نمود و به محکمترین نحوی برای اینکار تدارک دید.

ثالثاً در کلیه کشورهای سرمایه‌داری و حتی در پیشروترین این کشورها، هنوز بقایای نظامات قرون وسطائی بر جای مانده است بدینمعنی که زمینداران بزرگ دهقانان خرده پای نقاط اطراف را از طریق نیمه بیگاری استثمار مینمایند، از اینقبیل است (۲) Institute در آلمان، (۳) metayers در فرانسه، اجازه داران حصه کار در ایالات

(۲) اجازه داران، مترجم.

(۳) حصه کاران، مترجم.

متحد آمریکا (نه تنها سیاه پوستان که در اکثر موارد در جنوب ایالات متحده در معرض این استثمار قرار می‌گیرند بلکه گاهی سفید پوستان نیز عیناً بدین شیوه استثمار میشوند). در چنین مواردی دولت پرولتری حتماً باید زمینهایی را که در اجاره دهقانان خرده پا است مجاناً در اختیار این اجاره‌داران بگذارد، زیرا پایه اقتصادی و تکنیکی دیگری وجود ندارد و نمیتوان آنرا فی الفور ایجاد کرد.

ابزار زراعتی املاک بزرگ حتماً باید ضبط شوند و بندگان همگانی دولت در آیند ولی باین شرط حتی که پس از آنکه زمینهای بزرگ دولتی از این ابزار تأمین گردیدند دهقانان خرده پای اطراف بتوانند مجاناً و با مراعات شرایطیکه دولت پرولتری تعیین کرده است، از آنها استفاده نمایند.

اگر پس از انقلاب پرولتری در اوایل کار نه تنها ضبط فوری املاک زمینداران بزرگ، که سران ضد انقلاب هستند و تمام اهالی روستائی را بیرحمانه در معرض ستم قرار میدهند، بلکه طرد یکسره آنها و منع آزادی مسافرت برای آنها نیز، ضرورت مسلم دارد، ولی بتسریح که حکومت پرولتری نه تنها در شهرها، بلکه در دهات نیز استوار میگردد، حتماً باید بطور سیستماتیک کوشش نمود که نیروهای موجود در این طبقه که دارای تجربیات گرانبها و معلومات و استعداد تشکیلاتی هستند برای ایجاد زراعت بزرگ سوسیالیستی (تحت کنترل مخصوص کارگران کمونیست کاملاً مورد اعتماد) استفاده شود.

۷. پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری و استواری سوسیالیسم را فقط وقتی میتوان تأمین شده دانست که قدرت دولتی پرولتری، پس از در هم شکستن قطعی هرگونه مقاومت استثمارگران و تأمین ثبات قطعی برای خود و تابع ساختن همه به خود، تمام صنایع را بر اساس تولید بزرگ کلکتیو و بر پایه تکنیکی نوین (مبتنی بر الکتریفیکاسیون کلیه اقتصاد) تجدید سازمان دهد. فقط این امر است که امکان کمک اساسی فنی واجتماعی را از طرف شهر به دهات عقب مانده ویراکنده بنحوی فراهم خواهد ساخت که این کمک یک پایه مادی برای ارتقاء عظیم سطح بهره دهی کار زراعتی و بطور کلی کار کشاورزی بوجود آورد و بدینوسیله کشاورزان کوچک را تشویق نماید که پس از دیدن نمونه بخاطر نفع شخصی خود بزراعت بزرگ کلکتیو و ماشینی بپردازند. این حقیقت تئوریک بیچون و چرا، که تمام سوسیالیستها لفظاً آنرا تصدیق دارند، عملاً توسط اپورتونیسیم، که هم در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد و هم در بین پیشوایان مستقل‌های آلمان و انگلیس و هم در بین لونیستیهای فرانسه و غیره حکمفرماست، تحریف میگردد. این تحریف بدینسان انجام میگیرد که توجه را به آینده نسبتاً دور و درخشان و فریبنده معطوف میدارند، یعنی توجه را از وظائف مبرم انتقال دشوار و مشخص به این آینده و نزدیک شدن به آن منحصر میدارند. عملاً این امر از راه موعظه سازشکاری با بورژوازی و «صلح اجتماعی»، یعنی خیانت کامل به پرولتاریا انجام میگیرد که اکنون در شرایط ویرانی و فقر بیسابقه‌ایکه همه جا در اثر جنگ بوجود آمده است و در عین حال در شرایط افزایش بیسابقه

ثروتمندی و گستاخی یکمشت میلیونر که همان جنگ موجب آنست، مبارزه مینماید.

همانا در ده است که امکان واقعی موجود برای مبارزه موفقیت‌آمیز در راه سوسیالیسم اینجا مینماید که اولاً همه احزاب کمونیست پرولتاریای صنعتی را طوری تربیت نمایند که بلزوم جانفشانی و آمادگی برای تن در دادن به فداکاری بخاطر سرنگون نمودن بورژوازی واستوار ساختن حکومت پرولتری بی برد، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا معنایش آنست که پرولتاریا بتواند تمام توده‌های زحمتکش و استثمار شونده را بدنیال خود ببرد و نیز پیشاهنگ بتواند برای این منظور به حد اکثر فداکاری و قهرمانی تن در دهد؛ ثانیاً برای احراز موفقیت لازمست که توده زحمتکش ده که پیش از همه مورد استثمار است در نتیجه پیروزی کارگران، به بهبود فوری و فراوانی در وضع خود بحساب استثمارگران نائل آید، زیرا بدون این امر پشتیبانی ده از پرولتاریای صنعتی تأمین نیست و ضمناً بدون این امر وی نخواهد توانست خواربار شهرها را تأمین نماید.

۸. دشواری عظیم امر شکل و تربیت توده‌های زحمتکش کشاورزی برای مبارزه انقلابی، توده‌هایی که سرمایه‌داری آنها را در شرایط بسیار ذلت بار و پراکنده و اغلب وابستگی نیمه قرون وسطائی قرار داده است، از احزاب کمونیست خواستار توجه خاصی نسبت به امر مبارزه اعتصابی در ده و پشتیبانی مجدد از اعتصابات توده‌های پرولترها و نیمه پرولترهای کشاورزی و بسط همه جانبه این اعتصابات است. تجربه انقلابهای روس در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، که تجربه آلمان و سایر کشورهای پیشرو اکنون آنرا تأیید کرده و گسترش داده است، نشان میدهد که فقط مبارزه اعتصابی بسط یابنده توده‌های (که در شرایط معینی دهقانان خرده پای ده نیز میتوانند و باید بدان جلب گردند) قادر است خود روستائی را در هم شکند و شعور طبقاتی توده‌های استثمار شونده ده را بیدار کند و آنها را بلزوم شکل طبقاتی واقف گرداند و اهمیت اتحاد آنرا با کارگران شهری با وضوح کامل و عملاً در برابر آنان آشکار سازد.

کنگره انترناسیونال کمونیستی بر ناصیه آن سوسیالیست‌هایی که نه تنها قادرند به مبارزه اعتصابی در ده با نظری لاقیدانه بنگرند، بلکه از نقطه نظر خطر کاهش تولید محصولات مورد مصرف حتی علیه چنین مبارزه‌ای بر خیزند (نظیر ل. کائوتسکی)، داغ غرر و خیانت میزند. متأسفانه چنین سوسیالیست‌هایی نه تنها در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد وجود دارند، بلکه در بین سه حزب بویژه مهم اروپا نیز که از این انترناسیونال بیرون آمده‌اند، یافت میشوند. هیچگونه برنامه و اظهارات مطمئن دارای هیچگونه ارزشی نخواهد بود، هر آینه این واقعیت در عمل و کردار ثابت نشده باشد که کمونیستها و پیشوایان کارگری قادرند تکامل انقلاب پرولتاریا و پیروزی آنرا از هر چیزی در عالم بالاتر بدانند و بخاطر آن قادرند به شاقترین فداکاریها تن در دهند، زیرا جز این راه جاره و نجات از قحطی و ویرانی و جنگهای جدید امپریالیستی وجود ندارد.

ضمناً باید متذکر شد که پیشوایان سوسیالیسم قسیمی و

طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی

(۳۱۸)

(برای دومین کنفرانس بین‌المللی کمونیستی)

نمایندگان کارگران اشراف منش، که اکنون اغلب گفشت‌های لفظی نسبت به کمونیسم مینمایند و یا حتی برای حفظ حیثیت خود در میان تودمعی کارگری که سرعت انقلابی میشوند، لفظاً به کمونیسم می‌پیوندند، باید برای اثبات وفاداری خود نسبت به امر پرولتاریا و لزوم لحاظ نمودنشان برای تصدی مشاغل مسئولیتدار در آنچنان رشته‌ای از کار که تکامل شعور انقلابی و مبارزه انقلابی در آن شدیدتر از هر رشته‌ای انجام می‌گیرد و مقاومت زمینداران و بورژوازی (دهقانان بزرگ، کولاکها) شدیدتر از همه جاست و تفاوت بین سوسیالیست سازشکار و کمونیست انقلابی بارزتر از هر جا متجلی است، مورد آزمایش قرار گیرند.

۹. احزاب کمونیست باید تمام مساعی خود را بکار برند تا بتوانند هر چه زودتر در دهات به تشکیل شوراهای نمایندگان، در توبت اول از کارگران اجیر و نیمه پرولتورها، بپردازند. فقط در صورتیکه شوراها با مبارزه اعتصابی توده‌ای و با طبقه‌ای که بیش از همه در معرض ستم قرار دارد مربوط باشند، قادرند مأموریت خود را انجام دهند و بحدی تحکیم کردند که بتوانند دهقانان خرده پا را تابع نفوذ خود سازند (و سپس در صفوف خود داخل نمایند). ولی اگر مبارزه اعتصابی هنوز بسط نیافته و استعداد پرولتاریای کشاورزی برای شکل، خواه بعلت گرانباری ستم زمینداران و دهقانان بزرگ و خواه بعلت عمم پشتیبانی کارگران صنعتی و اتحادیه‌های آنان، ضعیف باشد، آنگاه تشکیل شوراهای نمایندگان در ده مستلزم آن خواهد بود که اقلاً از طریق تشکیل حوزه‌های کوچک کمونیستی و از طریق تبلیغات مجدانه ایکه خواستهای کمونیسم را بزبانی فوق العاده ساده بیان نماید و این خواستها را با نشان دادن نمونه مظاهر بارز استثمار و ستم توضیح دهد و نیز از طریق اعزام سیستماتیک کارگران صنعتی به دهات و غیره تدارکات طولانی دیده شود.

تاریخ نگارش آغاز ماه ژوئن سال ۱۹۲۰

تاریخ انتشار ژوئیه سال ۱۹۲۰

و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم

روسی، جلد ۳۱، ص ۱۲۶-۱۴۱

در حالیکه طرح زیرین تزه‌های مربوط به مسئله مستعمراتی و ملی را، که بدومین کنفرانس بین‌المللی اختصاص دارد، در معرض بحث رفقا میگذارم، می‌خواستم از همه رفقا و از آنجمله از رفقای که اطلاعات مشخصی در باره یکی از این مسائل بسیار بفرنج دارند خواهش کنم نظر خود یا اصلاحات یا اضافات و یا توضیحات مشخص خود را در نهایت اختصار (که از ۲-۳ صفحه تجاوز نکند) بویژه در مورد نکات ذیل پیشنهاد نمایند:

تجربه اتریش.

تجربه مربوط به لهستان و یهودیها و تجربه اوکرائین.

آلزاس - لرن و بلژیک.

ایرلند.

مناسبات دانمارک و آلمان، مناسبات ایتالیا و فرانسه و ایتالیا و اسلاوها.

تجربه بالکان.

ملل خاور زمین.

مبارزه با یان اسلاویسم.

مناسبات در قفقاز.

جمهوری باشقرستان و جمهوری تاتارستان.

قرقیزستان.

ترکستان و تجربه آن.

سیاه پوستان در امریکا.

مستعمرات.

چین - کره - ژاپن.

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰ ن. لنین

۱. خاصیت جیلی دموکراسی بورژوازی، بنا بر طبیعتی که دارد، این است که موضوع برابری بطور اعم و از آنجمله برابری ملی را بشیوه‌ای انتزاعی یا صوری مطرح نماید. دموکراسی بورژوازی تحت عنوان برابری شخصیت انسانی بطور اعم برابری صوری یا قضائی مالک و پرولتر، استثمارگر و استثمار شونده را اعلام مینماید و بدینسان طبقات ستمکش را به فاحش ترین نحوی میفرید. اندیشه برابری، که خود انعکاسی از مناسبات تولید کالائی است توسط بورژوازی به بهانه برابری باصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می‌کردد. مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارتست از خواست محو طبقات.

۲. حزب کمونیست، که مظهر آگاه مبارزه پرولتاریا در راه برافکندن یوغ بورژوازیست، بر وفق وظیفه اساسی خود برای مبارزه

سیاست عملی ساختن اتحاد کاملاً محکم همه جنبش‌های رهائی بخش ملی و مستعمراتی با روسیه شوروی را اجرا نمود و شکلهای این اتحاد را مطابق با درجه تکامل جنبش کمونیستی در بین پرولتاریای هر کشور و یا جنبش رهائی بخش بورژوا دموکراتیک کارگران و دهقانان در کشورهای عقب مانده یا در بین ملیتهای عقب مانده تعیین کرد. ۷. فدراسیون عبارتست از شکل انتقال به وحدت کامل زحمتکشان ملل گوناگون. هم اکنون فدراسیون عملاً صلاح بودن خود را خواه در مورد مناسبات جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه با سایر جمهوریهای شوروی (مجارستان، فنلاند و لاتوی در سابق و آذربایجان و اوکراین در حال حاضر) و خواه در داخل جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در مورد ملیتهائی که سابقاً نه موجودیت دولتی داشتند و نه خود مختاری (مثلاً جمهوریهای خود مختار باشقیرستان و تاتارستان در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، که در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ تشکیل شده‌اند)، آشکار ساخته است.

۸. وظیفه کمینترن در این مورد عبارتست از تکامل آتی این فدراسیون‌های جدید که بر اساس نظام شوروی و جنبش شوروی پدید می‌آیند، و نیز بررسی و واریسی تجربه آنها. در عین تصدیق اینکه فدراسیون شکل انتقال به وحدت کامل است، باید برای نیل به اتحاد فدراتیوی هر چه محکمتری کوشید و مراتب زیر را در نظر داشت: اولاً عدم امکان حفظ موجودیت جمهوریهای شوروی که در احاطه دول امپریالیستی تمام جهان و آنها دولی از لحاظ نظامی برانطباق‌ناپذیرتر هستند، بدون اتحاد محکم جمهوریهای شوروی؛ ثانیاً ضرورت اتحاد اقتصادی محکم جمهوریهای شوروی، که بدون آن نمیتوان نیروهای مولده را که بتوسط امپریالیسم ویران شده احیاء نمود و رفاه مادی زحمتکشان را تامین کرد؛ ثالثاً گرایش بسوی ایجاد اقتصاد جهانی واحدی، که توسط پرولتاریای همه ملل طبق یک نقشه عمومی تنظیم میگردد، گرایشی که در همان دوران سرمایه‌داری باوضوح کامل بروز نموده و در دوران سوسیالیسم بدون شک باید بتکامل آن ادامه داده شود و به سرانجام کامل برسد.

۹. در رشته مناسبات داخلی کشور، سیاست ملی کمینترن نمیتواند بتصدیق خشک و خالی و صوری و صرفاً دکلاراتیو تساوی حقوق ملل، که متضمن هیچگونه تعهد عملی نیست، اکتفا ورزد؛ دموکراتهای بورژوا-اعم از اینکه آشکارا خود را چنین بنامند و یا اینکه عنوان سوسیالیست را، نظیر سوسیالیستهای انترناسیونال دوم، یرده ساتری برای خود قرار دهند،- به چنین تصدیقی اکتفا می‌ورزند.

احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی خود، خواه از پشت تریبون پارلمان و خواه در خارج آن- نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری، یعنی عملی را که علی‌رغم قوانین اساسی دموکراتیکه آنان انجام میگیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه همچنین باید اولاً بطور دائم نوضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تامین نماید و برای اینکار ابتدا پرولترها و سپس تمام توده زحمتکشان را در مبارزه علیه بورژوازی متحد

علیه دموکراسی بورژوازی و افشاء اکاذیب و سالوسی آن، باید در مورد مسئله ملی نیز آنچه را که در رأس مسائل قرار میدهد اصول انتزاعی و صوری نبوده بلکه عبارت باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی؛ ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستکشی یعنی زحمتکشان و استثمار شوندهگان از مفهوم کلی منافع ملت بطور اعم که عبارتست از منافع طبقه حاکمه؛ ثالثاً بهیمنان صریحاً مجزا ساختن ملل ستکشی، وابسته و نامتساوی الحقوق از ملل ستکشی، استثمارگر، کامل الحقوق بر خلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیک که بوسیله آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیزی از کشورهای سرمایه‌داری پیشرو و بسیار ثروتمند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایه‌دالی و امپریالیسم است، پرده پوشی می‌کند.

۳. جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ کذب عبارت پردازیهای بورژوا دموکراتیک را با روشنی خاصی در برابر همه ملل و در برابر طبقات ستکشی همه جهان آشکار ساخت و عملاً نشان داد که قرار داد ورسای، که از طرف دموکراسیهای باختریه کدانی تحمیل شده است آنچنان زور گوئی نسبت به ملل ضعیف است که از قرار داد برست لیتفسک هم، که از طرف یونکرهای آلمانی و قیصر آلمان تحمیل شده بود، وحشیانه‌تر و رذیله‌تر میباشد. جامعه ملل و تمام سیاست پس از جنگ کشورهای آنتانت بنحوی از اینهم روشنتر و صریحتر این حقیقت را فاش می‌سازد و همه جا مبارزه انقلابی خواه پرولتاریای کشورهای پیشرو و خواه کلیه توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمرات و وابسته را تشدید مینماید و ورشکستگی اوام ملی-خرده بورژوازی را در مورد امکان همزیستی صلح آمیز و برابری ملل در شرایط سرمایه‌داری، تسریع میکند.

۴. از احکام اساسی فوق چنین نتیجه میشود که در رأس تمام سیاست کمینترن در مورد مسئله ملی و مستعمراتی باید نزدیک شدن پرولترها و توده‌های زحمتکش همه ملل و کشورها برای مبارزه انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن ملاکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیک شدن است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن محو ستگری ملی و عدم تساوی حقوق ممکن نیست، تضمین مینماید

۵. اوضاع و احوال سیاسی جهانی اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمام حوادث سیاست جهانی ناگزیر در پیرامون یک نکته مرکزی دور میزند که عبارتست از مبارزه بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یکطرف جنبشهای شوروی کارگران پیشرو کلیه کشورها و از طرف دیگر همه جنبشهای رهائی بخش ملی مستعمرات و خلفهای ستکشی را، که از روی تجربه تلخ خود یقین حاصل مینمایند که راه نجات دیگری بجز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، در پیرامون خود مجتمع می‌سازد.

۶. بنابراین در حال حاضر نمیتوان به تصدیق خشک و خالی یا اعلام لزوم نزدیکی زحمتکشان ملل گوناگون اکتفا ورزید، بلکه باید

میکند؛ قانیا تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل الحقوق (مثلاً ایرلند یا سپاهان آمریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند.

همون این شرط بویژه مهم اخیر، مبارزه علیه استعماری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه شهری دروغین باقی خواهد ماند. همانگونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده مینمائیم.

۱۰. قبول انترناسیونالیسم در گفتار و تعویض آن در کردار در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی و کار عملی با ناسیونالیسم خرده بورژوازی و پاسیفیسم. عادیترین پدیده ایست که نه تنها در بین احزاب انترناسیونال دوم، بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده‌اند و حتی چه بسا در بین آن احزابی که اکنون خود را کمونیست می‌نامند، مشاهده میشود. مبارزه با این بلا یعنی با ریشه‌دارترین خرافات ملی خرده بورژوازی، به نسبتی که وظیفه تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری موجود در یک کشور که قادر به تعیین سیاست جهانی نیست) به دیکتاتوری بین‌المللی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا لا اقل در چند کشور پیشرو، که قادر است در سرپای سیاست جهانی تأثیر قاطع داشته باشد) مبرمتر میگردد. بهمان نسبت بیشتر در سطح اول قرار میگیرد. آنچه که ناسیونالیسم خرده بورژوازی آنرا انترناسیونالیسم اعلام میکند قبول تساوی حقوق ملل است و پس (صرف نظر از لفظی بودن) صرف این قبول، در حالی که خود خواهی ملی را تمام و کمال محفوظ نگاه میدارد. ملی انترناسیونالیسم پرولتاری خواستار آنستکه اولاً مصالح مبارزه پرولتاری در یک کشور تابع مصالح این مبارزه بین‌المللی جهانی باشد؛ قانیا خواستار آنستکه ملتی که در راه پرورزی پر بورژوازی میکوشد قادر و آماده باشد بخاطر سرنگون ساختن سرطانی بین‌المللی به بزرگترین فداکارهای ملی تن در دهد.

بدین طریق، در کشورهایی که اکنون کاملاً سرمایه‌داری شده‌اند و دلرای احزاب کارگری واقعاً پیشاهنگ پرولتاریا هستند، مبارزه علیه تعریف اپورتونیستی و پاسیفیستی خرده بورژوا نشانده مفهوم و سیاست انترناسیونالیسم نخستین و مهمترین وظیفه است.

۱۱. در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب ماندگی بیشتری هستند و مناسبات فئودالی یا پاتریارکال و مناسبات دهقانی-پاتریارکال در آنها نفوذ دارد، باید بویژه این نکات را در نظر داشت: نخست، لزوم کمک همه احزاب کمونیست به جنبش‌هایی بخش بورژوازی-دموکراتیک در این کشورها؛ وظیفه بدل مجدانه‌ترین کمکها در وهله اول بمهده کارگران آن کشوریست که ملت عقب مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابسته آنست.

دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطائی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند.

سوم، لزوم مبارزه علیه پان اسلام و جریان‌های نظیر آن، که میکوشند جنبش‌های بخش ضد امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تمکیم موقیبت خان‌ها و ملاکین و آخوند‌ها و غیره توأم سازند.

چهارم، لزوم پشتیبانی از جنبش‌های اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب مانده برضد ملاکین و زمینداران بزرگ و برضد هرگونه مظاهر

یا بقایای فئودالیسم و کوشش برای دادن انقلابیترین جنبه‌ها به جنبش دهقانی در عین عملی ساختن اتحاد حتی الامکان محکمتر پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و بطور کلی در کشورهای عقب مانده؛ بویژه لزوم تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ما قبل سرمایه‌داری در آنها تسلط دارد از راه تشکیل شوراهای زحمتکشانه و غیره مبانی اساسی نظام شوروی بکار گذارده شود؛

پنجم، لزوم مبارزه قطعی علیه تنابلی که میکوشد به جریان‌های رهائی بخش بورژوازی دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیسم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش ملی بورژوازی-دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که عناصر احزاب پرولتاری آینده، که کمونیست بودن آنها فقط عنوان نباشد در کلیه کشورهای عقب مانده متحد گردند و با روح درک وظائف خاص خود، یعنی وظائف مربوط به مبارزه علیه جنبش‌های بورژوازی دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوازی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آنها قیامیزد و استقلال جنبش پرولتاری را، حتی در نطفه‌های ترین شکل آن، بی چون و چرا محفوظ دارد؛

ششم، لزوم توضیح و افشای پیوسته آن فریبی که دول امپریالیستی بطور سیستماتیک بدان متوسل میشوند در برابر وسیعترین توده‌های زحمتکش همه کشورها و بویژه کشورهای عقب مانده؛ دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل دولت‌های دارای استقلال سیاسی، دولت‌هایی تشکیل میدهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابسته آنها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه نجات دیگری جز اتحاد جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.

۱۲. ستگری دهرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف در بین توده‌های زحمتکش کشورهای متکشد نه تنها بغض و کینه، بلکه حس عدم اعتمادی هم نسبت به ملل متکشد بطور کلی و از آنجمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است. خیانت رژیم‌ها اکثریت پیشوایان رسی این پرولتاریا نسبت به سوسیالیسم در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۹ یعنی هنگامیکه دفاع از «حق» بورژوازی خودی، به ستگری بر مستعمرات و غارت کشورهایی که وابستگی مالی داشتند، بشیوه سوسیال شونیستی با شعار «دفاع از میهن» پرده پوشی میشد، نمیتوانست این بی اعتمادی کاملاً مشروع را تشدید ننماید، از طرف دیگر هر قدر کشوری عقب مانده‌تر باشد، بهمان نسبت تولید زراعتی کوچک، مناسبات پاتریارکال و دور افتادگی، که ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص عمیقترین خرافات خرده بورژوازی، یعنی خرافات خود خواهی ملی و تنگ نظری ملی میگردد، شدیدتر است. از آنجا که این خرافات فقط پس از محو امپریالیسم و سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب مانده محو خواهد شد، لذا سر زوال این خرافات نمیتواند یک سیر بسیار بطئی نباشد. از اینجاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها موظف

دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی

است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلقهائی که طی مدتی طولانی تر از همه تحت ستم بوده‌اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و بهمینسان هم موظف است به‌منظور از بین بردن سریعتر بی اعتمادی و خرافات مذکور به گذشته‌های معینی تن در دهد. بدون مجاهدت دلاطلبانه پرولتاریا و سپس همچنین کلیه توده‌های زحمتکش همه کشورها و ملل همه جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست امر پیروزی بر سرمایه‌داری با احراز موفقیت بانجام رسد.

تاریخ انتشار: ژوئن سال ۱۹۲۰

و. ای. لینن. کلیات آثار. چاپ چهارم روسی.

جلد ۲۱، ص ۱۲۲-۱۲۸.

روز ۷ اوت دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی پایان رسید. از هنگام تأسیس این انترناسیونال یکسال و اندی میگذرد ولی طی این دوره کوتاه موفقیت‌های عظیم و قاطعی بدست آمده است. یکسال پیش در نخستین کنگره فقط پرچم کمونیسم بر افراشته شد که در پیرامون آن میبایست قوای پرولتاریای انقلابی گرد آیند؛ بر ضد انترناسیونال دوم، یا انترناسیونال زرد، که سوسیال خائنین یعنی کسانی را متحد مینماید که علیه پرولتاریا به بورژوازی پیوسته اند و علیه انقلاب کارگری با سرمایه‌داران در اتحادند، اعلام جنگ گردید.

اینکه طی این یکسال چه موفقیت عظیمی بدست آمده است ضمناً از اینجا پیداست که رشد هواخواهی نسبت به کمونیسم در بین توده‌های کارگر بهترین احزاب اروپائی و امریکائی متعلق به انترناسیونال دوم، یعنی حزب سوسیالیست فرانسه، احزاب مستقله آلمان و انگلستان و حزب سوسیالیست امریکا را وادار نمود از انترناسیونال دوم خارج گردند.

هم اکنون در کلیه کشورهای جهان بهترین نمایندگان کارگران انقلابی به هواخواهی کمونیسم و حکومت شوراهای و دیکتاتوری پرولتاریا برخاسته‌اند. هم اکنون در کلیه کشورهای پیشرو اروپا و امریکا احزاب کمونیست یا گروه‌های کمونیستی کثیرالعده وجود دارند. در کنگره‌ای که روز ۷ اوت پایان رسید نه تنها بیشترین پیشرو انقلاب پرولتری، بلکه نمایندگان سازمانهای معکم و نیرومندی هم که با توده‌های پرولترها ارتباط دارند، صفوف خود را متحد ساختند. ارتش جهانی پرولتاریای انقلابی-اینست آنچه که اکنون پشتیبان کمونیسم است، اینست آنچه که در کنگره پایان یافته، سازمان خود و برنامه عمل واضح و دقیق و مفصل خود را بدست آورد.

کنگره از این موضوع امتناع درزید که احزابی را، که نظیر احزاب نامبرده خارج شده از انترناسیونال دوم یا زرد، هنوز نمایندگان متنفذ فاشیسم، سوسیال خیانت پیشگی و اپورتونیسم را در صفوف خود حفظ نموده‌اند فوراً به صفوف انترناسیونال کمونیستی بپذیرد. کنگره ضمن یکسلسله قطعنامه‌های کاملاً صریح هر نوع راهی را برای اپورتونیسم سد کرد و گست کامل با آنها خواستار گردید. و اطلاعات بالاتر دیدی که در کنگره اعلام گردید، نشان داد که توده‌های کارگر با ما هستند و اپورتونیستها اکنون دیگر بطور قطعی مغلوب خواهند شد.

کنگره اشتباهات کمونیستهای برخی از کشورها را بر طرف نمود که میخواستند حتماً از پیچیده بروند و منکر لزوم کار در پارلمانهای بورژوازی و اتحادیه‌های ارتجاعی و کار در تمام آن جاهائی بودند که میبایست کارگر در آنها وجود دارد و این کارگران هنوز

وظیفه سازمانهای جوانان

(سخنرانی در سومین کنفرانس کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه)
۲ اکتبر سال ۱۹۲۰

(کنفرانس لندن را با هلهله شورانگیز استقبال نمود.) رفقا، من میخواستم امروز در موضوع چگونگی وظائف اساسی سازمان جوانان کمونیست و بدینسانیت در باره اینکه سازمانهای جوانان در جمهوری سوسیالیستی بطور کلی باید چگونه باشد، صحبت کنم.

روی این مسئله بویژه از آنجهت باید مکت نمود که از لحاظ معنی میتوان گفت همانا جوانانند که وظیفه واقعی ایجاد جامعه کمونیستی را در پیش دارند، زیرا واضحست که نسل کارکنانی که در جامعه سرمایه‌داری تربیت شده‌اند، در بهترین حالات میتوانند وظیفه انهدام میانی هستی کهنه سرمایه‌داری یعنی هستی مبتنی بر استثمار را، انجام دهند. این نسل در بهترین حالات خواهد توانست وظیفه ایجاد آنچنان نظام اجتماعی را انجام دهد که به پرولتاریا و طبقات رنجبر کمک نماید تا حکومت را در دست خود نگاهدارند و بنیاد استواری بوجود آورند که فقط نسلی میتواند بر روی آن ساختمان کند که در شرایط جدید و در اوضاع و احوالی بکار پرداخته باشد که در آن مناسبات استثمارگرانه بین افراد وجود نداشته باشد.

لذا، وقتی وظائف جوانان از این نقطه نظر مورد بررسی قرار میگیرد، باید بگویم که این وظائف جوانان را بطور اعم و وظائف سازمانهای جوانان کمونیست و هرگونه سازمانهای دیگری را بطور اخص میتوان با يك کلمه بیان داشت: وظیفه عبارتست از آموختن، واضحست که این تنها «يك کلمه» است و هنوز مسائل عمده و بسیار حیاتی پاسخ نمی‌دهد، که چه چیز باید آموخت و چگونه باید آموخت؟ و حال آنکه اینجا تمام مطلب برسر آنستکه، به‌مراه دیگرگون ساختن جامعه کهنه سرمایه‌داری، تعلیم و تربیت و آموزش نسلهای جوان نیز که جامعه کمونیستی را بنا خواهند نمود نمیتوانند بحالت سابق باشد. تعلیم و تربیت و آموزش باید از آن مصالحی منشا گیرد که جامعه کهنه برای ما باقی نهاده است. ما میتوانیم کمونیسم را فقط با آن مجموعه معلومات و سازمانها و مؤسسات و با آن ذخیره قوا و وسائل انسانی بنا نمائیم که از جامعه کهنه برای ما باقی مانده است. فقط در صورت دیگرگون ساختن اساسی امر تعلیم و تشکل و تربیت جوانان ما خواهیم توانست باینمقصود نائل آئیم که نتیجه مساعی نسل جوان ایجاد جامعه‌ای باشد بدون هیچگونه شباهتی با جامعه کهنه، یعنی عبارت باشد از جامعه کمونیستی. بدینجهت ما باید مفصلاً روی این مسئله مکت نمائیم که چه چیزی را باید بجوانان بیاموزیم و جوانان، هر آینه واقعا بخوانند خود را شایسته عنوان جوانان کمونیست نشان دهند، چگونه باید بیاموزند و چگونه باید آنها را آماده نمود تا بتوانند ساختمان آنچه را که ما آغاز کرده‌ایم تکمیل نمایند و بانجام برسانند.

توسط سرمایه‌داران و نوکرانشان که از محیط کارگری بر خاسته‌اند یعنی توسط اعضا انترناسیونال دوم یا زرد، تحقیق میگردند.

کنفرانس آنچنان اتحاد و انضباطی در صفوف احزاب کمونیست سراسر جهان پدید آورد، که نظیرش هرگز در سابق دیده نشده است و وجود آن به پیشاهنگ انقلاب کارگری امکان خواهد داد باگامهای هفت فرسنگی بسوی هدف با عظمت خویش، یعنی بر افکندن یوغ سرمایه، به پیش رود.

کنفرانس ارتباط با جنبش زنان را، در سایه تشکیل همزمان کنفرانس بین المللی زنان کارگر، تحکیم خواهد بخشید.

گروهها و احزاب کمونیست خاور زمین و کشورهای مستعمرات و وابسته نیز، که مورد غارت ددمنشانه و تحت ستم و اسارت اتحاد متدندانها مال غارتگر هستند، در کنفرانس نمایندگی داشتند. هر آینه کارگران در مبارزه خود علیه سرمایه اروپا و امریکا با صدعا میلیون یرده مستعمراتی که تحت ستم این سرمایه هستند اتحاد کامل و بسیار محکمى نداشته باشند، جنبش کارگری در کشورهای پیشرو در حقیقت امر جز فریب محض چیز دیگری نخواهد بود.

پیروزیهای نظامی جمهوری شوروی کارگران و دهقانان بر ملاکین و سرمایه‌داران، بر یودنیچها، کلچالها، دنیکینها و لهستانیهای سفید و دستیاران آنها یعنی فرانسه، انگلستان، امریکا و ژاپن - پیروزیهای عظیمی است.

ولی از اینهم عظیتر پیروزی ما بر عقول و قلوب کارگران و زحمتکشان و توده‌های تحت ستم سرمایه یعنی پیروزی اندیشه‌های کمونیستی و سازمانهای کمونیستی در سراسر جهان است.

انقلاب پرولتاریا و بر انداختن یوغ سرمایه‌داری در کلیه کشورهای جهان در حال عملی شدن است و عملی خواهد شد.

در ماه اوت - سپتامبر سال ۱۹۲۰
در شماره ۳ - ۴ مجله «کمونیستگاه»
بامضا ن. لنین بچاپ رسید.

من باید بگویم که نخستین و ظاهرًا طبیعی‌ترین پاسخ این موضوع آنستکه سازمان جوانان و بطور کلی تمام جوانان، که میخواهند به مرحله کونیسم انتقال یابند باید کونیسم را بیاموزند.

ولی پاسخ حاکی از «آموختن کونیسم» پاسخی بسیار کلی است. لیکن ما برای آموختن کونیسم چه چیزی لازم داریم؟ چه چیزی را ما باید از مجموعه معلومات کلی بر گزینیم تا معلومات کونیسم کسب کنیم؟ اینجا مخاطرات چندی ما را تهدید مینماید که غالباً بعضی آنکه وظیفه آموختن کونیسم بشیوه نادرستی مطرح میگردد یا هنگامیکه این وظیفه بسیار یکجانبه درک میشود، مخاطرات مزبور هم بروز میکند.

طبیعی است که در نظر اول این فکر به مغز می آید که معنای آموختن کونیسم عبارتست از فرا گرفتن آن مجموعه معلوماتی که در دستنامهها و رساله‌ها و آثار کونیستی بیان گردیده است. ولی اگر در مورد آموختن کونیسم چنین تعریفی بشود بیش از حد سطحی و ناکافی خواهد بود. اگر آموختن کونیسم فقط منحصر بود به فرا گرفتن آنچه که در آثار و کتابها و رساله‌های کونیستی بیان شده است، آنوقت ما خیلی سهولت میتوانستیم ملا نقطی‌ها یا لافزنان کونیست بدست آوریم و این امر در غالب موارد زیان و خسارت بنا وارد مینمود، زیرا این افراد پس از آموختن و از بر کردن منسجات کتب و رسالات کونیستی، نمیتوانستند همه این معلومات را با هم مربوط سازند و نمیتوانستند آنطور عمل نمایند که واقعا کونیسم خواستار آنست.

یکی از بزرگترین بلاها و بدبختی‌هایی که از جامعه کهنه سرمایه‌داری برای ما باقی مانده است همانا گسست کامل کتاب با زندگی عملی است، زیرا ما کتابهایی داشتیم که در آنها همه چیز به بهترین صورتی درج شده بود و این کتابها در اکثر موارد مشتمل بر بهترین اکاذیب سالوسانه‌ای بودند که جامعه سرمایه‌داری را کاذبانه برای ما تصویر میکردند.

بدینجهت فرا گرفتن ساده و کتابی مآبانه آنچه‌یکه در کتابهای مربوط به کونیسم مسطور است، به منتها درجه نادرست میباشد. اکنون در نظرها و مقالات ما تکرار ساده آنچه‌هایی که سابق در باره کونیسم گفته میشد وجود ندارد، زیرا نطقها و مقالات ما با کار روز مره و همه جانبه رابطه دارد. کسب معلومات کتابی در باره کونیسم از روی رسالات و تألیفات کونیستی بدون کار و بدون مبارزه، واجد هیچگونه ارزشی نیست، زیرا چنین معلوماتی به گسست قدیمی بین تئوری و پراتیک یعنی به آن گسست قدیمی که نفرت انگیزترین صفت جامعه کهنه بورژوازی را تشکیل میداد، کماکان ادامه خواهد داد.

از اینهم خطرناکتر خواهد بود، اگر ما فقط به فرا گرفتن شعارهای کونیستی بپردازیم، اگر ما باین خطر بوقوع پی نبریم و تمام فعالیت خود را متوجه آن نسازیم که این خطر را بر طرف نمائیم، آنوقت وجود نیم میلیون یا یک میلیون تن از پسران و دوشیزگان که پس از اینگونه آموختن کونیسم خود را کونیست خواهند نامید، فقط زیان عظیمی به امر کونیسم وارد خواهد ساخت، اینجا در برابر ما این مسئله قرار میگیرد که چگونه باید همه

اینها را برای آموختن کونیسم با هم توأم نمود؟ ما چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم بگیریم؟ مکتب قدیم اظهار میداشت که میخواهد انسانی دارای معلومات همه جانبه بوجود آورد و علوم بطور کلی را می آموزاند. ما میدانیم که این ادعا سرایا کذب بود، زیرا تمام جامعه مبتنی و متکی بر تقسیم افراد به طبقات یعنی استنارگران و ستکشان بود. طبیعی است که تمام مکتب قدیم، که روح طبقاتی سرپای آنرا فرا گرفته بود، فقط باطفال بورژوازی معلومات می آموخت. هر کلمه آن با منافع بورژوازی تطبیق داده شده بود. در این مکتب نسل جوان کارگران و دهقانان را کمتر تربیت میکردند و بیشتر بفتح همان بورژوازی تأدیپ مینمودند. آنها را طوری تربیت میکردند که برای بورژوازی خدمتگذاران بدرخوری تهیه شود، که قادر باشند بوی سود بدهند و در عین حال آسایش و بیکارگی ویرا مختل نسازند. بدینجهت ما، در عین نفی مکتب قدیم، این وظیفه را وجهه همت خود قرار دادیم که از آن فقط آنچه‌ی را بگیریم که برای ما لازمست تا بوسیله آن بتوانیم به آموزش واقعی کونیستی نائل آئیم.

اینجا من به آن ملامتها و اتهامات مکتب قدیمی میپردازم که دائماً بگوش ما میخورد و اغلب موجب تفسیرهای بکلی نادرستی میگردد. میگویند که مکتب قدیم عبارت بود از مکتب کتاب. مکتب تأدیپ، مکتب محفوظات طوطی‌واری، این صحیح است، ولی باید ما بتوانیم فرق بین آنچه که در مکتب قدیم برای ما پد است و آنچه را که برایشان مفید است از هم نیز دهیم و آنچه را که برای کونیسم ضرورت دارد برگزینیم.

مکتب قدیم مکتب کتاب بود و افراد را وادار میکرد مقدار زیادی معلومات غیر لازم و زائد و جامد فراگیرند که مغز را انباشته میکرد و نسل جوان را به کارمندی که از يك قالب عمومی بیرون آمده بودند، تبدیل میکرد. ولی هر آنچه‌ی ما در صدد گرفتن این نتیجه بر آئید که بدون فراگرفتن آنچه که معلومات بشری گرد آورده است میتوان کونیست شد اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. اشتباه بود هر آنچه تصور میشد که فراگرفتن شعارهای کونیستی و نتیجه گیرهای علم کونیستی بدون فراگرفتن آن مجموعه معلوماتی که کونیسم خود نتیجه آن است، کفایت مینماید. نمونه اینکه چگونه کونیسم از مجموعه معلومات بشری پدید آمده، همان مارکسیسم است. شما خواننده و شنیدماید که چگونه تئوری کونیستی و علم کونیستی که موجد آن بطور عمده مارکس است، چگونه این آموزش مارکسیسم اکنون دیگر تألیف یک سوسیالیست و حتی سوسیالیست نابغه قرن نوزدهم نبوده بلکه به آموزش میلیونها و دهها میلیون پرولتر سراسر جهان بدل شده است، که این آموزش را در مبارزه خود علیه سرمایه‌داری بکار میبرند. و اگر شما این سؤال را مطرح سازید که چرا آموزش مارکس توانسته است بر قلوب میلیونها و دهها میلیون تن از افراد انقلابی‌ترین طبقه مسلط گردد تنها يك پاسخ در یافت خواهید داشت و آن اینکه علت این امر آن بوده است که مارکس بر بنیاد استوار معلومات بشری که در دوران سرمایه‌داری بدست آمده بود تکیه میکرد؛ مارکس، با بررسی قوانین تکامل جامعه بشری به ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری که کار را

به کمونیسم منجر میسازد، بی برد و مهمتر اینکه این امر را فقط بر اساس دقیقترین و مشروحترین و عمیقترین بررسی این جامعه سرمایه‌داری و بوسیله فراگرفتن کامل تمامی فرآورده‌های علم پیشین به ثبوت رسانید. مارکس کلیه دستاوردهای جامعه بشری را نقادانه حلّاجی کرد و حتی يك نکته را هم از نظر دور نداشت. وی تمام آفریده‌های فکر بشری را حلّاجی کرد، در معرض انتقاد قرار داد و در جریان جنبش کارگری واری نمود و آنچنان نتیجه گیری‌هایی کرد که افراد محمود درچار چوب بورژوازی یا افرادی که در بند خرافات بورژوازی گرفتار بودند قنوت آنرا نداشتند.

این مطلب را هنگامیکه ما مثلاً از فرهنگ پرولتری سخن میگوئیم، باید در نظر داشته باشیم. بدون درک روشن این نکته که فقط با اطلاع دقیق از فرهنگی که تمام سیر تکامل بشری آنرا بوجود آورده است و فقط با حلّاجی آن میتوان فرهنگ پرولتری را شالوده ریخت، ما قادر به حل این مسئله نخواهیم بود. فرهنگ پرولتری چیزی نیست که از جای نا معلومی نازل شده باشد. این فرهنگ من در آوردی اشخاصی که خود را در رشته فرهنگ پرولتری کار شناس میدانند نیست. اینها سراپا لاطاللات است. فرهنگ پرولتری باید تکامل قانونبندانه آن ذخائر معلوماتی باشد که بشریت تحت ستم جامعه سرمایه‌داری، جامعه ملاکی و جامعه بوروکراتیک، بوجود آورده است. همه این راهها و گوره راهها ما را همانگونه بسوی فرهنگ پرولتری می برده، می برد و کماکان خواهد برد، که علم اقتصاد، که توسط مارکس حلّاجی شده، آنچیزیرا که جامعه بشری باید بدان نائل آید بنا نمایانید و انتقال به مبارزه طبقاتی و آغاز انقلاب پرولتری را نشان داد.

وقتی ما اغلب خواه در بین نمایندگان جوانان و خواه در بین برخی از مدافعین شیوه آموزشی جدید می شنویم که به مکتب قدیم حمله میکنند و میگویند مکتب قدیم محفوظات طولی وار است، به آنها میگوئیم که ما باید چیزهای خوب مکتب قدیم را اخذ کنیم. ما نباید از مکتب قدیم اینموضوع را که وی حافظه جوانان را از معلومات بیحد و جبری می انباشت که نه دهم آن زائد و يك دهم آن تعریف شده بود، اخذ نمائیم، ولی این بدان معنی نیست که ما میتوانیم به استنتاجات کمونیستی اکتفا ورزیم و فقط شعارهای کمونیستی را از بر نمائیم. بدینسان نمیتوان کمونیسم ایجاد کرد. فقط وقتی ما میتوانیم کمونیست باشیم که حافظه خود را با اطلاع از کلیه قوت‌های که بشر بوجود آورده است غنی سازیم.

ما به محفوظات طولی وار نیازی نداریم ولی ما باید حافظه هر فرد آموزنده‌ایرا با مطلع ساختن وی از واقعات اساسی تکامل دهم و تکبیل نمائیم، زیرا اگر کلیه معلومات مکتب در ذهن فرد کمونیست حلّاجی نشود، آنوقت کمونیسم پدیده‌ای میان نمی خواهد شد و به تاپلونی پوج بدل خواهد گردید و فرد کمونیست گزافه گوی ساده‌ای پیش نخواهد بود. شما نه تنها باید این معلومات را فرا گیرید بلکه باید آنرا چنان فرا گیرید که با نظر انتقادی به آن بنگرید و مغز خود را با آل اشغال‌های غیر لازم نیانباشته بلکه آنرا با اطلاع از کلیه واقعاتی، که انسان تحصیل کرده معاصر بدون آن نمیتواند زندگی کند غنی سازید. اگر يك فرد کمونیست بخواهد بر اساس

نتیجه گیری‌هایی که حاضر و آماده بدست وی افتاده است، ولی بدون انجام کار فراوان بسیار جدی و بسیار دشوار و بدون سر در آوردن از واقعاتی که وی موظف است با نظر انتقادی بدان بنگرد، از کمونیسم لاف بزند، کار چنین کمونیستی بسیار اسفناک خواهد بود. داشتن يك چنین نظر سطحی بطور قطعی ملامت‌بار خواهد بود. اگر من بدانم که کم میدانم میکوشم تا بیشتر بدانم، ولی هر آینه کسی ادعا کند که کمونیست است و بهیچگونه معلومات استواری نیازمند نیست از وی هیچ چیزی که شبیه به کمونیست باشد در نخواهد آمد.

مکتب قدیم خدمتگزارانی تهیه میکرد که برای سرمایه‌داران لازم بودند. این مکتب از مردان علم افرادی درست میکرد که مجبور بودند طوری چیز بنویسند و سخن گویند که باب طبع سرمایه‌داران باشد. از اینجا نتیجه میشود که ما باید این مکتب را از میان برداریم. ولی اگر ما باید این مکتب را از میان برداریم و آنرا معصوم سازیم آیا معنایش آنستکه ما نباید از این مکتب نباش آنچه را که بشریت فراهم آورده و برای افراد لازمست، اخذ نمائیم؟ آیا این بدانمعناست که ما نباید بتوانیم آنچه را که برای سرمایه‌داری لازم بود از آنچه که برای کمونیسم لازمست تمیز دهیم؟

ما بجای تأدیب قدیم، که در جامعه بورژوازی علی رغم اراده اکثریت عملی میشد، انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان را قرار میدهیم که کین و نفرت نسبت به جامعه قدیم را با عزم راسخ و توانائی و آمادگی برای متحد ساختن و متشکل نمودن قوا جهت این مبارزه توأم میسازند تا از اراده میلیونها و صدها میلیون افراد پراکنده و متفرقی که در سراسر يك کشور عظیم پراکنده هستند يك اراده واحد بوجود آید زیرا بدون این اراده واحد ما را حتماً در هم خواهند شکست. بدون این اتحاد، بدون این انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان، کار ما یأس آور خواهد بود. بدون این امر ما نخواهیم توانست بر سرمایه‌داران و ملاکین تمام جهان غلبه نمائیم. بدون این امر ما حتی بنیان را هم مستحکم نخواهیم ساخت، تا چه رسد باینکه بر این بنیان، جامعه نوین کمونیستی را بنا نمائیم. همچنین ما در غین نفی مکتب قدیم و احساس کین و نفرت کاملاً مشروع و ضروری نسبت به این مکتب و ارزش دادن به آمادگی جهت انهدام مکتب قدیم، باید این نکته را درک کنیم که آنچه باید جایگزین تدریس قدیم، محفوظات طولی وار قدیم و تأدیب قدیم گردد عبارتست از توانائی ما در اخذ مجموعه معلومات بشری و آنهم اخذ این معلومات بنحوی که کمونیسم يك چیز از بر شده نبوده، بلکه آفریده فکر خود شما و آن نتیجه گیری‌هایی باشد که از نقطه نظر معلومات معاصر جنبه ناگزیر دارد.

چنین است شیوه طرح وظائف اساسی بهنگام بحث در باره وظیفه مربوط به آموختن کمونیسم.

برای اینکه این مطلب را بشما توضیح داده و ضمناً به این مسئله بپردازم که چگونه باید آموخت، يك مثال علی می آورم. شما همه میدانید که از پی وظائف جنگی و وظائف حراست جمهوری بلافاصله وظیفه اقتصادی در برابر ما قرار میگیرد. ما میدانیم که بدون احیاء صنایع و زراعت نمیتوان جامعه کمونیستی را بنا نموده

اعتدالی تمام نسل جوان بروی چشم خویش بگذارید. شما باید نخستین سازندگان جامعه کمونیستی در بین میلیونها سازنده‌ای باشید، که باید هر پسر و دختر جوان را شامل گردد. بدون جلب تمام توده جوانان کارگر و دهقان به ساختمان کمونیسم، شما جامعه کمونیستی را بنا نخواهید کرد.

در اینجا من طبیعتاً به این مسئله نزدیک میشوم که ما چگونه باید کمونیسم را با افراد تعلیم دهیم و خصوصیت شیوه‌های ما چگونه باید باشد، من در اینجا مقدم بر هر چیز روی موضوع اصول اخلاقی کمونیستی مکتب خواهم نمود.

شما باید خودتان را کمونیست تربیت کنید. وظیفه سازمان جوانان اینست که فعالیت عملی خود را طوری ترتیب دهد که این جوانان ضمن آموختن و متشکل شدن و متحد شدن و مبارزه کردن بتوانند خود و همه کسانی را که برای این جوانان نقش پیشوائی قائل هستند، کمونیست تربیت نمایند. باید تمام امر تربیت و آموزش و پرورش جوانان معاصر عبارت باشد از پرورش اخلاقی کمونیستی.

ولی آیا اصول اخلاقی کمونیستی وجود دارد؟ آیا معنویات کمونیستی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اغلب مطلب را چنین جلوه‌گر میسازند که گویا ما از خود دارای اصول اخلاقی نیستیم و بورژوازی غالباً ما را متهم میکند که ما کمونیست‌ها هرگونه اصول اخلاقی را نفی می‌نمائیم. این وسیله‌ایست برای تحریف مفاهیم و گمراه ساختن کارگران و دهقانان.

آیا ما از چه لحاظ اصول اخلاقی و معنویات را نفی می‌نمائیم؟ از آن لحاظی که بورژوازی آنها موعظه میکرد و این معنویات را از احکام الهی استنتاج مینمود. از این لحاظ البته ما می‌گوئیم که به خدا ایمان نداریم و خیلی خوب میدانیم که روحانیون و ملاکین و بورژوازی از آنجهت بنام خدا سخن میگفتند که مطامع استثمارگران خود را عملی سازند، و یا اینکه آنها بجای استنتاج این اصول اخلاقی از احکام معنوی و احکام الهی، آنها را از مباحث ایده‌آلیستی یا نیمه ایده‌آلیستی استنتاج مینمودند که همواره همان چیزی میشد که بسیار شبیه به احکام الهی است.

ما هرگونه معنویاتی از این قبیل را، که از مفاهیم غیر بشری و غیر طبقاتی اخذ شده باشد نفی میکنیم، ما می‌گوئیم که آنها فریب است، تحمیق و پر کردن مغز کارگران و دهقانان بفتح ملاکین و سرمایه‌داران است.

ما می‌گوئیم که معنویات ما کاملاً تابع مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، معنویات ما از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا استنتاج میشود.

جامعه کهنه بر ستگری ملاکین و سرمایه‌داران نسبت به همه کارگران و دهقانان مبتنی بود، بر ما لازم بود که این جامعه را منهدم سازیم و این ستگران را سرنگون نمائیم، ولی برای اینکار میبایست اتحاد بوجود آوریم. حقیقتاً که چنین اتحادی را بوجود نخواهد آورد!

چنین اتحادی را فقط فابریکها و کارخانه‌ها و فقط پرولتاریای تعلیمات دیده‌ای که از خواب دیرین برخاسته باشد میتواند بوجود آورد. فقط آنزمان که این طبقه پدید آمده جنبش دامنه‌داری آغاز گردید که کار را بجائی رسانید که ما اکنون ناظر آن هستیم؛ یعنی

ضناً آنها را باید نه بشیوه قدیم، بلکه بر پایه معاصر مبتنی بر آخرین کلام علم، احیاء نمود. شما میدانید که چنین پایه‌ای عبارتست از نیروی برق و فقط هنگامیکه الکتریفیکاسیون سراسر کشور و کلیه رشته‌های صنایع و زراعت انجام گرفت، فقط هنگامیکه شما این وظیفه را انجام دادید، خواهید توانست برای خود آن جامعه کمونیستی را، که بنای آن از عهد نسل قدیم ساخته نیست، بنا نمائید. وظیفه‌ایکه در برابر شما قرار دارد عبارتست از احیای اقتصادی سراسر کشور، تجدید سازمان و احیاء خواه زراعت و خواه صنایع بر اساس فنی معاصر که مبتنی بر علم و تکنیک معاصر و نیروی برق است. شما بخوبی این نکته را می‌فهمید که برای الکتریفیکاسیون افراد پیسواد ببرد نمی‌خورند و فقط یک سواد ساده هم برای اینکار کافی نیست. در اینجا کافی نیست که انسان بداند نیروی برق یعنی چه، بلکه باید بداند که چگونه آنها باید خواه در صنایع و خواه در زراعت و خواه در شئون گوناگون صنعت و زراعت بکار برد. باید انسان خود این علم را بیاموزد و بنام نسل جوان زحمتکشان نیز بیاموزاند. اینست وظیفه هر کمونیست آگاه و هر فرد جوانی که خود را کمونیست می‌شمرد و این نکته را بروشنی درک میکند، که با وارد شدن در سازمان کمونیستی جوانان این وظیفه را وجهه همت خود قرار داده است که در ساختمان کمونیسم به حزب کمک نماید و در ایجاد جامعه کمونیستی بنام نسل جوان مدد رساند. وی باید درک نماید که فقط بر اساس معلومات معاصر قادر به ایجاد چنین جامعه‌ای خواهد بود و اگر این معلومات را دارا نباشد، کمونیسم آرزوئی بیش نخواهد بود.

وظیفه نسل قدیم عبارت بود از سرنگون ساختن بورژوازی، در آنزمان وظیفه عمده عبارت بود از انتقاد از بورژوازی، تشدید کین و نفرت توده‌ها نسبت به بورژوازی، بسط شعور طبقاتی و توانائی همبستگی نیروهای خود، ولی در برابر نسل جوان وظیفه بفرنجتری قرار دارد. وظیفه شما تنها این نیست که تمام قوای خود را برای پشتیبانی از حکومت کارگری - دهقانی در مقابل تهاجم سرمایه‌داران متحد سازید، این وظیفه را شما باید انجام دهید. این موضوع را شما بخوبی فهمیده‌اید و هر فرد کمونیست این مطلب را بروشنی درک مینماید، ولی این کافی نیست، شما باید جامعه کمونیستی بنا کنید. نیجه اول کار از بسیاری لحاظ انجام یافته است، جامعه کهنه، چنانکه شایسته آن بود، منهدم گردیده است و اکنون چنانکه شایسته آن بوده است، به تلی از ویرانه بدل گردیده است. زمینه پاک شده است و نسل کمونیستی جوان باید روی این زمینه جامعه کمونیستی را بنا نماید. وظیفه‌ایکه در برابر شما قرار دارد ساختمان است و شما فقط در صورتی قادر به انجام این وظیفه خواهید بود که تمام معلومات معاصر را فرا گیرید و بتوانید کمونیسم را از فرمولهای حاضر و آماده حفظ شده و انرزها و نسخه‌ها و دستورها و برنامه‌ها به آن چیز زنده‌ای بدل نمائید که در کار بلاواسطه شما وحدت ایجاد میکند و بدینطریق بتوانید کمونیسم را به رهنمونی برای کار عملی خود بدل نمائید.

اینست وظیفه‌ای که شما باید آنها در امر تعلیم و تربیت و

به پیروزی انقلاب پرولتری در یکی از ضعیفترین کشورهایی که سه سال تمام در برابر تهاجم بورژوازی سراسر جهان از موجودیت خود دفاع میکرد، و ما میبینیم که چگونه انقلاب پرولتری در تمام جهان رشد مییابد، ما اکنون بر اساس تجربیات خود میگوئیم که فقط پرولتاریا قادر به ایجاد این نیروی بهمنشده بود که اکنون دهقانان متفرق و پراکنده از آن پیروی مینمایند، نیروئی که توانست در برابر کایه تهاجمات استثمارگران ایستادگی کند، فقط این طبقه میتواند به توده‌های زحمتکش کمک کند که متحد گردند و صفوف خود را بهمنشده سازند و بطور قطعی جامعه کونیستی را حفظ و تحکیم نموده و بطور قطعی آنرا بسازند.

بدینجهت است که ما میگوئیم: برای ما معنویاتی که خارج از جامعه بشری اخذ شده باشد وجود ندارد و این چیزی جز فریب نیست، برای ما معنویات تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است.

و اما این مبارزه طبقاتی چیست؟ این مبارزه عبارتست از سرنگون ساختن تزار، سرنگون ساختن سرمایه‌داران و معو طبقه سرمایه‌داران، ولی طبقات بطور کلی یعنی چه؟ این عبارت از آنجیزیت که به بخشی از جامعه اجازه میدهد دسترنج بخش دیگر را بتصاحب خود در آورد، وقتی بخشی از جامعه تمام اراضی را بتصاحب خود در می‌آورد سر و کار ما یا طبقه ملاکین و طبقه دهقانان است، وقتی بخشی از جامعه دارای فابریک و کارخانه، سهام و سرمایه است و بخش دیگر در این فابریک‌ها کار می‌کنند، سر و کار ما یا طبقه سرمایه‌داران و طبقه پرولترها است.

بیرون کردن تزار دشوار نبود، اینکار فقط چند روز وقت لازم داشت، بیرون کردن ملاکین نیز چندان دشوار نبود، اینکار در ظرف چند ماه میسر گردید، بیرون کردن سرمایه‌داران نیز چندان دشوار نیست، ولی معو طبقات بدراتب دشوارتر است؛ هنوز هم تقسیم بندی به کارگران و دهقانان باقی است، وقتی دهقان در قطعه زمین خود نشسته و غله زائد، یعنی غله ای را که نه برای خود او لازمست و نه برای گاو و گوسفند او، بتصاحب خود در می‌آورد، ولی بقره بدون نان میانند، این دهقان بدینسان به استثمارگر تبدیل میشود، هر قدر او بیشتر برای خود غله باقی گذارد، برایش بیشتر صرفه دارد و اما دیگران بگذار گرسنه بمانند؛ هر قدر آنها بیشتر گرسنه بمانند، من این غله را گرانتر خواهم فروخت، باید همه طبق نقشه عمومی واحدی در یک زمین عمومی، در فابریکها و کارخانه‌های عمومی و طبق یک قاعده عمومی کار کنند، آیا انجام این کار آسانست؟ شما میبینید که اینجا نمیتوان با آن سهولتی کار را بانجام رسانید که در مورد بیرون کردن تزار و ملاکین و سرمایه‌داران دیده شد، در اینجا پرولتاریا باید بخشی از دهقانان را بشیوه نوین تربیت نماید و تعلیم دهد و آن عناصری را که دهقان زحمتکش هستند بسوی خود جلب کند تا مقاومت آن دهقانانی را که ثروتمند هستند و بسبب احتیاج بقره جیب خود را پر میکنند، از بین ببرد، پس وظیفه مبارزه پرولتاریا با این عمل که ما تزار را سرنگون ساختیم و ملاکین و سرمایه‌داران را بیرون کردیم، هنوز بیابان نرسیده است و حال آنکه وظیفه آن نظامی که ما دیکتاتوری پرولتاریا مینامیم عبارت از همین است.

مبارزه طبقاتی ادامه دارد و فقط شکلهای خود را تغییر داده است. هدف این مبارزه طبقاتی پرولتاریا آنست که استثمارگران سابق نتوانند باز گردند و توده پراکنده دهقانان نادان بتوانند در یک اتحادیه متحد گردند، مبارزه طبقاتی ادامه دارد و وظیفه ما آنست که هرگونه منافعی را تابع این مبارزه سازیم، و ما معنویات کونیستی خود را تابع همین وظیفه مینمائیم، ما میگوئیم: معنویات آن چیزیت که به انهدام جامعه استثمارگر کهنه و اتحاد کلیه زحمتکشان در پیرامون پرولتاریا، که به ایجاد جامعه نوین کونیستها مشغولست، خدمت مینماید، معنویات کونیستی آنجیزیت است که به این مبارزه خدمت میکند و زحمتکشان را علیه هرگونه استثمار و هرگونه خرده مالکیت متحد میسازد، زیرا خرده مالکیت آنچه را که حاصل دسترنج همه جامعه است، بدست یک شخص میدهد، زمین در نزد ما مالکیت عمومی محسوب میشود.

ولی اگر من از این مالکیت عمومی بخش معینی را بگیرم و از آن دو برابر غله مورد نیاز خود را بدست آورم و نژاد این غله را مورد احتکار قرار دهم و اینطور قضاوت کنم که هر قدر گرسنه بیشتر باشد، گرانتر خواهند خرید، تکلیف چه میشود؟ آیا من در چنین صورتی مثل یک کونیست رفتار کرده‌ام؟ نه، مثل یک استثمارگر و مالک رفتار کرده‌ام، با این باید مبارزه کرد، اگر کار را بدیننحوه باقی گذاریم همه چیز راه قهقرا یعنی راه بازگشت حکومت سرمایه‌داران، حکومت بورژوازی را طی خواهد کرد، همانگونه که بارها در انقلاب‌های پیشین رخ داده است، و برای آنکه به احیاء مجدد حکومت سرمایه‌داران و بورژوازی امکان داده نشود، باید راه معامله‌گری را بست، باید نگذاشت که اشخاص بحساب بقره جیب خود را پر کنند و باید زحمتکشان با پرولتاریا متحد گردند و بالاتفاق جامعه کونیستی را تشکیل دهند، خصوصیت عمده آنچه که وظیفه اساسی اتحاد و تشکل جوانان کونیست را تشکیل میدهد در همین نکته است.

جامعه کهنه بر این اصل پایه گذاری شده بود که یا تو دیگری را غارت میکنی و یا دیگری تو را، یا تو برای دیگری کار میکنی و یا دیگری برای تو، یا تو برده‌داری و یا برده‌ای، لذا واضحست که افراد تربیت شده در این جامعه میتوان گفت از همان شیر ما در این روحیه و عادت و مفهوم را کسب مینمایند که باید یا برده دار بود، یا برده و یا خرده مالک، مستخدم جزء، کارمند جزء و روشنفکر، بعبارت اخیری باید شخصی بود که فکرش فقط متوجه آنست که چیزی برای خود داشته باشد و دربند کار دیگران نیست، اگر من از این قطعه زمین بهره برداری کنم، دیگر دربند کار دیگران نیستم؛ اگر دیگری گرسنه باشد، این بحال من بهتر است و من غله خود را گرانتر میفروشم، اگر من بعنوان پزشک، مهندس، معلم و مستخدم شغلی برای خود داشته باشم دیگر دربند کار دیگران نیستم، شاید اگر با صاحبان قدرت هندست شوم و به آنها خوش آمد بگویم، بتوانم شغل خود را حفظ کنم و علاوه بر آن برای خود راه باز کنم و من هم بورژوا بشوم، چنین روحیه و چنین وضع روحی نمیتواند در یک فرد کونیست وجود داشته باشد، وقتی کارگران و دهقانان ثابت کرده‌اند که ما قادریم با نیروی خود از خود دفاع کنیم و جامعه

نویسی بر پا داریم، این همان آغاز تربیت کمونیستی است تربیتی که در مبارزه علیه استثمارگران و در اتحاد با پرولتاریا علیه خود خواهان و خرده مالکین و علیه آن روحیه و عاداتی کسب شده است که میگوید: من در صدد تحصیل سود برای خود میباشم و کاری به کار دیگران ندارم.

اینست پاسخ این پرسش که نسل جوان و نوبادگان چگونه باید کمونیس را بیاموزند.

این نسل میتواند فقط از این راه کمونیس را بیاموزد که هر گام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزه لاینقطع پرولترها و زحمتکشان علیه جامعه کهنه استثمارگر توأم سازد. وقتی با ما از معنویات سخن میگویند ما اظهار میداریم که: برای کمونیست معنویات تماما در این انضباط هیپیوسته و همبسته و در این مبارزه توده‌ای آگاهانه علیه استثمارگران است. ما بمعنویات جاودان ایمان نداریم و کذب هرگونه افسانه‌ای را در باره معنویات فاش میسازیم. معنویات برای آنستکه جامعه بشری بتواند به مدارج عالیتر برسد و از استثمار دسترنج رهائی یابد.

برای عملی ساختن این امر، آنچنان نسلی از جوانان لازمست که دارند در شرایط یک مبارزه از روی انضباط و شدید علیه بورژوازی بافرادی آگاه تبدیل میگرددند. در این مبارزه آنها کمونیستهای واقعی تربیت خواهند کرد و آنها باید هر گام خود را در امر تحصیل و آموزش و پرورش تابع این مبارزه کنند و با آن مربوط سازند. تربیت جوانان کمونیست نباید بدین نحو باشد که انواع نطقهای دلپذیر و قواعد اخلاقی را بخورد آنها بدهند. این شیوه تربیت نیست. افرادی که دیده‌اند چگونه پسران و مادرانشان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران زندگی میکردند و خود در آن مصائبی که آغاز کنندگان مبارزه علیه استثمارگران بدان دچار میشدند، شرکت داشته‌اند و دیده‌اند که ادامه این مبارزه که برای حفظ دستاوردها انجام گرفته به بهای چه قربانیهایی تمام شده است و ملاکین و سرمایه‌داران چه دشمنان سببی هستند. چنین افرادی در این شرایط کمونیست تربیت میشوند. معنویات کمونیستی بر پایه مبارزه در راه تحکیم و به سرانجام رساندن کمونیس مبتنی است. این همان پایه آموزش و پرورش و تحصیل کمونیستی است. و این پاسخ پرسشی است مبنی بر آن که چگونه باید کمونیس را آموخت.

اگر آموزش و پرورش و تحصیل فقط محدود به مدرسه بود و از زندگی پر شور جدا میبود، ما بدان ایمان نپیداشتیم. تا زمانیکه کارگران و دهقانان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران قرار دارند و مدارس در دست ملاکین و سرمایه‌داران است، نسل جوان کور و نادان میماند. و اما مدارس ما باید مبنای معلومات و این توانائی را که جوانان خود بتوانند نظریات کمونیستی تنظیم نمایند، برای آنان تأمین نماید و از آنها افرادی با معلومات تهیه کند. مدارس ما باید در خلال مدتی که افراد تحصیل میکنند، از آنها شرکت کنندگانی برای مبارزه در راه رهائی از قید استثمارگران تهیه نمایند. سازمان کمونیستی جوانان فقط آنهاست که خود را شایسته عنوان خود نشان خواهد داد و ثابت خواهد کرد که سازمان نسل جوان کمونیست است که هر گام خود را در آموزش

و پرورش و تحصیل با شرکت در مبارزه مشترک همه زحمتکشان علیه استثمارگران توأم سازد. زیرا شما بخوبی میدانید که تا زمانیکه روسیه یگانه جمهوری کارگری باقی مانده و در سایر نقاط جهان نظام کهنه بورژوازی وجود دارد، ما ضعیفتر از آنها هستیم و هر بار خطر تهاجم جدیدی ما را تهدید میکند و فقط در صورتیکه شیوه اتحاد و یکدلی را بیاموزیم، میتوانیم در مبارزه آتی خود پیروز گردیم و پس از آنکه قوت گرفتیم، اقامت قلبه ناپذیر خواهیم شد. بدینطریق کمونیست بودن معنایش متشکل ساختن و متحد نمودن تمام نسل نوبادگان و نشان دادن نمونه تربیت و انضباط در این مبارزه است. آنوقت است که شما خواهید توانست ساختمان بنای جامعه کمونیستی را آغاز نمایید و آنرا بیابان رسانید.

برای اینکه مطلب را برای شما روشنتر کرده باشم، مثالی ذکر میکنم. ما خود را کمونیست مینامیم. کمونیست یعنی چه؟ کمونیست کلمه‌ای لاتینی است. کمونیس یعنی مشترک. جامعه کمونیستی یعنی همه چیز مشترک است: زمین، فابریک، کار مشترک، اینست معنای کمونیس. آیا در صورتیکه هر کس در قطعه زمین خودش به بهره برداری مشغول باشد، کار میتواند مشترک باشد؟ کار مشترک را فوراً نمیتوان بوجود آورد. این امر محال است. این کار از آسان نازل نمیشود. این را باید با زحمت و رنج بوجود آورد. این کار در جریان مبارزه بوجود می آید. این کتاب قدیم نیست و در چنین صورتی هیچکس به چنین کتابی باور نمی کرد. این تجربه شخصی زندگی است. وقتی کلچاک و دنیکین از سیبری و جنوب پیش می آمدند، دهقانان با آنها بودند. آنها از بلشویسم خوششان نمی آمد، زیرا بلشویکها غله را به بهای ثابت خریداری مینمایند. ولی وقتی دهقانان در سیبری و اوکراین مره حکومت کلچاک و دنیکین را چشیدند، فهمیدند که دهقان چاره‌ای ندارد جز اینکه یا بطرف سرمایه‌دار برود و در چنین صورتی سرمایه‌دار ویرا به بردگی ملالک دچار خواهد ساخت و یا اینکه از کارگر پیروی کند، که با آنکه جوی شیر در سواحل بحر عسل و عده نمیدهد و از وی خواستار انضباط آهنین و پایداری در مبارزه شاق است، مع الوصف از بردگی سرمایه‌داران و ملاکین رهائش میسازد. وقتی حتی دهقانان نادان در تجربه خود باین امر پی بردند و آنرا دیدند، آنوقت به هواداران آگاه کمونیس، به هوادارانی که مکتب شاقی را گفترانده‌اند، تبدیل شدند. سازمان کمونیستی جوانان پایدهمانا چنین تجربه‌ای را مبنای تمام فعالیت خود قرار دهد.

من باین پرسش که ما چه چیزی را باید بیاموزیم و چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم اخذ نمائیم پاسخ دادم. حال سعی میکنم باین پرسش هم پاسخ دهم که این موضوع را چگونه باید آموخت: فقط از راه مربوط ساختن هر گام فعالیت خود در مدرسه و هر گام خود در امر آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزه کلیه زحمتکشان علیه استثمارگران.

من با چند مثال از تجربه کار سازمانهای مختلف جوانان برای العین بشما نشان خواهم داد که چگونه این تربیت کمونیستی باید انجام گیرد. همه راجع به از بین بردن بیسوادی سخن میگویند. شما میدانید که در يك کشور بیسواد نمیتوان جامعه کمونیستی بنا نمود. این کافی نیست که حکومت شوروی فرمان بدهد یا حزب شعار معینی

اعلام کند و یا بخش معینی از بهترین کارکنان خود را برای این کار مامور نماید. برای این امر لازم است که خود نسل جوان دست بکار انجام آن شود. کمونیسم عبارت از آنستکه آن جوانان، آن پسران و دخترانی که جزو سازمان جوانان هستند بگویند: این کار وظیفه ما است، ما متحد میشویم و به ده میرویم تا بیسواد را از میان براندازیم و نسل نوبادگان ما بیسواد نداشته باشد هدف مجاهدت ما اینستکه فعالیت مبتکرانه نسل جوان باین کار اختصاص یابد. شما میدانید که روسیه را نمیتوان پسرعت از یک کشور جاهل و بیسواد به کشوری با سواد تبدیل کرد؛ ولی اگر سازمان جوانان به این کار همت گمارد و همه جوانان بنفع عموم کار کنند آنگاه این سازمان که ۱۰۰ هزار پسر و دختر را متحد میسازد، حق دارد خود را سازمان کمونیستی جوانان بنامد. وظیفه این سازمان همچنین عبارت از آنستکه، با فرا گرفتن معلومات گوناگون به جوانانی که خود قادر نیستند از ظلمت بیسواد رهایی یابند، کمک نماید. عضو سازمان جوانان بودن معنایش صرف تمام فعالیت و تمام قوا در راه کار عمومیت. تربیت کمونیستی در همین است. فقط در جریان این فعالیت است که پسر یا دختر جوان به کمونیست واقعی بدل میگردد؛ فقط در صورتیکه آنها با این فعالیت بتوانند به کامیابیهایی اصلی نائل شوند، کمونیست میگردند.

برای مثال کار در روستاهای اطراف شهر را در نظر میگیریم، مگر این کار نیست؟ این یکی از وظائف سازمان کمونیستی جوانانست، مردم گرسنگی میکشند، در فابریکها و کارخانهها گرسنگی حکمفرماست، برای نجات دادن از گرسنگی باید بستانکاری را بسط داد ولی زراعت بشیوه قدیمی انجام میگیرد. لذا لازم است که عناصر آگاهتر برای انجام این کار همت گمارند و در چنین صورتی شما خواهید دید که روستاها افزایش خواهد یافت، مساحت آنها توسعه خواهد پذیرفت و نتایج حاصله بهبود خواهد یافت. سازمان کمونیستی جوانان باید در این کار فعالانه شرکت ورزد. هر سازمان یا هر حوزه‌ای از سازمان جوانان باید ابتکار را کار خود بشمارد.

سازمان جوانان کمونیست باید گروه پیشروئی باشد که در هر کاری کمک خود را میندازد و از خود ابتکار و بدعت نشان میدهد. این سازمان باید طوری باشد که هر کارگری در آن افرادی را به بیند که اگر هم آموزش آنها برایش نامفهوم باشد و فوراً به آموزش آنان باور ننماید، در عوض در جریان کار روز مره آنها و در فعالیت آنها به بیند که اینها واقعا افرادی هستند که راه راست را بوی نشان میدهند.

اگر سازمان کمونیستی جوانان در کلیه شئون نتواند کار خود را بدینسان سازمان دهد، معنایش آنستکه این سازمان به راه قدیمی یعنی بورژوازی پرت میشود. کار تربیتی ما باید با مبارزه زحمتکشان علیه استثمارگران توأم گردد تا بدینوسیله بزحمتکشان کمک شود وظائفی را که از آموزش کمونیسم ناشی میگردد، انجام دهند.

اعضاء سازمان جوانان باید هر ساعت آزاد خود را برای این صرف کنند که بستانی را بهبودی بخشند و یا در فابریک و کارخانه‌ای به تعلیم جوانان بپردازند و الخ. ما میخواهیم روسیه را از یک کشور فقیر و حقیر به کشوری ثروتمند بدل نمائیم. لذا سازمان

کمونیستی جوانان باید تحصیل خود و آموزش و پرورش خود را با کار کارگران و دهقانان توأم سازد و در چهار دیوار مدارس خود محسوس نگردد و تنها به قرائت کتب و رسالات کمونیستی اکتفا نرزد. فقط در جریان کار با کارگران و دهقانان میتوان به کمونیستهای واقعی بدل گردید. لذا باید همه به بینند که هر فردی که عضو سازمان جوانان است با سواد است و در عین حال از عهد کار کردن هم بر می آید. وقتی همه به بینند که ما چگونه شیوه تادیبی قدیم را از مدارس بر انداخته انضباط آگاهانه را جایگزین آن ساخته‌ایم و چگونه هر جوانی در کار شبه‌های کمونیستی شرکت میورزد و چگونه آنها از هر روستای اطراف شهر برای کمک باهالی استفاده مینمایند، آنوقت دیگر مردم بیچشم سابق به کار نگاه نخواهند کرد.

وظیفه سازمان کمونیستی جوانان آنستکه موجبات کمک به انجام کارهایی نظیر (مثال کوچکی را در نظر میگیرم) تأمین نظافت یا تقسیم غذا را در ده و یا در برزن خود فراهم سازد. ابتکار در جامعه کهنه سرمایه‌داری چگونه انجام میگرفت؟ هر کس فقط برای خود کار میکرد و هیچکس توجهی به اینکه در اینجا سالخورده یا بیماری وجود دارد نداشت و یا اینکه همه کار منزل بنوش زن میافتاد که بهمین جهت هم تحت ستم و در حالت اسارت بسر می برد. چه کسی باید علیه این جریان مبارزه کند؟ سازمانهای جوانان که موظفند بگویند ما این جریان را دگرگون خواهیم ساخت، ما دستهایی از جوانان تشکیل خواهیم داد تا با ما تأمین نظافت و توزیع غذا کمک نمایند و مرتباً به خانها سر کشی کنند و بشیوه‌ای متشکل بنفع همه جامعه فعالیت نمایند و در این کار نیروها را صحیحاً تقسیم کنند و ثابت نمایند که کار باید صورت متشکل داشته باشد.

آن نسل، که نمایندگان آن اکنون در حدود ۵۰ سال دارند، نمیتواند امیدوار باشد که جامعه کمونیستی را خواهد دید. تا آنزمان این نسل عمر خود را بیایان خواهد رسانید. ولی آن نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، هم جامعه کمونیستی را خواهد دید و هم خود این جامعه را بنا خواهد نمود. و این نسل باید بداند که تمام وظیفه زندگی وی عبارتست از ساختمان این جامعه. در جامعه کهنه کار توسط خانواده‌های جدا جدا انجام میگرفت و هیچکس، جز ملاکین و سرمایه‌دارانی که توده‌های مردم را در معرض ستم قرار میدادند، کار را متحد نمیساخت، ولی ما باید هر کاری را، هر قدر هم چرکین و دشوار باشد، چنان سازمان دهیم که هر کارگر و دهقان بخود اینطور بنگرد که: من جزئی از ارتش عظیم کار آزادم و خود خواهم توانست زندگی خود را بدون ملاکین و سرمایه‌داران بنا نمایم و خواهم توانست نظام کمونیستی را مستقر سازم. سازمان کمونیستی جوانان باید همگان را از سنین جوانی در جریان کار آگاهانه و از روی انضباط تربیت نماید. بدینطریق است که ما میتوانیم امیدوار باشیم که وظائف مطروحه فعلی عملی خواهد شد. ما باید چنین حساب کنیم که حد اقل دهسال برای الکتریفیکاسیون کشور لازم است تا سر زمین بینوا شده ما بتواند از آخرین دستاوردهای تکنیک استفاده کند. لذا نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد و پس از ۱۰-۲۰

نامه برفقای تولا (۲۱۱)

رفقای عزیز!

بنابر شرحی که شا بیان داشته‌اید، من با شا موافقم. ولی اگر شا میخواهد از عقیده من علیه «اپوزیسیون» ضد خودتان استفاده کنید، در اینصورت هم نامه‌ای را که بن نوشته‌اید و هم متن پاسخ مرا با اعضاء این «اپوزیسیون» بدهید. در چنین صورتی آنها مطلع خواهند بود و خواهند توانست از خود شرحی برای من بنگارند و در چنین صورتی اطلاعات من یکجانبه نخواهد بود.

در مورد ماهیت امر نظر خود را باختصار بیان میدارم. تا زمانیکه ورانگل را بطور قطعی نکوینده‌ایم و کریمه را تاما نگرفته‌ایم، وظائف جنگی در نخستین سطح قرار خواهد داشت. این امر مطلقاً بلا تردید است.

سیس برای تولا، نظریه وجود کارخانجات اسلحه‌سازی و فشنگ‌سازی آن، احتمال زیاد میرود، که تا مدت زمان معینی حتی پس از پتروزی بر ورانگل نیز وظائف بیابان رساندن کارهای مربوط به تولید اسلحه و فشنگ، وظائف درجه اول باقی بماند، زیرا ارتش را باید برای بهار آماده کرد.

از مختصر بودن نامه پوزش می‌خواهم و خواهش میکنم بن اطلاع دهید که آیا نامه من و نامه‌ای را که شا بن نوشته‌اید به «اپوزیسیون» نشان داده‌اید یا نه.

سلام کمونیستی مرا بپذیرید لنین.

تاریخ نگارش ۲۰ اکتبر سال ۱۹۲۰

تاریخ نخستین انتشار سال ۱۹۴۲

سال در جامعه کمونیستی زندگی خواهد کرد، باید تمام وظائف تحصیلی خود را طوری طرح نماید که هر روز در هر دهی و در هر شهری جوانان فلان یا بهمان وظیفه خود را در مورد کار صومی، ولو وظیفه بسیار کوچک و بسیار ساده‌ای هم باشد عملاً انجام دهند. به نسبتی که این عمل در هر دهی انجام گیرد، به نسبتی که دامنه مسابقه سوسیالیستی بسط یابد و به نسبتی که جوانان ثابت نمایند که قادر به متحد ساختن کار خود هستند، بهمان نسبت موفقیت ساختمان کمونیستی تامین خواهد بود. فقط در صورتیکه ما به هر گام خود از نقطه نظر موفقیت این ساختمان بنگریم و فقط در صورتیکه از خود بپرسیم که آیا ما همه چیز را انجام داده‌ایم تا رحبتکشان آگاه متعدي باشیم، سازمان کمونیستی جوانان خواهد توانست نیم میلیون عضو خود را در يك ارتش واحد کار متحد سازد و احترام همگانی را بسوی خود جلب نماید. (غریو کف زدن‌ها)

دپراوداه، شماره‌های ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳

مورخه ۵ و ۶ و ۷ اکتبر سال ۱۹۲۰

دوران انتقال به کار صلح
آمیز احیای اقتصاد ملی

طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه در باره وحدت حزب (۳۲۰)

۱. کنگره توجه تمام اعضای حزب را باین نکته معطوف میدارد که وحدت و همبستگی صفوف حزب و تامین اعتماد کامل بین اعضاء حزب و نیز تأمین کار و اتمام متفقانه‌ایکه واقعا مظهر وحدت اراده پیش آهنگ پرولتاریا باشد، در لحظه کنونی، که یکسلسله عوامل باعث تشدید تزلزل در محیط اهالی خرده بورژوازی کشور میگردد، ضرورت خاصی دارد.

۲. و اما از همان قبل از آغاز مباحثه عمومی حزبی در باره اتحادیه‌ها، در حزب برخی علانم فعالیت فراکسیونی آشکار گردید بدین معنی که گروههایی با پلاتفرم خاص پدید آمدند که تا حدود معینی در طریق عزلت جوئی و برقراری انضباط گروهی میکوشیدند. چنین علانگی از فعالیت فراکسیونی مثلا در یکی از کنفرانس‌های حزبی مسکو (نوامبر سال ۱۹۲۰) و خارکف، خواه از طرف گروه موسوم به «اپوزیسیون کارگری» (۳۲۱) و خواه تا اندازه‌ای از طرف گروه موسوم به «مرکزیت دموکراتیک» (۳۲۲) وجود داشت.

لازمست که تمام کارگران آگاه بزیا نبخشی و مجاز نبودن هر گونه فعالیت فراکسیونی آشکارا بی ببرند، زیرا این فعالیت، هر قدر هم نمایندگان گروههای جدا جدا خواستار حفظ وحدت حزب باشند، ناگزیر عملا موجب تضعیف کار متفقانه و تشدید تلاشهای مکرر و مجدانه‌ای میگردد که دشمنان حزب، که خود را بحزب دولتی چسبانده‌اند، در راه عمیق کردن تقسیم بندی و استفاده از آن برای مقاصد ضد انقلابی، بعمل می آورند.

استفاده‌ایکه دشمنان پرولتاریا از هر گونه انحرافی از خط مشی کمونیستی بشمار می‌آید، شاید بتوان گفت با نهایت وضوح در مورد شورش کرونشتات (۳۲۳) متظاهر گردید که در آن بورژواهای ضد انقلابی و گارد سفیدها در کلیه کشورهای جهان بمنظور سرنگون ساختن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه حتی در مورد پذیرفتن شعارهای نظام شوروی نیز فوراً از خود آمادگی نشان دادند. در این شورش اسرارها و بطور کلی بورژواهای ضد انقلابی در کرونشتات از شعارهای قیام باصطلاح بخاطر حاکمیت شوروی علیه دولت شوروی روسیه استفاده کردند. این حقایق کاملاً ثابت مینماید که گارد سفیدها برای تضعیف و واژگون ساختن تکیه گاه انقلاب پرولتری روسیه میکوشند و میدانند چگونه خود را برنگ کمونیست‌ها و حتی چپ‌ترین کمونیست‌ها در آورند. شبنامه‌های منشویکی که در آستان شورش کرونشتات در پتروگراد منتشر گردید نیز بهمینسان نشان میدهد که چگونه منشویکها

از اختلاف نظرها و برخی از نطفه‌های فراکسیون بازی در داخل حزب کمونیست روسیه استفاده کردند تا بدینوسیله عملا شورشیان کرونشتات و اسرارها و گارد سفیدها را ترغیب نمایند و از آنها پشتیبانی کنند. در حالیکه خود را در گفتار مخالف شورش و طرفدار حکومت شوروی وانمود میساختند، منتها با باصطلاح اصلاحات کوچکی.

۳. فعالیت تبلیغاتی در این مسئله باید از یکطرف عبارت باشد از توضیح مبسوط زیان و خطر فراکسیون بازی از لحاظ وحدت حزب و عملی ساختن وحدت اراده پیشاهنگ پرولتاریا بعنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر باید عبارت باشد از توضیح خود ویژگی شیوه‌های تاکتیکی نوین دشمنان حکومت شوروی. این دشمنان که به بی نتیجه بودن ضد انقلابی که تحت لوای آشکار گارد سفیدی باشد یقین حاصل کرده‌اند، اکنون تمام مساعی خود را بکار میبرند تا اختلاف نظرهای موجوده در حزب کمونیست روسیه را دستاویز خود قرار دهند و ضد انقلاب را بنحوی از انحاء از راه انتقال حکومت بدست پیروان آن سایه روشن سیاسی که از لحاظ ظاهر بیش از همه با قبول حکومت شوروی شباهت دارد، بجلو سوق دهند. این تبلیغات باید تجربه انقلابهای پیشین را نیز، روشن سازد، تجربه‌ای که در آن ضد انقلاب از آن اپوزیسیون حزبی که پیش از همه بحزب افراطی انقلابی نزدیک بود پشتیبانی میکرد تا دیکتاتوری انقلابی را متزلزل و منقرض سازد و بدینوسیله راه را برای پیروزی کامل بعدی ضد انقلاب یعنی سرمایه‌داران و ملائین باز نماید.

۴. در مبارزه عملی علیه فعالیت فراکسیونی باید هر يك از سازمانهای حزب به مؤکدترین نحوی مراقبت نمایند که هیچگونه اقدامات فراکسیونی بعمل نیاید. انتقاد مطلقاً ضروری از نقصانهای حزب باید طوری ترتیب داده شود که هر پیشنهاد عملی بشکل حتی الامکان صریحتری بیرونگ و بدون هیچگونه اهمالی برای بحث و اتخاذ تصمیم در باره آن به ارگانهای رهبری محلی و مرکزی حزب فرستاده شود. هر انتقاد کننده‌ای باید علاوه بر این در مورد شکل انتقاد موقعیت حزب را در بین دشمنان لحاظ کند که آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کارهای اداری و حزبی رفع اشتباهات حزب یا اعضاء جداگانه آنرا عملاً آزمایش نماید. هر تحلیلی از خط مشی عمومی حزب یا بررسی تجربه عملی آن، و ارسای اجرای تصمیمات آن بررسی اسلوب‌های رفع اشتباهات و غیره باید بهیچوجه در معرض بحث مقاماتی گروههایی قرار نگیرد که بر اساس پلاتفرم معین و غیره تشکیل میشوند بلکه باید منحصراً در معرض بحث مستقیم کلیه اعضاء حزب قرار گیرد. برای این منظور کنگره دستور میدهد «ورقه بحث و انتقاد» و مجموعه‌های مخصوصی بنحوی منظم تر منتشر گردد و همواره کوشش شود که انتقاد به ماهیت امر مربوط باشد و بهیچوجه شکلهایی بخود نگیرد که بتواند به دشمنان طبقاتی پرولتاریا کمک نماید.

۵. کنگره با رد اصولی آن انحراف بسوی سندیکالیسم و آنارشیزم، که قطعنامه مخصوصی به تحلیل آن اختصاص داده شده است و با دادن تأموریت به کمیته مرکزی برای محو کامل هرگونه فراکسیون بازی، در عین حال اعلام میدارد که در باره مسائلی که، مثلا مورد توجه خاص گروه باصطلاح «اپوزیسیون کارگری» بود، یعنی تصفیه حزب از وجود عناصر غیر پرولتر و غیر قابل اعتماد، مبارزه

طرح اولیه قطعنامه دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه در باره انحراف سندیکالیستی و آنارشستی در حزب ما

۱. طی ماههای اخیر در صفوف حزب علناً يك انحراف سندیکالیستی و آنارشستی پدید گردیده است که اتخاذ قطعیتترین تدابیر را در رشته مبارزه مسلکی و نیز تصفیه و بهبود حال حزب ایجاب مینماید.

۲. انحراف نامبرده يك قسمت نتیجه داخل شدن منشویکهای سابق و همچنین کارگران و دهقانانی به صفوف حزب است که هنوز جهان بینی کمونیستی را کاملاً فراموش کرده اند ولی این انحراف بطور عمده نتیجه تأثیر عناصر خرده بورژوازی در پرولتاریا و در حزب کمونیست روسیه است، عناصری که در کشور ما فوق العاده نیرومندند و ناگزیر موجب نوسان بسست آنارشسیم میشوند. بویژه در لحظاتی که وضع توده ها بر اثر نیامد حاصل و عواقب بینهایت خانمانسوز جنگ شهادت و خیم گردیده و در نتیجه مرخص کردن افراد ارتش کثیر العدد، صدها هزار دهقان و کارگری که نمیتوانند فوراً منابع صحیحی برای تأمین معاش خود بیابند و بلان و سرگردان شده اند.

۳. مکتبترین مظهر شوریک این انحراف و مشخصترین مظهر آن (شک دیگر: یکی از مکتبترین مظهر این انحراف و غیره) تزها و سایر آثار مطبوعاتی گروه باصطلاح «اپوزیسیون کارگری» است. مثلاً تزها زبیرین در این مورد بعد کافی شاخص است: «اداره امور اقتصاد ملی به کنگره مولدین سراسر روسیه تعلق دارد که در اتحادیه های حرفه ای تولیدی متحد میگرددند و این اتحادیه ها ارگان مرکزی را انتخاب مینمایند که تمام امور اقتصاد ملی جمهوری را اداره میکنند. اندیشه هایی که پایه این تزها و تزهای کثیر نظیر آنها تشکیل میدهد، بعلت گسست کامل آنها با مارکسیسم و کمونیسم و نیز با نتایج تجربه عملی کلیه انقلابهای نیمه پرولتری و انقلاب پرولتری کنونی، از لحاظ شوریک مطلقاً نادرست است.

اولاً مفهوم «مولد»، هم پرولترها و هم نیمه پرولترها و هم مولدین کوچک کالا را در بر میگیرد و بدینسان با مفهوم اساسی مبارزه طبقاتی و با این خواست اساسی که طبقات دقیقاً از یکدیگر تمیز داده شوند، از بیخ و بن مغایرت دارد.

ثانیاً تکیه روی توده های غیر حزبی یا کرشه بازی با آنها، که در تزها مذکور منعکس است، نیز بهمینسان عدول از مارکسیسم است. مارکسیسم بنا می آموزد (و این آموزش نه تنها رسماً از طرف تمام انترناسیونال کمونیستی، ضمن تصویب دومین کنگره (سال ۱۹۲۰)

با بوروکراتیسم، بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانه کارگران و غیره، هر نوع پیشنهاد عملی باید بانهایت دقت بررسی شود و در کار عملی مورد آزمایش قرار گیرد. حزب باید بداند که در مورد این مسائل ما کلیه اقدامات ضروری را عملی نمی نمائیم، زیرا با یکسلسله موانع گوناگون روبرو هستیم. حزب با رد بی امان باصطلاح انتقادی که غیر عملی و فراکسیونی است، بطور خستگی ناپذیر و با آزمایش شیوه های نوین و استفاده از هرگونه وسائل مبارزه خود را علیه بوروکراتیسم و در راه بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانه و کشف و افشاء و طرد کسانی که خود را به حزب چسبانده اند و غیره ادامه خواهد داد.

۶. بدینجهت کنگره کلیه گروههایی را که بر اساس پلانفرم های گوناگون تشکیل شده اند (از قبیل گروه «اپوزیسیون کارگری»، مرکزیت دموکراتیک و غیره) بدون استثناء منحل اعلام مینماید و دستور انحلال بیمرنگ آنها را میدهد. کسانی که از اجرای این قرار کنگره سرپیچی نمایند بیچون و چرا و بید رنگ از حزب اخراج خواهند شد.

۷. بمنظور برقراری انضباط اکید در داخل حزب و در تمام کار ادارات شوروی و نیز به حد اکثر وحدت در عین برانداختن هرگونه فراکسیون بازی، کنگره به کمیته مرکزی اختیار میدهد، در صورت تخطی از انضباط یا احیاء فراکسیون بازی و یا توسل به آن کلیه مجازاتهای حزبی را تا اخراج از حزب بکار برد و در مورد اعضاء کمیته مرکزی آنها را بمرحله نامزدی کمیته مرکزی تنزل دهد و حتی بعنوان اقدام نهائی از حزب اخراج نماید. شرط بکار بردن این اقدام نهائی در مورد اعضاء کمیته مرکزی و نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و اعضاء کمیسیون تفتیش باید تشکیل پلنوم کمیته مرکزی با دعوت کلیه نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و کلیه اعضاء کمیسیون تفتیش باشد. اگر يك چنین جلسه عمومی مرکب از مسئولیتدارترین رهبران حزب با دو سوم آراء خود تنزل عضو کمیته مرکزی را به مرحله نامزدی کمیته مرکزی یا اخراج از حزب ضروری شارد، آنوقت چنین اقدامی باید بیمرنگ عملی گردد (۲۲۴)

در سال ۱۹۲۱ در کتاب دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه شرح تفصیلی شده (۸-۱۶ مارس ۱۹۲۱) در مسکو بچاپ رسید.

و صرفاً خرده بورژوازی زحمتکشان بدینطریق بکلی مسکوت گذارده میشود و نفی میگردد و بجای ادامه و اصلاح کار عملی ایجاد شکلهای جدید اقتصاد که حکومت شوروی بدان دست زده است نتیجه‌ای حاصل میگردد که عبارتست از تخریب این کار بشیوه آنارشستی خرده بورژوازی که فقط میتواند جریان را به پیروزی ضد انقلاب بورژوازی منجر سازد.

۵. کنگره حزب کمونیست روسیه، علاوه بر آنکه نظریات گروه نامبرده و گروهها و افراد مشابه آن را از لحاظ ثوریک نادرست میشرد و روش متخفه آنانرا نسبت به تجربه عملی ساختن اقتصادی که توسط حکومت شوروی آغاز شده است، از بیخ و بن خطا میدانند از لحاظ سیاسی نیز این نظریات را خطای عظیمی میشارد و آنها را اصولاً برای موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا خطر سیاسی مستقیمی محسوب میدارد.

در کشوری نظیر روسیه، تفوق عظیم عناصر خرده بورژوازی و وهرانی و فقر و بیماری‌های همه‌گیر و نیامد حاصل و شدت فوق العاده احتیاج و بدبختی مردم، که همه نتیجه ناگزیر جنگ است، موجب بروز بسیار شدید نوساناتی در روحیات توده‌های خرده بورژوا و نیمه پرولتر میگردد. ست این نوسانها گاه متوجه تحکیم اتحاد این توده‌ها با پرولتاریا است و گاه متوجه احیای بورژوازی. تمام تجربه همه انقلابهای قرنهای هجدهم و نوزدهم و بیستم با وضوح مطلق و بنحوی کاملاً مقنع نشان میدهد که - در صورت بروز کوچکترین ضعفی در وحدت و نیرو و نفوذ پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا، از این نوسانات هیچ چیزی جز احیای قسرت و مالکیت سرمایه‌داران و ملاکین، نمیتواند حاصل آید.

بدینجهت نظریات «اپوزسیون کارگری» و عناصر نظیر آن نه تنها از لحاظ ثوریک نادرست است، بلکه از لحاظ عملی نیز مبین تزلزلات خرده بورژوازی و آنارشستی است و عملاً خط مشی متین رهبری کنگره حزب کمونیست را تضعیف مینماید و بدشمنان طبقاتی انقلاب پرولتری کمک میکند.

۶. بر اساس کلیه این مطالب، کنگره حزب کمونیست روسیه ضمن رد قطعی اندیشه‌های مذکور، که مبین انحراف سندیکالیستی و آنارشستی است، مراتب زیرین را ضروری میداند

اولاً مبارزه مسلکی پیوسته و سیستماتیک علیه این اندیشه‌ها؛ ثانیاً کنگره تبلیغ این اندیشه‌ها را با عضویت در حزب کمونیست روسیه نا همساز میشارد.

کنگره ضمن اینکه به کمیته مرکزی مأموریت میدهد این تصمیمات ویرا به مؤکدترین نحوی بموقع اجرا گذارد، در عین حال خاطر نشان میسازد که در نشریات و مجموعه‌ها و نوشته‌های دیگری که باین مسائل اختصاص دارد، میتوان و باید جانی را تخصیص داد، که در آن اعضاء حزب در مورد کلیه مسائل مذکور به مبسوطترین نحوی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

در سال ۱۹۲۱ در کتاب: دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، شرح تندلویسی شده ۸۱-۱۶ مارس سال ۱۹۲۱، در مسکو بچاپ رسید.

کمینترن در باره نقش حزب سیاسی پرولتاریا، تأیید شده بلکه عملاً نیز بوسیله انقلاب ما تأیید گردیده است) که فقط حزب سیاسی طبقه کارگر، یعنی حزب کمونیست، قادر است آنچنان پیشاهنگی را برای پرولتاریا و همه توده زحمتکش متحد کند و تربیت نماید و متشکل سازد که به تنهایی بتواند در برابر تزلزلات خرده بورژوا منشاء ناگزیر این توده و در برابر سنتهای ناگزیر وجود تنگنظری سندیکالیستی یاخرافات سندیکالیستی در بین پرولتاریا ایستادگی نماید و تمام فعالیت متحده همه پرولتاریا را رهبری کند، یعنی پرولتاریا را از لحاظ سیاسی رهبری کند و توسط وی تمام توده‌های زحمتکش را تحت رهبری خود قرار دهد. بدون این عمل دیکتاتوری پرولتاریا معال است.

در آن نادرست نقش حزب کمونیست در مورد روش نسبت به پرولتاریای غیر حزبی و سپس نقش عامل اول و دوم در مورد تمامی توده زحمتکشان، از لحاظ ثوریک عمول کامل از کمونیسم و انحرافیت بسوی سندیکالیسم و آنارشسیم، همان انحرافی که سرایای نظریات گروه «اپوزسیون کارگری» بدان آفشته است.

۴. دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه اعلام میدارد که کلیه تلاشهایی را نیز که گروه نامبرده و سایر افراد، با استناد به ماده پنجم بخش اقتصادی برنامه حزب کمونیست روسیه یعنی ماده ایکه به نقش اتحادیه‌ها اختصاص دارد، برای دفاع از نظریات اشتباه آمیز خود بعمل می آورند، از بیخ و بن نادرست میشرد. این ماده حاکی از آنستکه اتحادیه‌ها باید باین نتیجه نائل آیند که اداره امور تمامی اقتصاد ملی را بعنوان یک کل اقتصادی واحد عملاً و تماماً در دست خود متمرکز نمایند و بدینطریق بین دستگاه اداری دولتی مرکزی و اقتصاد ملی و توده‌های وسیع زحمتکشان از راه مجلبه این توده‌ها به شرکت در کار مستقیم اداره امور اقتصادی ارتباط ناگسستی بر قرار سازند.

برنامه حزب کمونیست روسیه در همان ماده شرط مقدماتی ایجاد چنین وضعی را که اتحادیه‌ها باید بدان نائل آیند پیروسی اعلام میدارد که بموجب آن اتحادیه‌ها از قید تنگنظری صنفی خود هرچه بیشتر رها میگرددند و اکثریت «وبتسریج سراسر همه زحمتکشان را در بر میگیرند.

سرانجام برنامه حزب کمونیست روسیه در همان ماده تأکید میکند که اتحادیه‌ها اکنون دیگر بر وفق قوانین جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و بنابر یراتیکی که معمول گردیده است در کلیه ارگانهای محلی و مرکزی اداره امور صنایع شرکت میورزند. سندیکالیستها و آنارشستها، بجای منظور داشتن این تجربه عملی شرکت در اداره امور و بجای آنکه این تجربه را، از طریق تطبیق کامل آن با موفقیت‌های حاصله و اشتباهات رفع شده بیش از پیش تکامل دهند، شعارستقیم «کنگره‌ها یا کنگره مولدین» را که ارگانهای اداره امور اقتصادی را «انتخاب مینمایند مطرح میسازند. نقش رهبری و تربیتی و تشکیلاتی حزب در مورد اتحادیه‌های پرولتاریا و نقش پرولتاریا در مورد توده‌های نیمه خرده بورژوا

سخنرانی در کنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه

۲۷ مارس سال ۱۹۲۱

رفقا، اجازه دهید مقدم بر هر چیز از حسن استقبال شما سپاسگذاری نمایم و بهیچان بشما پاسخ داده کنکره شما را درود گویم. (کف زدنهای پر شور). قبل از پرداختن به موضوعیکه مستقیماً به وظائف کنکره شما و کارهای شما و انتظارات حکومت شوروی از کنکره شما مربوطست، رخصت دهید سخن را کمی از دورتر آغاز نمایم.

هم اکنون ضمن عبور از تالار شما، پلاکاتی را دیدم که روی آن نوشته شده بود: «سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست». من پس از خواندن این پلاکات عجیب که درست است درجای معمولی نبود و در گوشه‌ای قرار داشت (شاید بدین علت که کسی حدس زده است پلاکات مناسب نیست و آنرا کنار کشیده است)، با خود گفتم: ببین ما در باره چه مطالب مقدماتی و اساسی دچار سوء تفاهم و ادراک نادرست هستیم. در واقع هم اگر سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نمی‌بود، معنایش چنین میشد که سوسیالیسم هرگز بوجود نخواهد آمد، زیرا سوسیالیسم معنایش معو طبقات است و تا زمانیکه کارگران و دهقانان باقی هستند معلوم میشود طبقات گوناگون باقی مانده‌اند و بالنتیجه سوسیالیسم کامل نمیتواند وجود داشته باشد. لذا، در حالیکه با خود میاندیشم که چگونه سه سال و نیم پس از انقلاب اکتبر هنوز نزد ما پلاکاتهایی تا ایندرجه عجیب، گرچه کمی کنار کشیده شده است، وجود دارد، همچنین باین اندیشه افتادم که لابد در مورد شایعترین و رایجترین شعارهای ما نیز هنوز سوء تفاهمات فوق العاده زیادی وجود دارد. مثلاً ما در سرود خود میخوانیم که اکنون ما به نبرد نهائی و قطعی مشغولیم و این یکی از شایعترین شعارهاییست که ما بانواع مختلف آنرا تکرار مینمائیم. ولی من میترسم که اگر از بخش اعظم کمونیستها سؤال شود که شما اکنون علیه چه کسی به نبرد مشغولید - که البته نبرد نهائی نیست، این کسی میالفه است، بلکه یکی از نبردهای نهائی و قطعی است - بیم دارم که عده معدودی باین پرسش پاسخ صحیح بدهند و این نکته را بنرستی درک نمایند که ما اکنون علیه چه چیزی یا چه کسی به یکی از نبردهای نهائی و قطعی مشغولیم. و من گمان میکنم که در همین بهار کنونی، بمناسبت وقوع آن حوادث سیاسی که توجه توده‌های وسیع کارگران و دهقانان را بخود معطوف داشته است، لازم باشد بار دیگر این مسئله که ما در این بهار کنونی، همین حالا، علیه چه کسی به یکی از نبردهای نهائی و قطعی مشغولیم، از نو مورد بررسی قرار گیرد و یا لافل برای بررسی آن کوشش شود. اجازه دهید روی این مسئله مکتب نمایم. برای فهم این مسئله بعقیده من باید بار دیگر بنحوی هر چه

دقیقتر و هر چه هشیارانه‌تر، به توجه نظر در آن نیروهائی پرداخت که برابر یکدیگر ایستاده‌اند و مبارزه آنها است که هم سرنوشت حکومت شوروی و هم بطور کلی مسیر و تکامل انقلاب پرولتری، یعنی انقلاب در راه سرنگونی سرمایه را خواه در روسیه و خواه در سایر کشورها تعیین میکند. این نیروها کدامند؟ گروهبندی آنها علیه یکدیگر چگونه است؟ آرایش این نیروها در حال حاضر چگونه است؟ هرگونه جدت سیاسی، که اندکی جدی باشد، و هرگونه تحول جدید در حوادث سیاسی، ولو چندان بزرگ هم نباشد، همواره باید هر کارگر متفکر و هر دهقان متفکر را متوجه این مسئله سازد، که چه نیروهائی وجود دارند و گروهبندی آنها چگونه است. و تنها هنگامیکه ما بتوانیم بنرستی و در نهایت هشیاری، بدون توجه به تمایلات و خواهشهای خود، این نیروها را در نظر بگیریم، خواهیم توانست در مورد سیاست خود بطور کلی و در مورد وظائف فوری خویش نیز نتایج درست بگیریم. لذا بن اجازه دهید هم اکنون این نیروها را باختصار توصیف نمایم.

این نیروها بطور عمده و کلی و اساسی سه تا هستند. من مطلب را از آن نیروئی که از همه با نزدیکتر است یعنی از پرولتاریا شروع میکنم. این نیروی نخست است. این نخستین طبقه مخصوص است، همه شما این مطلب را بخوبی میدانید و خود در میان این طبقه زندگی میکنید. وضع وی اکنون چگونه است؟ در جمهوری شوروی این همان طبقه‌ایست که سه سال و نیم قبل زمام حکومت را بدست آورد و طی این مدت سلطه یعنی دیکتاتوری خود را عملی نموده است، این همان طبقه‌ایست که بیش از کلیه طبقات دیگر طی این سه سال و نیم رنج کشیده، طاقت آورده، زجر دیده و متحمل محرومیت و مصیبت گردیده است. این سه سال و نیم که بخش اعظم آن بجنک داخلی حیاتی و ممانی حکومت شوروی علیه تمام جهان سرمایه‌داری صرف گردید، چنان مصائب و محرومیت و قربانیهائی را برای طبقه کارگر، برای پرولتاریا در بر داشت و هرگونه احتیاج ویرا چنان شدت داد که در جهان هیچگاه نظیر آن دیده نشده است. و موضوع عجیبی پیش آمد، طبقه‌ایکه سلطه سیاسی را بدست خود گرفت، واقف بود که به تنهایی این سلطه را بدست خود بگیرد. این معنی در خود مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است. این مفهوم فقط هنگامی معنی دارد که یک طبقه میدانند به تنهایی زمام قدرت سیاسی را بدست خود بگیرد و نه خود و نه سایرین را با حرفهائی در باره حکومت همگانی خلق، با انتخابات همگانی و مورد تقدیس همه خلق، نیفریبند. عده دستداران چنین لفاظیهائی، همانطور که شما همه بخوبی میدانید، بسیار زیاد و حتی مافوق زیاد است، ولی بهر حال اینها در عداد پرولتاریا نیستند، زیرا پرولترها بدین نکته پی برده و در قانون اساسی جمهوری نوشته‌اند که سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریاست. این طبقه میفهمید که زمام حکومت را به تنهایی و در شرایط فوق العاده دشواری در دست میگیرد. وی این دیکتاتوری را بهمان طریقی عملی ساخته است که هر دیکتاتوری را عملی میسازند یعنی وی سلطه سیاسی خود را با حد اکثر پایداری و با اراده‌ای خلل ناپذیر عملی ساخته است. و ضمناً طی این سه سال و نیم که از دوران سلطه سیاسی وی

میسر گردید؟ ما برای این سؤال پاسخ دقیقی داریم. این امر بدانجهت میتوانست وقوع یابد و بدانجهت میسر گردید که پرولتاریای کلیه کشورهای سرمایه‌داری با ما بود. حتی در آنواری هم که وی علناً تحت نفوذ منشویکها و اسارها بود. در کشورهای اروپا اینها نام دیگری دارند. باز از مبارزه علیه ما پشتیبانی نمیکرد. سرانجام کارگران، در نتیجه گذشتهای اجباری سرکردگان در قبال توده‌ها این جنگ را عقیم گذاشتند. این ما نبودیم که پیروز شدیم، زیرا نیروهای نظامی ما ناچیز است. آنچه موجب پیروزی شد این بود که دولت‌ها نمیتوانستند تمام نیروی نظامی خود را علیه ما بکار ببرند. کارگران کشورهای پیشرو بدرجه‌ای عامل تعیین کننده سیر جنگ هستند که بر خلاف تمایل آنها نمیتوان جنگ کرد و سرانجام آنها، با مقاومت منفی و نیمه منفی خود، جنگ برضد ما را عقیم گذاشتند. این واقعیت، بیچون و چرا باین سؤال که پرولتاریای روس از کجا نیروی معنوی کسب کرد که توانست سه سال و نیم استادگی نماید و پیروز گردد دقیقاً پاسخ میدهد. نیروی معنوی کارگر روس این بود که وی از پشتیبانی و کمکی که در این مبارزه از طرف پرولتاریای کلیه کشورهای پیشرو اروپا نسبت بوی مبنول شد با خبر بود و آنرا احساس میکرد و درک مینمود. آنچه جهت تکامل جنبش کارگری را با نشان میدهد اینستکه در این اواخر در جنبش کارگری اروپا حادثه‌ای بزرگتر از انشعاب احزاب سوسیالیست در انگلستان فرانسه، ایتالیا و سایر کشورها اعم از مغلوب و فاتح که کشورهایی با فرهنگ گوناگون و درجه تکامل اقتصادی مختلف هستند، روی نداده است. در کلیه کشورها حادثه عمده این سال عبارت از این بوده است که از احزاب در هم شکسته و کاملاً ورشکست شده سوسیالیستها و سوسیال دموکراتها که روسی آنها منشویکها و اسارها هستند، حزب کمونیست تشکیل گردیده است که بر پشتیبانی تمامی عناصر پیشرو طبقه کارگر متکی است. و البته هیچ شکی نیست که اگر بجای کشورهای پیشرو کشورهای عقب مانده، که در آنها توده‌های پرولتری نیرومند یافت نمیشود، علیه ما به پیکار برمیخواستند، آنگاه ما نه تنها سه سال و نیم، بلکه سه ماه و نیم هم دوام نمی‌آوردیم. کارگران کشورهای پیشرو، علی‌رغم آکاذیبی که امپریالیستها در میلیونها نسخه روزنامه در باره حکومت شوروی شایع می‌ساختند و علی‌رغم مساعی پیشوایان کارگری، یعنی منشویکها و اسارها، که میبایست مبارزه کارگران را برفع ما عقیم گذارند و عقیم هم می‌گذارند، باز از ما پشتیبانی نمودند؛ آیا اگر پرولتاریای ما بر هواخواهی این کارگران متکی نبود، میتوانست نیروی معنوی داشته باشد؟ پرولتاریای ما که بعزت کم عده بودن خود ضعیف بود و بر اثر مصائب و محرومیت‌ها رنج فراوان کشیده بود، با اتکاء بر این پشتیبانی پیروز شد، زیرا نیروی معنوی وی پرتوان بود.

اینست نیروی اول.

نیروی دوم - آن نیرویست که بین سرمایه تکامل یافته و پرولتاریا قرار دارد. این نیرو خرده بورژوازی یا دارندگان خرده یا هستند، آلهائی هستند که در روسیه اکثریت قاطع اهالی را تشکیل میدهند. یعنی دهقانان. این نیرو بطور عمده از خرده مالکین و از کشاورزان کوچک تشکیل میشود. از ده نفر نه نفر آنها چینیند و جز این

نمیکند، در معرض آنچنان مصائب و محرومیت و گرسنگی قرار گرفته و وضع اقتصادی وی چنان بوخامت گرانیده، که هیچ طبقه‌ای در تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده است. لذا روشن است که در نتیجه این شدائد مافوق طاقت انسانی، ما اکنون با خستگی و نزاری خاص و فرسودگی مخصوص این طبقه روبه‌رو هستیم.

چگونه این امر میسر گردید که در کشوریکه پرولتاریای آن نسبت به بقیه اهالی اینقرم کم عده است، در کشور عقب مانده‌ایکه رابطه اش با کشورهای دارای پرولتاریای کثیرالعددتر و آگاه و با انضباط و متشکل توسط نیروهای نظامی مصنوعاً قطع شده بود، با وجود مقاومت و تهاجمات بورژوازی سراسر جهان، یک طبقه توانست حاکمیت خود را مجری سازد؟ چگونه اجرای چنین امری در جریان سه سال و نیم میسر گردید؟ از کجا ویرا پشتیبانی کردند؟ میدانیم که پشتیبانی از داخل کشور، توسط توده دهقانان انجام گرفت. من اکنون به این نیروی دوم میپردازم. ولی نخست باید تجزیه و تحلیل نیروی اول را بیابان رساند. من گفتم و هر یک از شما در زندگی رفقای خود در فابریکها و کارخانه‌ها و تعمیرگاهها و کارگاهها مشاهده کرده است و میدانم که مصیبت این طبقه هیچگاه مثل دوران دیکتاتوری خود بدیندرجه عظیم و حاد نبوده است. هیچگاه خستگی و فرسودگی کشور بدرجه کنونی نرسیده بود. پس چه عاملی باین طبقه برای تحمل این محرومیت‌ها نیروی معنوی داده است؟ واضح و کاملاً مبرهن است که وی میبایست برای غلبه بر این محرومیت‌های مادی از یکجائی نیروی معنوی کسب نماید. موضوع نیروی معنوی و پشتیبانی معنوی، همانطوریکه میدانید، موضوعیست مبهم و همه چیزی را میتوان نیروی معنوی تلقی نمود و همه چیزی را میتوان در این مفهوم گنجانید. برای احتراز از این خطر، یعنی گنجانیدن یک چیز مهم یا پندار آمیز در مفهوم نیروی معنوی، من از خود میپرسم که آیا نمیتوان علانی برای تعریف دقیق آنچیزیکه به پرولتاریا نیروی معنوی داد تا محرومیت‌های مادی بیسابقه ناشی از سلطه سیاسی خود را تحمل نماید، پیدا کرده؟ من تصور میکنم که اگر پرسش بدینسان مطرح گردد پاسخ دقیقی برای آن پیدا خواهد شد. از خود سؤال کنید که آیا اگر در کنار جمهوری شوروی بجای کشورهای پیشرو، کشورهای عقب مانده قرار داشتند این جمهوری میتواند آنچه را که طی این سه سال و نیم تحمل نموده است، تحمل کند و در برابر تهاجمات گارد سفیدها، که مورد پشتیبانی سرمایه‌داران کلیه کشورهای جهان بودند، از موجودیت خود با احراز موفقیت دفاع نماید؟ کافیت این سؤال را از خود بکنیم تا در پاسخ هیچگونه تردیدی نداشته باشیم.

شما میدانید که طی سه سال و نیم ثروتمندترین کشورهای جهان همه بضد ما میجنگیدند. آن نیروی نظامی که در مقابل ما ایستاده بود و از کلچاک و یودنیچ و دنیکین و ورانگل پشتیبانی مینمود بر نیروی نظامی ما بارها و براتب و مطلقاً برتری داشت. شما اینرا خوب میدانید زیرا همه شما در جنگ شرکت کرده‌اید. شما بخوبی میدانید که اقتدار همه این دول اکنون نیز براتب بیش از ماست. پس چگونه این امر میسر گردید که آنها به غلبه بر حکومت شوروی تصمیم گرفتند و غلبه نیافتند؟ چگونه چنین امری

نمی‌توانند باشند. اینها در مبارزه حاد سرمایه علیه کار شرکت همه روزه ندارند، مکتبی ندیده‌اند، آنها را شرایط اقتصادی و سیاسی زندگی بهم نزدیک نمی‌کند، بلکه جدا می‌سازد و یکی را از دیگری دور می‌کند و به میلیونها دارنده خرده‌پای منفرد تبدیل مینماید. اینها واقعبینیست که همه شا آترو بخوبی میدانید، هیچگونه کلکتیو و کلخوز و کمون زودتر از سالهای متادی نمیتواند این وضع را دگرگون سازد. این نیرو، در پرتو انرژی انقلابی و فدکاری بیدریغ دیکتاتوری پرولتری، بقدری زود با دشمنان دست راستی خود یعنی طبقه ملاکین تصفیه حساب کرد که نظیر آن هرگز دیده نشده بود، طبقه ملاکین را بکلی بر انداخت و با سرعتی بینظیر سلطه آنها را از بین برد. ولی بسرعتی که سلطه آنها را بر انداخت، به سرعتی که خود به بهره برداری از زمینهای متعلق به همه خلق می پرداخت و با همان قطعیتی که اقلیت ناچیز کولاکها را قلع و قمع می نمود، با همان سرعت هم خود به خرده مالک تبدیل می شد. شما میدانید که دهات روسیه طی این مدت هتزاز شده‌اند. تعداد بنرکاران بزرگ و دهقانانی که بنرکاری ندارند کاهش یافته و تعداد دهقانان میانه حال افزایش پذیرفته است. دهات ما طی این مدت جنبه خرده بورژوازی بیشتری بخود گرفته است، این طبقه مستقلی است، طبقه ایست که پس از معو و طرد ملاکین و سرمایه‌داران یکانه طبقه‌ای میشود که قادر است در برابر پرولتاریا بایستد، بدین سبب ناخردانه است که روی پلاکاتها نوشته شود: سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست.

شما میدانید که این نیرو از لحاظ روحیات سیاسی خود چگونه نیروئی است. این نیرو نیروی نوسانست، این موضوع را ما در انقلاب خود در تمام اطراف و اکناف کشور مشاهده کرده‌ایم: در روسیه بشیوه خود، در سیبری بشیوه خود، در اوکرائین بشیوه خود، ولی همه جا نتیجه یکی بوده است: این نیرو نیروی نوسانست. این نیرو را مدت مدیدی اسارها و منشویکها بدنبال خود میکشیدند: هم بکک کرنسکی، هم در دوران کلچاک، هم زمانیکه در سامارا مجلس مؤسسان بر پا بود و هم در زمانیکه مایسکی منشویک در خدمت کلچاک یا پیشینیان وی وزیر بود و غیره. این نیرو بین رهبری پرولتاریا و رهبری بورژوازی نوسان میکرد، ولی چرا این نیرو که اکثریت عظیمی را تشکیل میدهد، خود خوبستن را رهبری نمی‌کرد؟ زیرا شرایط اقتصادی زندگی این توده چنانست که نمیتواند خودش متحد و همبسته شود. این مطلب برای هر کسی که تسلیم قدرت کلمات میان تپی در باره انتخابات همه خلقی، مجلس مؤسسان و دموکراسی نظیر آن نمیشود، روشن است. این دموکراسی صدها سال مردم را در کلیه کشورها تحیق میکرد و در کشور ما اسارها و منشویکها صدها هفته در علی ساختن آن کوشیدند و هر باز آزار در هون مکان معلوم با شکست مواجه شدند. (کف زدن حضار.)

ما از روی تجربه شخصی خود میدانیم - سیر تکامل تمام انقلابها هم، هر آینه دوران نوین یعنی فرضا صد و پنجاه سال اخیر را ساختن گیریم - این موضوع را در سراسر جهان تایید میکند که همه جا و همیشه نتیجه حاصل درست چنین بوده است: کلیه تلاشهایی که خرده بورژوازی بطور اعم و دهقانان بالاخص بعمل آورده‌اند برای آنکه

از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را بشیوه خودشان هدایت نمایند تاکنون همه بشکست انجامیده است. یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه داران - شق ثالثی وجود ندارد. کلیه کسانی که در آرزوی این شق ثالث هستند، پنداریافان و موهوم پرستان پوچ‌اند. سیاست و اقتصاد و تاریخ دست رد بسینه آنها میکنند. تمامی آموزش مارکس نشان میدهد که چون دارنده خرده یا مالک وسائل تولید و زمین است، لذا از مبارزه بین آنها حتما سرمایه و پابپای آن تضاد بین سرمایه و کار پدید می آید. مبارزه سرمایه با پرولتاریا ناگزیر است و قانونیست که در سراسر جهان خود را نشان داده است و کسیکه نخواسته باشد خود خوبستن را بفریب، نمیتواند این موضوع را نادیده انگارد.

از همین واقعات اساسی اقتصادیست که این نکته مستفاد میشود که چرا این نیرو نمیتواند خود خوبستن را متظاهر سازد و چرا تلاش در این راه هواره در تاریخ کلیه انقلابها به شکست انجامیده است. هر گاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری نماید، این نیرو همیشه تحت رهبری بورژوازی قرار میگیرد. در کلیه انقلابها وضع بدینمنوال بوده است و البته روسها هم با روغن منفس تطهیر نشده‌اند و اگر بخواهند در جرگه ذوات منفس در آیند، چیزی جز مضحکه از آب در نخواهد آمد. بدیهیست که رفتار تاریخ با ما هم همانگونه است که با دیگران. برای همه ما تمام این مطالب از آنجهت بویژه روشن است که همه ما دوران کرنسکی را گذرانده‌ایم. در آنزمان عده رهبران سیاسی عاقل و با معلومات و دارای تجربه فراوان سیاسی و کشورداری و آماده برای پشتیبانی از دولت صد بار بیش از آن عده‌ای بود که بلشویکها از خود داشتند. اگر همه صاحبان مشاغلی را که بر ضد ما کارشکنی میکردند و وظیفه کارشکنی بر ضد دولت کرنسکی را، که بر منشویکها و اسارها متکی بود، در برابر خود قرار نیدادند، بحساب آوریم، آنوقت می بینیم که این قبیل اشخاص اکثریت عظیمی را تشکیل میدادند. و با این وصف این دولت با شکست مواجه گردید. پس علی وجود داشت که علی‌رغم این تفوق عظیم قوای روشنفکر و تحصیل کرده، که به کشورداری عادت نموده بودند و دهها سال قبل از آنکه زمام حکومت کشور را بدست خود گیرند بر این فن مسلط بودند، بر آنها غلبه حاصل گردید. شقوق دیگر این آزمایش در اوکرائین و دن و کوبان نیز بعمل آمد و همه جا نتیجه‌اش یکی بود. وقوع تصادف در اینجا ممکن نیست. قانون اقتصادی و سیاسی نیروی دوم چنین است: یا تحت رهبری پرولتاریا - که راهی دشوار است ولی میتواند آنها را از زیر سلطه ملاکین و سرمایه‌داران بیرون بکشد - و یا تحت رهبری سرمایه‌داران، نظیر جمهوری های پیشرو دموکراتیک و حتی امریکا، که در آن هنوز هم تقسیم مجانی زمین بکلی پایان نیافته (بهر تازه واردی ۶۰ دسیاتین زمین مجانا داده میشد؛ تصور شرایطی از این بهتر ممکن نیست!) و این امر کار را در آنجا به تسلط کامل سرمایه منجر ساخته است.

این بود نیروی دوم.

در کشور ما این نیروی دوم در حال نوسانست و فوق العاده خسته شده است. بارهای انقلاب بدوش این نیرو فشار می آورد و

آنها بشیوه‌ای نامشهودتر از عصبی دیرپزوری هدایت میکند. ولی اینکه این یک ارکستر واحد است، مطلبی است که از روی هر نقل قولی باید برای شما روشن باشد. آنها اظهار میداشتند که اگر شعاری تحت عنوان «حکومت شوروی بدون پلشویکها» اعلام گردد ما با آن موافقیم. میلیوکف هم این مطلب را با وضوح خاصی تفسیر مینماید. وی تاریخ را دقیقاً آموخته است و کلیه معلومات خویش را با آموختن تاریخ روس در روی گرده خویش تر و تازه ساخته است. وی نتیجه بررسیهای بیست ساله مربوط به رشته پروفیسوری خود را با بررسی شخصی بیست ماهه تحکیم نمود. وی اظهار میدارد که اگر شعار عبارت بشود از حکومت شوروی بدون پلشویکها، من طرفدار آنم. در خارجه یعنی در پاریس معلوم نیست که آیا این یک انتقالیست اندکی برآست و یا اینکه انتقالیست اندکی بچپ یعنی بسوی آنارشیشتها، در خارجه معلوم نیست که در کرونشئات چه میگردد. ولی میلیوکف می گویند: «آقایان سلطنت طلبان شتاب نوزید و با فریادهای خود مانع کار نشوید، او اظهار میدارد که اگر انتقال بسوی چپ باشد من حاضر از حکومت شوروی علیه پلشویکها طرفداری کنم.

اینست آنچه که میلیوکف مینویسد و مطلقاً هم صحیح است. او از تاریخ روس و نیز از ملاکین و سرمایه‌داران چیزهایی آموخته و مدعی است که حوادث کرونشئات بهر حال کوششی است برای ایجاد حکومت شوروی بدون پلشویکها؛ فقط اندکی بسوی راست، اندکی با بازرگانی آزاد و اندکی با مجلس مؤسسان. بحرف هر منشویکی که گوش بدید همه این مطالب را حتی شاید بدون اینکه از این تالار بیرون بروید خواهید شنید. اگر شعار حوادث کرونشئات اندکی انحرافی بست چپ باشد یعنی حکومت شوروی باضافه آنارشیشتهائی باشد که مولود بدبختیها و جنگ و ترخیص ارتش هستند، پس چرا میلیوکف طرفدار این حکومت است؟ زیرا او میداند که انحراف میتواند یا بسوی دیکتاتوری پرولتری باشد و یا بسوی سرمایه‌داران. در غیر اینصورت قدرت سیاسی نمیتوانست وجود داشته باشد. با اینکه نبرد ما نهائی نبوده بلکه یکی از نبردهای نهائی و قطعی است. باز یگانه پاسخ صحیح باین پرسش که یکی از نبردهای قطعی ما امروز علیه چه کسی متوجه است چنین خواهد بود: علیه عناصر خرده بورژوازی در خانه خودمان. (کف زدنها.) و اما در مورد ملاکین و سرمایه‌داران باید گفت که ما در نخستین کارزار بر آنها پیروز شدیم، اما این فقط در نخستین کارزار بود ولی کارزار دوم در مقیاس بین المللی انجام خواهد گرفت. سرمایه‌داری معاصر، حتی اگر صد بار هم نیرومندتر از این باشد، نمیتواند علیه ما بجنگد زیرا دیروز در کشورهای پیشرو، کارگران جنگی را که وی تدارک دیده بود عقیم گذاردند و امروز از آنها بهتر و مطمئن‌تر عقیم خواهند گذاشت، زیرا دامنه عواقب جنگ در این کشورها پیش از پیش گسترش می یابد. ما بر عناصر خرده بورژوازی در خانه خود پیروز گردیدیم ولی این عناصر باز هم سر بلند خواهند کرد و ملاکین و سرمایه‌داران اینموضوع را در نظر میگیرند، بویژه آنانکه عاقلترند نظیر میلیوکف که به سلطنت طلبان گفت: سرچای خود بنشینید و خاموش باشید، زیرا در غیر این صورت تنها کاری که

در سالهای اخیر این فشار بیش از پیش شدت مییابد: خشکسالی، اجرای تعهدات در مورد سهمی که بنسبت تلف شدن دامها بوی تعلق میگیرد، نبودن علوفه و غیره. با چنین وضعی معلومست که این نیروی دوم، یعنی توده دهقانان، دچار نومیدی گردیده است. این نیرو نمیتوانست در فکر بهبود وضع خود باشد، باوجود آنکه از دوران محو ملاکین سه سال و نیم گذشته است و این بهبودی جنبه ضروری بخود میگیرد. ارتش مرخص شده نمیتواند برای خود کار صعبی پیدا کند. و بدینجهت این نیروی خرده بورژوا به عنصر آنارشیشتی بدل میگردد که خواستهای خود را بصورت آشوب متظاهر میسازد. نیروی سوم بر همه معلومست. این نیرو ملاکین و سرمایه‌داران هستند. در کشور ما اکنون این نیرو دیده نمیشود. ولی یکی از حوادث بسیار مهم و یک درس بسیار مهم هفته‌های اخیر یعنی حوادث کرونشئات بمثابة آزرخی بود که واقعیت را فروزانتر از هر چیز روشن ساخت.

اکنون هیچ کشوری در اروپا وجود ندارد که عناصر گارد سفید در آنجا نباشند. تعداد مهاجرین روسی را تا هفتصد هزار نفر تخمین میزنند. اینها سرمایه‌داران فراری و آن توده کارمندان هستند که نمیتوانستند خود را با حکومت شوروی دمساز نمایند. این نیروی سوم را ما نمیبینیم، زیرا به خارجه رفته است، ولی این نیرو وجود دارد و باتفاتی سرمایه‌دازان سراسر جهان عمل مینماید و این سرمایه‌داران ویرا نیز نظیر کلچاک، بودنیچ، ورائکل، بوسیله تامین مالی و بشیوه‌های دیگر مورد پشتیبانی خود قرار میدهند، زیرا آنها از خود دارای یک شبکه ارتباطی بین المللی هستند. این افراد را همه بخاطر دارند، شما البته در روزهای اخیر به نقل قولها و قطعات فراوانی که در روزنامه‌های ما از جراید گارد سفیدیها نقل شد و حوادث کرونشئات در آنها تفسیر گردیده است، توجه کرده‌اید. طی روزهای اخیر این حوادث را بورتسلف صاحب امتیاز روزنامه‌ای در پاریس، توصیف کرده و میلیوکف نیز حوادث مزبور را ارزیابی نموده است. شما البته همه اینها را خوانده‌اید. چرا روزنامه‌های ما باینموضوع اینقدر توجه کرده‌اند؟ آیا این صحیح است؟ آری صحیح است، زیرا باید دشمن خود را خوب شناخت. از هنگامیکه این دشمن به خارجه گریخته است چندان دیده نمیشود، ولی متوجه باشید که وی خیلی زیاد دور نرفته است و جد اکثر بیش از چند هزار ورست فاصله ندارد و حال که باین فاصله رسیده خود را پنهان نموده است. این دشمن صحیح و سالم است، زنده است، منتظر فرصت است. بهمین جهت باید مراقب وی بود، بویژه که اینها فقط فراریان ساده نیستند. خیر، اینها دستیاران مستقیم سرمایه جهانی هستند و بحساب این سرمایه امرار معاش مینمایند و باتفاتی آن عمل میکنند.

شما البته همه توجه کرده‌اید که چگونه نقل قولهای اقتباسی از روزنامه‌های گارد سفید، که در خارجه منتشر میکردند در کنار نقل قولهای اقتباسی از روزنامه‌های فرانسه و انگلستان بچاپ میرسیدند. اینها یک گروه نغمه سرا و یک ارکستر هستند. البته در چنین ارکسترهایی دیرپزوری وجود ندارد که پیس را از روی نت هدایت نماید، دیرپزور این ارکستر سرمایه بین المللی است که

خواهید کرد تحکیم حکومت شوروی است. این موضوع را سیر عمومی انقلاب‌ها نشان داده است که در آن‌ها دیکتاتوریه‌های کوتاه مدتی از زحمتکشان، که بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی میشد، بوجود می‌آمد، ولی حکومت زحمتکشان در آن قوت نمی‌گرفت؛ همه چیز پس از مدتی کوتاه رو به فقهرا میرفت. علت این فقهرا هم این بود که دهقانان، زحمتکشان و خرده مالکین نمیتوانند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یکسلسله نوسان ناچارند راه فقهرا در پیش گیرند. در انقلاب کبیر فرانسه نیز وضع بهین منوال بود، در کلیهٔ انقلابها نیز بقیاس کوچکتر وضع بدینمنوال بود. و واضحست که این درس را همه آموخته‌اند، گارد سفیدیه‌ای ما به آنسوی مرز رفته و سه شبانه روز از اینجا فاصله گرفته‌اند و در آنجا مترصد نشسته و کمین کرده‌اند و از سرمایهٔ اروپای باختری بعنوان تکیه‌گاه و پشتیبان بر خوردارند. وضع بدینمنوال است. از اینجا وظائف و تکالیف پرولتاریا روشن میگردد.

بر اساس خستگی و فرسودگی، روحیات معین و گاهی نومیدی پدید می‌آید. این روحیات و این نومیدی مانند همیشه در بین عناصر انقلابی بصورت آنارشیزم متظاهر میگردد. در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری وضع بدینمنوال بوده است و در کشور ما هم همین وضع روی میدهد. عناصر خرده بورژوازی دوران بحرانی را طی میکنند، زیرا سالهای اخیر برای آنها مشقت بار بوده است، گرچه این مشقت آنها بعد مشقت پرولتاریا در سال ۱۹۱۹ نبوده، ولی بهر حال مشقت بار بوده است. دهقانان مجبور بودند کشور را نجات دهند و سهمی از مازاد محصول خود را بلاعوض تحویل دهند ولی دیگر قادر به تحمل این وضع متشنج نیستند و لذا دچار پریشانی حواس و نوسان و تزلزل گردیده‌اند و سرمایه‌داری در این وضع را در نظر میگیرد و میگوید: همینقدر کافیتست به نوسان درآورم، تکان بدهم تا خودش بفلطد. اینست معنای حوادث کرونشانات هر آینه آنها از نقطه نظر نیروهای طبقاتی در مقیاس سراسر روسیه و در مقیاس جهانی بررسی نمائیم. اینست معنای یکی از نبردهای نهائی و قطعی که ما بدان مشغولیم، زیرا ما بر عناصر خرده بورژوا و آنارشیزت پیروز نشده ایم و حال آنکه سرنوشت بعدی انقلاب اکنون باین پیروزی وابسته است. اگر ما بر این عناصر پیروز نشویم، مثل انقلاب فرانسه رو به فقهرا خواهیم رفت. این امر ناگزیر است و ما باید بدون آنکه چشم خود را به بندیم و با عبارت پردازی گریبان خلاص کنیم، باین واقعیت بنگریم. باید هر آنچه از دست ما بر می‌آید برای تسهیل وضع این توده بعمل آورد و زهمبری پرولتری را محفوظ نگاهداشت تا جنبش انقلاب کمونیستی که در اروپا نمو میکند، با نیروی جدیدی تقویت گردد. آنچه که امروز در آنجا رخ نداد فردا ممکنست رخ دهد و آنچه که فردا رخ ندهد، ممکن است پس فردا رخ دهد، ولی دوران‌هایی نظیر فردا و پس فردا در تاریخ جهانی کمتر از چندین سال نیست.

اینست پاسخ من باین پرسش که ما اکنون در راه چه پیکار میکنیم و یکی از نبردهای نهائی و قطعی خود را انجام میدهم و معنای حوادث اخیر چیست و مبارزهٔ طبقات در روسیه چه معنایی دارد. اکنون روشن است که چرا این مبارزه اینقدر حدت یافته و چرا برای ما درک این نکته دشوار است که دشمن عمده یودنیچ و کولچالک

یا دزیکین نبوده، بلکه اوضاع و احوال محیط خود ماست. در اینجا من میتوانم به بخش نهائی سخنرانی خود، که بسی طولانی شده است، بپردازم، یعنی وضع حمل و نقل راه آهن و حمل و نقل آبی و وظائف کنگرهٔ کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی را توضیح دهم. بمقیدهٔ من آنچه را که من در اینجا توصیف نمودم با این وظائف ارتباطی بسیار محکم و ناگسستنی دارد. تصور نیروود بخش دیگری از پرولتاریا را بتوان یافت که نظیر کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی از لحاظ فعالیت اقتصادی روزمرهٔ خود با چنین وضوحی با صنایع و کشاورزی مربوط باشد. شما باید به شهرها خواربار برسانید و دهات را با حمل و نقل محصولات صنایع به جنب و جوش در آورید. این مطلب بر هر کس روشن است و بر کارگران راه آهن و حمل و نقل آبی بیش از دیگران روشن است، زیرا این امر کار روزمرهٔ آنها را تشکیل میدهد. و از اینموضوع بمقیدهٔ من بخودی خود این نکته ناشی میگردد که در لحظهٔ کنونی چه وظائف فوق العاده مهم و چه مسئولیتی بدوش زحمتکشان راه آهن و حمل و نقل آبی قرار دارد. شما همه میدانید که کنگرهٔ شما در شرایطی تشکیل گردید که بین مقامات بالا و پائین اتحادیه کشمکشهایی وجود داشت. وقتی این مسئله به کنگرهٔ اخیر حزب احاله گردید، تصمیماتی اتخاذ شد مبنی بر اینکه بین مقامات بالا و پائین از طریق تبعیت بالائیها از پائینیها و از طریق رفع اشتباهات مرتکبه از طرف بالائیها که بمقیدهٔ من در مورد جزئیات بود ولی بهر حال میبایست بر طرف شود، توافق حاصل گردد. شما میدانید که این عمل در کنگرهٔ حزب انجام گردید و کنگره کارهای خود را در شرایطی بیابان رسانید که همبوستگی و وحدت صفوف حزب کمونیست بیش از پیش بود. این يك پاسخ مشروع و ضروری و یگانه پاسخ صحیحی است که پیشاهنگ، یعنی بخش رهبر پرولتاریا، به جنبش عناصر خرده بورژوا و آنارشیزت میدهد. اگر ما کارگران آگاه به خطر این جنبش پی ببریم و دست بدست هم دهیم و ده بار متفق‌تر و صد بار همبوسته‌تر کار کنیم، قوای ما ده بار فزونتر خواهد شد و آنوقت ما که بر نهاجمات نظامی غالب آمده ایم، برنوسانات و تزلزلات این عناصر هم که تمام زندگی روزمره ما را پریشان و منقلب میسازند و بهمین جهت هم باز میگویم که خطرناکند، غالب خواهیم آمد. تصمیم کنگرهٔ حزب که آنچه را که بدان توجه شده بود، اصلاح نمود، گام بزرگی است در امر همبوستگی و اتفاق ارتش پرولتاریا. اکنون شما باید در کنگرهٔ خود نیز همین کار را انجام دهید و تصمیم کنگرهٔ حزب را برحله اجرا گذارید. باز تکرار میکنم که سرنوشت انقلاب بیشتر مستقیماً به کار این بخش پرولتاریا منوط است تا به بخش بقیهٔ آن. ما باید گردش کالا را بین کشاورزی و صنایع تجدید نمائیم و برای تجدید آن تکیه‌گاه مادی لازم است. و اما تکیه‌گاه مادی برای برقراری ارتباط بین صنایع و کشاورزی چیست؟ این تکیه‌گاه عبارتست از حمل و نقل راه آهن و راههای آبی. بدینجهت شما موظفید با جدیت خاصی به کار خود بنگرید و این امر تنها منحصر به آن افرادی از شما نیست که عضو حزب کمونیست هستند و لذا عاملین آگاه دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشند، بلکه به آن کسانی از شما هم که

بر فقای کمونیست آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، داغستان و جمهوری گوهستان

یاد رود آتشین به جمهوریهای شوروی قفقاز، میخواهم امیدوار باشم که اتحاد محکم آنان نمونه ای از صلح ملی بوجود خواهد آورد که نظیر آن در دوران بورژوازی دیده نشده و در نظام بورژوازی وجود آن ممکن نیست.

ولی صلح ملی بین کارگران و دهقانان ملیتهای قفقاز هر قدر هم مهم باشد، باز حفظ و تکامل حکومت شوروی، بعنوان انتقال به سوسیالیسم، بررانب از آن مهتر است. این وظیفه ایست دشوار ولی کاملاً قابل اجرا. نکته ای که برای اجرای موفقیت آمیز این وظیفه بیش از همه اهمیت دارد اینستکه کمونیستهای ما وراء قفقاز به ویژگی وضع خود، وضع جمهوریهای خود و فرقی آن با وضع و شرایط جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه پی ببرند و این نکته را درک کنند که باید تاکتیک ما را تقلید کرده، بلکه آنرا، بر وفق اختلاف شرایط مشخص با سنجیدگی تغییر شکل دهند.

جمهوری شوروی روسیه در هیچ جا از پشتیبانی سیاسی و نظامی برخوردار نبود. بر عکس، سالهای پی در پی علیه تهاجمات چنگی کشورهای آنتانت و محاصره آنها مبارزه کرد.

جمهوریهای شوروی قفقاز از پشتیبانی سیاسی و تا حدود کمی هم از پشتیبانی نظامی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه برخوردار بودند. این يك فرق اساسی است.

ثانیاً: اکنون دیگر بیم این نیروود که کشورهای آنتانت تهاجم نمایند و گارد سفیدهای گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، داغستان و گوهستان را مورد پشتیبانی نظامی قرار دهند. آنتانت در روسیه دستش سوخته و این امر لابد ویرا وادار خواهد ساخت که برای چند مدتی با احتیاط تر باشد.

ثالثاً: جمهوریهای قفقاز کشورهایی هستند از روسیه هم دهقانی تر.

رابعاً: روسیه از لحاظ اقتصادی رابطه اش با کشورهای پیشرو سرمایه داری قطع بود و تا حدود زیادی اکنون نیز قطع است؛ ولی قفقاز میتواند سریعتر و آسانتر با کشورهای باختری سرمایه داری همزیستی برقرار نماید و به مبادله کالا بپردازد.

فرق ها بدینجا پایان نمیبیرد. ولی همین فرقا هم کافیست برای اینکه به لزوم اتخاذ تاکتیک دیگری پی برده شود.

باید نسبت به خرده بورژوازی و روشنفکران و بویژه نسبت به دهقانان نرمش و احتیاط و گذشت بیشتری داشت. باید از لحاظ اقتصادی از کشورهای سرمایه داری باختر بانواع وسائل و بنحوی

عضو حزب نیستند، ولی از کارکنان اتحادیه کارگران هستند که در حدود یکمیلیون تا یکمیلیون و نیم تن از زحمتکشان بنگاههای حمل و نقل را متحد میسازد، مربوط است. همه شاهها باید، با درس گرفتن از انقلاب ما و کلیه انقلابهای پیشین به تمام دشواریهای وضع کنونی پی برید و بدون اینکه انواع شعارها اعم از شعارهای مربوط به «آزادی»، مجلس مؤسسان و دشواریهای آزاده بتواند ذره ای در برابر چشم شما پرده حائل کند (میدانیم که عوض کردن رنگ تابلوها بقسری آسان است که میلوکف هم خود را طرفدار دشواریهای جمهوری کرونشئات نشان داده است) و بدون اینکه چگونگی تناسب قوای طبقاتی را نادیده انکارید هشیارانه يك پایه و بنیاد استوار برای کلیه نتیجه گیریهای سیاسی خود بدست آورید. برای شما واضح خواهد شد که ما در حال گذراندن يك دوران بحرانی هستیم که در آن این امر وابسته بنا خواهد بود که آیا انقلاب پرولتری، مانند دوران اخیر بلانهراف بسوی پیروزی پیش خواهد رفت یا اینکه با نوسانات و تزلزلات موجب پیروزی گارد سفیدها خواهد شد که دشواری اوضاع را تغییری نخواهد داد و فقط برای دهها سال دیگر روسیه را از انقلاب دور خواهد ساخت. شما نمایندگان کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی نتیجه ای که میتوانید و باید بگیرید فقط یکست و آنهم مبارتست از؛ حد بار فزونتر ساختن همپیوستگی پرولتری و انضباط پرولتری. رفقا ما باید بهر قیمتی شده این موضوع را عملی سازیم و به پیروزی نائل گردیم. (کف زندهای پر شور.)

برآوداه، شماره های ۶۷ و ۶۸، مورخه
۲۹ و ۳۰ مارس سال ۱۹۲۱

در باره مالیات جنسی

(اهمیت سیاست نوین و شرایط آن)

بجای مقدمه

موضوع مالیات جنسی در حال حاضر توجه بسیار زیادی را بخود معطوف میدارد و موجب مباحثات و مشاجرات بسیار است. علت این امر کاملاً واضح است، زیرا این واقعه یکی از مسائل عمده سیاست در شرایط کنونیست.

مباحثاتی که در این باره میشود کمی تا مرتب و بی سر و ته است و این عیبی است که همه ما، به دلیل کاملاً مفهومی، بدان دچاریم. از اینرو سودمندتر خواهد بود هر آینه سعی شود این مسئله نه از لحاظ «میرم بودن» آن، بلکه از جنبه اصولی همگانی آن مورد بررسی قرار گیرد. به عبارت دیگر نظری به زمینه عمومی و اساسی تابلویی بینگنیم که اکنون روی آن شکل اقدامات عملی صریح سیاست روز را ترسیم میشانیم.

به منظور حصول چنین مقصودی من بخود اجازه میدهم بخش منسلی از رساله خود را تحت عنوان: «وظیفه عمده ایام ما...» در باره خطمشی کودکان «چیپ» و خرده بورژوا منشی» در اینجا نقل نمایم. این رساله در سال ۱۹۱۸ توسط شورای نمایندگان پتروگراد نشر یافته و مندرجات آن عبارتست از: اولاً مقاله مورخه ۱۱ مارس ۱۹۱۸ در باره صلح برست و ثانیاً چر و بحثی با گروه کمونیستهای چیپ آنزمان، که تاریخ نشر آن ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ است. اکنون چر و بحث لازم نیست و من آنرا حذف میکنم و آن قسمتی را باقی میگذارم که به مبحث سرمایه‌داری دولتی و عناصر اصلی اقتصادیات ما در دوران کنونی یعنی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مربوط است.

اینکه آنچه در آزمون نوشته‌ام:

در باره اقتصادیات معاصر روسیه

(از رساله سال ۱۹۱۸)

... سرمایه‌داری دولتی در مقابل اوضاع و احوال کنونی جمهوری شوروی ما گامی به پیش خواهد بود. اگر تقریباً پس از ۶ ماه دیگر در کشور ما سرمایه‌داری دولتی بر فرار گردد مرفقیستی عظیم و تضییع بسیار موتقی خواهد بود برای آنکه پس از یکسال سوسیالیسم در کشور ما بطور قطعی استوار و شکست ناپذیر گردد. من در نزد خود مجسم میکنم که برخیها از این سخنان با چه خشم عالیجنابانه‌ای رم خواهند کرد... چه میگویند؟ در جمهوری شوروی سوسیالیستی انتقال به سرمایه‌داری دولتی گامی به پیش

معدانه و قوری در مورد امتیازات و مبادله کالا استفاده کرد. نفت، منگنز، ذغال (معادن تکورجلی) و مس... اینست فهرست بکلی غیر کاملی از ثروت‌های عظیم معنی. امکان کاملی وجود دارد که دامنه سیاست امتیازات و مبادله کالا با خارجه وسیعاً بسط داده شود.

باید این موضوع را بنحوی پر دامنه و استوار و با مهارت و دور اندیشانه انجام داد و از آن بانواع وسائل برای بهبود وضع کارگران و دهقانان و جلب روشنفکران به ساختمان اقتصادی استفاده نمود. باید با تمام قوا و با استفاده از مبادله کالا با ایتالیا، آمریکا و سایر کشورهای نبروهای مولده این سر زمین ثروتمند و زغال سفید و آبیاری آنرا بسط داد. آبیاری، برای آنکه زراعت و گلهداری بهر نحوی شده امتلا باید، اهمیت خاصی دارد.

انتقال بطی تر و احتیاط آمیز تر و سیستانیک تر به سوسیالیسم - اینست آنچه که برای جمهوری های قفقاز، برخلاف جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه، امکان پذیر و ضروریست. اینست آنچه که باید درک نمود و با در نظر گرفتن فرق آن با تاکیک ما، توانست بموقع اجرا گذارد.

ما نخستین شکای را در بیکر سرمایه‌داری جهانی ایجاد می نمودیم. این شکای ایجاد شد. ما در جنگ سبعانه و ما فوق الطبیعه، شاق و دشوار، دردناک و سریع علیه سیدها و اسارها و مشویکها، که از طرف تمام آنتانت و بوسیله معاصره آن و کمک نظامی آن پشتیبانی میشوند، از خود دفاع کردیم.

وقایع کمونیست قفقاز، شما دیگر نباید این شکای را ایجاد نمائید، بلکه باید بتوانید با احتیاط زیاد و بشیوه ای سیستماتیک چیز تازه ای ایجاد کنید و در اینمورد از شرایط بین المللی سودمندی که در سال ۱۹۲۱ برای شما وجود دارد استفاده نمائید. هم اروپا و هم تمام جهان در سال ۱۹۲۱ دیگر آن نیست که در سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ بود. باید تاکتیک ما را تقیید نکرد، بلکه بالاستقلال در باره حلل ویزگی آن شرایط و نتایج آن تعقی و ورزید و در مورد خورد نص این تاکتیک را نه، بلکه روح آن، مفهوم آن و درسهای ناشی از تجربیات سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۱ را بکار بست. از لحاظ اقتصادی فوراً باید به مبادله کالا با خارجه، یعنی کشورهای سرمایه‌داری، پرداخت و در این مورد نخست نورزید: بگذار دهها میلیون از گرانبهانترین مواد معدنی نصیب این کشورها گردد.

باید فوراً کوشش ورزید تا وضع دهقانان بهبود یابد و عملیات دلندهاری را در رشتا الکتریفیکاسیون و آبیاری آغاز نمود. آبیاری بیش از هر چیز لازمست و بیش از هر چیز سر زمین را دگرگون خواهد ساخت و آنرا احیا خواهد کرد، گذشته را مدفون خواهد نمود و انتقال به سوسیالیسم را تحکیم خواهد بخشید.

از نامرتبی این نامه، که مجبور بودم آنرا باشتاب تهیه کنم تا بتوانم بوسیله رفیق میاسنیکف ارسال دارم، پوزش میطلبم و بار دیگر بهترین دروهای خود را به کارگران و دهقانان جمهوریهای شوروی قفقاز ابلاغ مینمایم و بهترین آرزوها را در باره آنان دارم.

ن. لنین

مسکوه ۱۴ آوریل سال ۱۹۲۱

پیراودای گرجستان، شماره ۵۵، ۸ ماه مه سال ۱۹۲۱

سرمایه‌داری دولتی را بکار بریم، این مبارزه بین چه کسانی انجام می‌گردد؟ آیا بین مرحله چهارم و پنجم آن طبقه بندی که هم اکنون من در بالا ذکر کردم؟ البته که خیر. این سرمایه‌داری دولتی نیست که در اینجا با سوسیالیسم مبارزه میکند، بلکه خرده بورژوازی به‌علاوه سرمایه‌داری خصوصیت که بالاتفاق و در آن واحد هم علیه سرمایه‌داری دولتی و هم علیه سوسیالیسم مبارزه میکند. خرده بورژوازی در مقابل هرگونه مداخله دولتی و حساب و کنترل، خواه دولتی سرمایه‌داری و خواه دولتی سوسیالیستی مقاومت می‌ورزد. این یک واقعیت کاملاً بیچون و چراست که ریشه یکسلسله از اشتباهات اقتصادی از عدم درک آن آب می‌خورد. معامله‌گر، سوداگر، غارتگر، اخلاک‌در انحصار - این است دشمن عمده داخلی ما، دشمن اقدامات اقتصادی حکومت شوروی. اگر در ۱۲۵ سال قبل کوشش خرده بورژوازی‌های فرانسوی، که درخشانترین و صمیمت‌ترین انقلابیون بودند، برای غلبه بر معامله‌گران از راه اعدام عمده معنودی از «هرگزیدگان» و غرض رعایت آسای اعلامیه‌ها هنوز بخشایش پذیر بوده، در عوض حالا روش صرفاً فرانسوی مآبانه اس‌ارهای چپ در مورد این مسئله در هر فرد انقلابی آگاه فقط حس انزجار یا اشمزاز تولید میکند. ما بخوبی میدانیم که پایه اقتصادی معامله‌گری قشر خرده مالک است که در روسیه قشر فوق‌العاده وسیعی را تشکیل میدهد و نیز سرمایه‌داری خصوصی است که در وجود هر خرده بورژوازی برای خود عاملی دارد. ما میدانیم که میانیونها شاخک و چنگال این ازدر خرده بورژوازی، گاه اینجا و گاه آنجا، کندوار بر دست و پای برخی از قشرهای کارگران می‌پیچد و معامله‌گری، بجای انحصار دولتی، در کلیه زوایای زندگی اجتماعی - اقتصادی ما رسوخ مینماید. کسیکه این موضوع را مشاهده نمی‌کند، همانا بر اثر این ناپیئانی خود اسارت خود را در چنگ خرافات خرده بورژوازی آشکار می‌سازد...

خرده بورژوا از خود چند هزاری ذخیره پول دارد که بهنگام جنگ آنرا از راههای مشروع و بخصوص نا مشروع گرد آورده است. چنین است تیپ اقتصادی که بعنوان پایه معامله‌گری و سرمایه‌داری خصوصی جنبه شاخص دارد. پول - سندیت برای در یافت ثروت اجتماعی و قشر چندین میلیونی خرده مالکین در حالیکه این سند را محکم در دست دارد، آنرا از دولت پنهان میکند و بهیچ سوسیالیسم و کمونیسمی هم ایمان ندارد و مقررصه آنستکه طوفان پرولتری پایان یابد، یا ما این خرده بورژوا را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود (اینکار در صورتی از دست ما ساخته است که تهیستان یعنی اکثریت اهالی یا نیمه پرولترها را در پیرامون پیشاهنگ پرولتری آگاه متشکل سازیم) و با اینکه او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری ما را منقرض خواهد ساخت، همانگونه که ناپلئون‌ها و کاونیاک‌ها، که همانا بر روی همین زمینه خرده مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را منقرض ساختند. مطلب بدینقرار و فقط بدینقرار است...

خرده بورژوازی که چند هزاری ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و میخواهد این چند هزار را حتماً برای خود و علیه تهیستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی بجزریان

خواهد بود... آیا این خیانت به سوسیالیسم نیست؟ بر روی همین نکته است که باید با تفصیل بیشتری مکت نمود. اولاً باید این موضوع را مورد تحلیل قرارداد که آن انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، که با حق و دلیل میدهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شورواها بنامیم، چگونه است. ثانیاً باید اشتباه کسانی را، که شرایط اقتصادی خرده بورژوازی و عناصر خرده بورژوا را دشمن عمده سوسیالیسم در کشور ما نمیدانند، آشکار ساخت. ثالثاً باید معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که با دولت بورژوازی دارد، بخوبی درک نمود. هر سه این نکات را بررسی کنیم.

ظاهراً هنوز کسی نبوده است که به بررسی مسئله مربوط به اقتصادیات روسیه پرداخته باشد و جنبه انتقالی این اقتصادیات را منکر شده باشد. ظاهراً هیچ کمونیستی منکر این موضوع نیز نشده است که اصطلاح جمهوری سوسیالیستی شوروی معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و بهیچوجه معنایش قائل شدن جنبه سوسیالیستی برای نظامات اقتصادی موجود نیست. ولی معنای کلمه انتقال چیست؟ آیا معنای این کلمه، هر آینه آنرا بر اقتصادیات اطلاق نمائیم، این نیست که در نظام موجود عناصر و اجزاء و قطعاتی خواه از سرمایه‌داری و خواه از سوسیالیسم یافت میشود؟ همه کس تصدیق میکند که آری چنین است. ولی همه کس، ضمن تصدیق این موضوع، در این باره نمیاندیشد که پس عناصر شکلهای اجتماعی - اقتصادی گوناگونی که در روسیه وجود دارد، چگونه است. و حال آنکه تمام کنه مطلب در همین است. این عناصر را ذکر مینمائیم:

(۱) اقتصاد پاتریارکال، یعنی اقتصادی که بدرجه زیادی جنبه طبیعی و دهقانی دارد؛
(۲) تولید کالائی کوچک (اکثریت آن دهقانانی که غله می‌فروشند جزو این گروه هستند)؛
(۳) سرمایه‌داری خصوصی؛
(۴) سرمایه‌داری دولتی؛
(۵) سوسیالیسم.

روسیه چنان پهناور و چنان رنگارنگ است که همه این شکلهای گوناگون اجتماعی - اقتصادی در آن با هم آمیخته شده است. ویژگی وضعیت همانا در این نکته است.

حال این سؤال پیش می‌آید که چه عناصری تفوق دارند؟ واضح است که در کشور دهقانان خرده یا تفوق با عناصر خرده بورژوا است و نمیتواند چنین نباشد؛ اکثریت و آنها اکثریت عظیم کشاورزان، عبارتند از مولدین خرده پای کالا. معامله‌گران گاه در اینجا و گاه در آنجا پوسته سرمایه‌داری دولتی را (انحصار غله، کارفرمایان و سوداگرانی که تحت کنترل هستند، کثوپراتورهای بورژوازی) پاره میکنند و مواد عمده معامله‌گری هم عبارتست از غله.

مبارزه عمده همانا در این رشته گسترش مینماید. آیا اگر خواسته باشیم اصطلاحات مربوط به کاتگوریهای اقتصادی از قبیل

اندازد: مجموع این مبالغ چند هزاری يك پایه چندین میلیاردی برای احتکار بوجود می آورد، که ساختمان سوسیالیستی ما را عقیم میگذارد. فرض کنیم که عدد معینی از کارگران طی چند روز کالاهائی معادل با رقم ۱۰۰۰ تولید میکنند. سپس فرض کنیم که معادل ۲۰۰ از این مبلغ در اثر معامله گری های کوچک و انواع شیادیهها و تخطی دارندگان خرده یا از فرمانها و مقررات شوروی بهر می رود. هر کارگر آگاه خواهد گفت: اگر من میتوانستم ۳۰۰ از این هزار را بعنوان بهای بر قراری نظم و تشکل بیشتر بدهم، با طیب خاطر بجای دویست سیصد میدادم، زیرا در شرایط حکومت شوروی بعدها، وقتی نظم و تشکل بر قرار گردد و اخلاص عناصر خرده مالک در هر گونه انحصار دولتی قطعاً عقیم گذارده شود، کاهش میزان این «باج» مثلاً تا صد یا پنجاه مسئله بسیار آسانی خواهد بود.

این مثال عددی ساده - که برای عامه فهم کردن بیان عداوت به آخرین درجه ساده شده است - تناسبی را که اکنون بین سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم وجود دارد توضیح میدهد. کارگران قدرت دولتی را بدست خود دارند، آنها از لحاظ قضائی امکان کامل دارند همه آن هزار را «ضبط نمایند» یعنی يك پیش از هم، چنانچه برای مقاصد سوسیالیستی نباشد، به صرف نرسانند. این امکان قضائی، که متکی بر انتقال عملی حکومت بدست کارگران است، عنصر سوسیالیسم میباشد. ولی عناصر خرده مالک و سرمایه دار خصوصی از راههای متعددی این وضع قضائی را مختل میسازند، معامله گری را رائج میکنند و اجرای فرمانهای شوروی را عقیم میگذارند. سرمایه داری دولتی، حتی اگر ما بیش از میزان فعلی هم بپردازیم (من عداوت يك چنین مثال عددی را آوردم تا آنرا با وضوح کامل نشان دهم)، گام عظیمی به پیش خواهد بود، زیرا «بخاطر علم» متحمل مخارج شدن ارزشی دارد، زیرا این امر بحال کارگران سودمند است، زیرا غلبه بر بی نظمی و ویرانی و بیسر و سامانی از هر چیزی مهمتر است، زیرا دوام یافتن هرج و مرج خرده مالکی بزرگترین و مخوفترین خطر است که (هر آینه ما بر آن غلبه نکنیم) بدون شک موجب فناي ما خواهد گشت و حال آنکه پرداخت مقدار بیشتری باج به سرمایه داری دولتی نه تنها موجب فناي ما نخواهد شد، بلکه ما را از مطمئنترین راهها بسوی سوسیالیسم خواهد برد. طبقه کارگری که آموخته باشد که چگونه باید علیه هرج و مرج طلبی عناصر خرده مالک نظم دولتی را حفظ نمود و آموخته باشد که چگونه باید تولید بزرگ را در سراسر کشور بر مبنای سرمایه داری دولتی متشکل ساخت، تمام آتو ما را - از استعمال این اصطلاح معترت میخوایم - در دست خواهد داشت و آنوقت دیگر تحکیم سوسیالیسم تأمین خواهد شد.

سرمایه داری دولتی از لحاظ اقتصادی براتب عالیتر از اقتصادیات کنونی ما است، این - اولاً.

ثانیاً این امر هیچ خطری برای حکومت شوروی ندارد، زیرا دولت شوروی دولتی است که در آن حاکمیت کارگران و تهیستان تأمین است...

• • •

برای اینکه این مسئله را توضیح بیشتری داده باشیم، مقدم

بر هر چیز مثال بسیار مشخصی را در باره سرمایه داری دولتی ذکر مینمائیم. همه میدانند که این مثال کدامست: آلمان است. در این کشور، ما با «آخرین کلام» تکنیک معاصر سرمایه داری بزرگ و تشکیلات منتظمی روبرو هستیم که تابع امپریالیسم یونکری - بورژوازی است. کلماتی را که روی آنها تکیه شده است بسوراندازید و بجای دولت نظامی، یونکری، بورژوازی و امپریالیستی باز هم دولت، منتها دولتی از طراز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتری را قرار دهید، تا تمام آن مجموعه شرایطی را که سوسیالیسم را ایجاد مینماید، بدست آورید.

سوسیالیسم بدون تکنیک سرمایه داری بزرگ، که مبتنی بر آخرین کلام علم نوین باشد و بدون سازمان دولتی منتظم، که دهها میلیون نفر را وادار به مراعات اکید يك قاعده واحد در امر تولید و توزیع محصولات بنماید، غیر ممکن است. ما مارکسیستها همیشه در این باره سخن گفته ایم و افرادی که حتی این مطلب را هم نفهمیده اند (آنارشیزست ها و نصف تمام اسرارهای چپ) ارزش آنها ندارند که حتی دو ثانیه از وقت خود را برای صحبت با آنها تلف کنیم.

در عین حال، سوسیالیسم بدون سلطه پرولتاریا در کشور غیر ممکن است: اینهم در حکم القیاست. تاریخ (که از آن هیچکس بجز کودکانهای منشویک نمره يك توقع آنها نداشته است که بنحوی هوار و آرام و آسان و صاف و ساده، سوسیالیسم «یکپارچه» تقدیم کند) از چنان مجرای خود ویژه ای رفت، که مقارن با سال ۱۹۱۸ دنیای مجزای سوسیالیسم را در کنار یکدیگر، نظیر دو جوجه ای که از زیر يك پوسته امپریالیسم بین المللی سر در می آورند، پدید آورد. آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ بشکلی بارزتر از همه تحقق مادی شرایط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی سوسیالیسم را از یکطرف و شرایط سیاسی آنها از طرف دیگر مجسم ساختند.

انقلاب پیروزمند پرولتری در آلمان میتوانست فی الفور و با سهولت فوق العاده ای هرگونه پوسته امپریالیسم را (پوسته ای را که متأسفانه از بهترین فولاد ساخته شده و لذا در برابر مساعی هرگونه جوجه ای از هم نمیباشد) از هم ببرد و پیروزی سوسیالیسم جهانی را بطور یقین و بدون دشواری یا با دشواریهای نا چیز عملی سازد، - البته در صورتیکه مقیاس «دشواری» را يك مقیاس تاریخی جهانی بگیریم نه اینکه مقیاس محدود عامیانه.

چون در آلمان انقلاب هنوز در «تولده خود کندی نشان میدهد» - وظیفه ما اینستکه سرمایه داری دولتی آلمانها را بیاموزیم، با تمام قوا از آن تقلید کنیم و از شیوه های دیکتاتور منشانه برای تسریع تقلید این باختر منشی در روسیه وحشی دریغ نورزیم و از استعمال وسائل وحشیانه مبارزه علیه وحشگری مضایقه ننمائیم. اگر افرادی در بین آنارشیزست ها و اسرارهای چپ وجود دارند (من بی اختیار بیاد نطقهای کارلین و گیبه در کمیته اجرائیه مرکزی افتادم) که قادرند بشیوه کارلین قضاوت نموده بگویند که آری براننده ما انقلابیون نیست که از امپریالیسم آلمان «تعلیم بگیریم» در مقابل آن فقط باید يك چیز گفت: آن انقلابی که چنین اشخاصی را جدی تلقی نماید بنحوی علاج ناپذیر (و با استحقاق کامل) دچار فنا خواهد گشت.

سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله ای که سوسیالیسم نامیده میشود، هیچ پله واسطی وجود ندارد (ص ۲۷ و ۲۸) (۵)

توجه کنید که این مطالب در زمان کرنسکی نوشته شده و در اینجا سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریا و دولت سوسیالیستی نیست، بلکه سخن بر سر دولت انقلابی دموکراتیکه است، مگر واضح نیست که هر قسری ما از این پله سیاسی بالاتر رفته ایم و دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در وجود شوراهای کاملتر مجسم ساخته ایم، بهمان نسبت کمتر اجازه داریم از سرمایه‌داری دولتی بهر اسیم؟ مگر واضح نیست که ما از لحاظ مادی، اقتصادی و تولیدی هنوز در درگاه سوسیالیسم قرار نداریم؟ و از طریق دیگری جز این درگاه، که هنوز بدان دسترسی نیافته ایم، نمیتوان به دروازه سوسیالیسم گام نهاد؟.

• • •

کیفیت زیرین نیز بینهایت آموزنده است.

وقتی ما در کمیته اجراییه مرکزی با رفیق بوخارین مباحثه میکردیم، او ضمن صحبت متذکر شد که: در مورد پرداخت حقوق گزاف به کارشناسان، «ما» از لنین دست راست ترییم، زیرا، هر آینه این سخنان مارکس را بیاد بیاوریم که در شرایط معینی صلاح طبقه کارگر بیش از هر چیز در اینست، که «با پول گریبان خود را از جنگ این باند خلاص کنند» (همانا از جنگ باند سرمایه‌داران، بدینمعنی که زمینها و فابریکها و کارخانه‌ها و سایر وسایل تولید را در مقابل پرداخت عوض از بورژوازی باز ستانند)، آنوقت در اینمورد هیچگونه عدولی از اصول دیده نمیشود.

این يك تذکر فوق العاده جالبی است...

... در معنای سخنان مارکس تعمق کنید.

سخن برسر انگلستان سالهای هفتاد قرن گذشته و دوران اوج سرمایه‌داری ما قبل انحصاری بود، سخن برسر کشوری بود که آنزمان در آنجا نظامی‌گری و بوروکراسی از همه جا کمتر و امکان پیروزی «سلاج آمیز» سوسیالیسم بمعنای «پرداخت عوض» از طرف کارگران به بورژوازی از همه جا بیشتر بود. لذا مارکس میگفت: در شرایط معین کارگران بهیچوجه ابا نخواهند داشت از اینکه به بورژوازی مبلغی بعنوان عوض بپردازند. مارکس در مورد شکلهای و شیوه‌ها و طرق انقلاب، دست خود و رهبران آتی انقلاب سوسیالیستی را - نمی بست، زیرا به احسن وجهی میفهمید که بهنگام انقلاب چه مسائل فراوان جدیدی مطرح خواهد شد و در جریان انقلاب چگونه تمام اوضاع و احوال دگرگون خواهد شد و چگونه این اوضاع و احوال در جریان انقلاب گمراهی و بشتت تغییر خواهد کرد.

خوب، مگر روشن نیست که در روسیه شوروی پس از تاسیس حکومت توسط پرولتاریا، پس از در هم شکستن مقاومت جاگیر و خرابکاری استثمارگران، برخی از شرایطیکه بوجود آمد، از

(۵) رجوع شود به صفحه (۵۰۲ و ۵۰۳) کتاب حاضر (مترجم).

در روسیه اکنون اتفاقاً سرمایه‌داری خرده بورژوازی نفوذ دارد که از آن يك راه واحد ما را خواه به سرمایه‌داری بزرگ دولتی و خواه به سوسیالیسم میرساند و این راه از يك ایستگاه واسط واحد میگذرد که نام آن: «حساب و کنترل همه خلقی تولید و توزیع محصولات» است. هر کس این نکته را نمیفهمد مرتکب یک اشتباه اقتصادی نا بخشودنی شده، یا از واقعیات بیخبر است و آنچه را که هست نمی بیند و قادر نیست خیره به حقیقت بنگرد و یا اینکه سرمایه‌داری را فقط بطور انتزاعی در نقطه مقابل «سوسیالیسم» میگذارد و در شکل های مشخص و مراحل کنونی این انتقال در کشور ما تعمق نمیورزد.

بطور حاشیه متذکر میشوم که: این همان اشتباه تئوریکی است که بهترین افراد اردوگاه «نویای ژیزن» و «دیریه» را گمراه ساخت: از آنها کسانیکه از لحاظ کودنی و سنت عنصری در زمره بدعا و متوسط‌ها هستند، کسان کسان از دنبال بورژوازی میروند و مرعوب وی شده اند؛ بهترین آنها بدین نکته پی برده اند که آموزگاران سوسیالیسم بیهوده از يك دوران تام و تمام انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم سخن نمیگفتند و بیجهت «رنجهای طولانی زایان» جامعه نوین را خاطر نشان نسیاختند، که ضمناً این جامعه نوین نیز مفهومیست مجرد که تحقق آن جز از طریق یکسلسله تلاشهای مشخص متنوع و غیر مکمل برای ایجاد فلان یا بهمان دولت سوسیالیستی، ممکن نیست.

همانا بدانجهت که فراتر رفتن از وضع اقتصادی کنونی روسیه بدون طی مرحله ایکه هم برای سرمایه‌داری دولتی و هم برای سوسیالیسم جنبه مشترک دارد (حساب و کنترل همه خلقی)، غیر ممکن است. لذا ترساندن سایرین و خود از «اولوسیون» به سنت سرمایه‌داری دولتی از لحاظ تئوریک سرایا مهمل و بیبهره است. معنای این اتفاقاً انحرافی فکر «به سمت مخالف خط سیر واقعی «اولوسیون» و عدم درک این خط سیر است؛ در عمل هم این برابر است با کشش قهقرازی به سمت سرمایه‌داری خرده مالکی.

برای اینکه خواننده یقین حاصل کند که بهیچوجه فقط امروز نیست که من برای سرمایه‌داری دولتی ارزش «عالی» قائل میشوم، بلکه قبل از تصرف حکومت توسط بلشویکها نیز چنین ارزشی را برای آن قائل بوده‌ام، بخود اجازه میدهم قسمت زیرین را از رساله خود موسوم به «خطر فلاکت و راه مبارزه با آن» که در سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است، در اینجا نقل نمایم:

... «برای آزمایش بیابید و بجای دولت یونکرها و سرمایه‌داران، یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی - دموکراتیک، یا عبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هر گونه امتیازی را بشیوه انقلابی بر اندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دموکراسیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی، در صورت وجود يك دولت واقعا انقلابی دموکراتیک بطور حتمی و ناگزیر کامیست که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است.

... «زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه ایکه از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته میشود.

... «سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی